



دو رساله درباره انقلاب مشروطیت ایران

از ابوالقاسم خان ناصرالملک و محمد آقا ابروانی

به اهتمام دکتر عبدالحسین زرین کوب - روزه زرین کوب





Publication of Iran National Archives Organization

Two Treatises on Iran's Constitution Revolution

**" of : Ab - al - Qasem Khan Naser - al - Molk &
Mohammad Aqa Iravani "**

Edited by : Dr . A.H. Zarrinkoob
R.Zarrinkoob

Publication of Iran National Archives Organization

" Records Research Centre "

2001

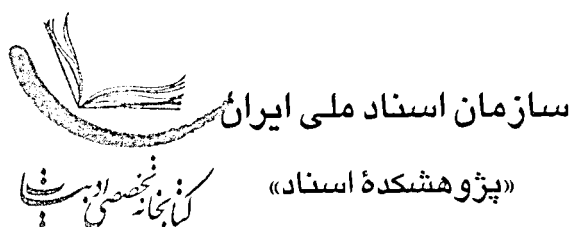
قیمت: ۷۵۰ تومان

ISBN: 964-6189-43-1

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

دو رساله درباره انقلاب مشروطیت ایران

از ابوالقاسم خان ناصرالملک و محمد آقا ایروانی



به اهتمام: دکتر عبدالحسین زرین کوب - روزبه زرین کوب

انتشارات سازمان اسناد ملی ایران

۱۳۸۰

۵۰۱۸۵

زرین کوب، عبدالحسین، ۱۳۰۱ - ۱۳۷۸.

دو رساله دربارهٔ انقلاب مشروطیت ایران / به اهتمام عبدالحسین زرین کوب،
روزبه زرین کوب. - تهران : سازمان اسناد ملی ایران، پژوهشکده اسناد، انتشارات،
۱۳۸۰.

ص. ۱۸۴

۱. ایران - تاریخ - انقلاب مشروطه، ۱۳۲۴ - ۱۳۲۷ ق. - اسناد و مدارک. الف.
زرین کوب، روزبه. ب. عنوان.

۹۵۵/۰۷۵۰۷۲۷ DSR / ۴۰۵ / ز ۴۹



نام کتاب : دو رساله دربارهٔ انقلاب مشروطیت ایران

به اهتمام : دکتر عبدالحسین زرین کوب - روزبه زرین کوب

ناشر : انتشارات سازمان اسناد ملی ایران

نشانی نشر : تهران، میدان ولیعصر - خیابان کریمخان زند - خیابان به آفرین - پلاک ۶۶، کدپستی : ۱۵۹۳۶،

تلفن ۶۴۶۹۰۱۰ - ۶۴۹۱۹۴۶

چاپ : سه‌پند

نوبت چاپ : اول - ۱۳۸۰

تعداد : ۳۰۰۰ جلد

شابک : ۹۶۴ - ۶۱۸۹ - ۴۳ - ۱
ISBN - 964 - 6189 - 43 - 1

کلیه حقوق برای «سازمان اسناد ملی ایران» محفوظ است.

فهرست مطالب

موضوع	صفحه
پیشگفتار.....	هفت
مقدمه.....	نه
یادداشت‌های ناصرالملک راجع به وقایع صدر مشروطیت ایران.....	۱
یادداشت دکتر عبدالحسین زرین‌کوب.....	۳
یادداشت رضاعلی دیوان‌بیگی.....	۴
متن.....	۹
مالیه.....	۵۱
توضیحات.....	۵۷
[منتخبات از] تاریخ مشروطه ایران، از محمدآقا ایروانی، [دفتر اول].....	۶۵
یادداشت دکتر عبدالحسین زرین‌کوب.....	۶۷
متن.....	۶۸
عهد مظفرالدین شاه.....	۶۹
راجع به مسئلهٔ ضغط.....	۷۱
انگیزش فتنه و مقدمهٔ کار.....	۷۲
استبداد و سوء تدبیر عین‌الدوله.....	۷۳
قتل سید عبدالحمید.....	۷۶
متحصن شدن اهل طهران در سفارتخانهٔ انگلیس.....	۷۸

وضع و گزارش حال متحصنین	۸۸
حرکات نازکانه و مؤدبانه متحصنین	۸۹
انعقاد مجلس	۹۰
تعریف بهارستان	۹۰
سوانح و وقوعات از اول مشروطه بودن تا تخریب مجلس	۹۱
احوالات مقارن به تخریب مجلس شورا	۹۴
عجولی و حرکات خنک محمدعلی شاه	۹۹
سبک مغزی و نوکیسگی محمدعلی شاه	۱۰۱
بی ناموسی و بی غیرتی محمدعلی شاه	۱۰۳
بی دینی و زندقه و الحاد محمدعلی شاه	۱۰۴
کم و کیف تخریب و تاراج دارالشورا	۱۰۶
از آب هم مضایقه کردند کوفیان	۱۰۷
[منتخبات از] تاریخ مشروطه ایران، از محمد آقا ایروانی، [دفتر دوم]	۱۰۹
یادداشت دکتر عبدالحسین زرین کوب	۱۱۱
متن	۱۱۳
حواشی کتاب ایروانی	۱۱۶
توضیحات	۱۲۷
کتابنامه	۱۳۳
تصاویر گزیده	۱۳۷
فهرست ها	۱۵۳

پیشگفتار

تأثیر فوق‌العاده انقلاب مشروطیت ایران در شکل‌گیری تاریخ معاصر ایران و ایجاد نگاه جدید ایرانیان به حکومت، سیاست، اقتصاد و فرهنگ، انتشار منابع مختلف مربوط به این دوران را، حایز اهمیت فراوان نموده است. از این رو، انتشار خاطرات، یادداشت‌ها و اسنادی که بخشی از وقایع انقلاب مشروطه را روشن سازد، در خور توجه است.

کتاب حاضر از دو رساله تشکیل شده است: *یادداشت‌های ناصرالملک راجع به وقایع صدر مشروطیت ایران*، و *[منتخبات از] تاریخ مشروطه ایران* تألیف محمدآقا ایروانی. این دو رساله را سال‌ها پیش استاد فقید دکتر عبدالحسین زرین‌کوب استنساخ کرده بود، اما به دلایل مختلف، امکان یا فرصت چاپ و نشر آنها را نیافته بود. اینک برادرزاده ایشان آقای روزبه زرین‌کوب این دو رساله را به «سازمان اسناد ملی ایران» اهدا کرده و برای انتشار، تصحیح و آماده نموده است.

در این دو رساله، ابوالقاسم خان ناصرالملک و محمدآقا ایروانی، هر یک از دیدگاهی خاص، عوامل سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی حرکت مردم و بروز انقلاب مشروطه را برشمرده‌اند و اختلاف دیدگاه آنان، می‌تواند یکی از مزایای

این کتاب باشد. در این دو رساله، روابط مردم، علما و آزادی خواهان و مناسبات و برخوردهای ایشان با درباریان و استبدادطلبان در محدوده طرز تفکر و اطلاعات دو مؤلف تشریح شده است. بدیهی است که آراء ناصرالملک درباره وقایع طرح شده در رساله او، تا حدودی جنبه شخصی دارد و نمی توان آنها را چشم بسته پذیرفت. چنانکه اسناد موجود، گاه خلاف گفته های وی را نشان می دهد. اما محمد آقا ابروانی، جزو عامه مردم بوده و با حکومتگران ارتباط چندانی نداشته است. از این رو، فردی مانند او، احتمالاً مطلبی برای مخفی کردن و یا دلیلی برای وارونه کردن واقعیات ندارد. در عین حال، باید توجه داشت که ناصرالملک به دلیل ارتباط نزدیک با رأس هرم هیأت حاکمه، از بسیاری وقایع آگاه بوده است؛ در حالی که ابروانی از بعضی از این وقایع اطلاعی نداشته و یا تنها اخبار مختصری را درباره این گونه اتفاقات می شنیده است.

امید است انتشار این دو رساله با ارزش، درک ما را از تاریخ انقلاب مشروطیت ایران افزایش دهد.

در پایان، یاد استاد فرهیخته مرحوم دکتر عبدالحسین زرین کوب را گرامی داشته و برای برادرزاده ایشان آقای روزبه زرین کوب آرزوی توفیق روزافزون دارم.

سیدحسن شهرستانی

رئیس سازمان اسناد ملی ایران

مقدمه

غوغای شورانگیزی که سال‌ها پیش از این در ایران، انقلاب مشروطیت خوانده شد، هر چند نتوانست بنای متزلزل و درخت پوسیده استبداد را از بیخ و بُن برافکند، اما به مردم ایران مجال داد که با جلوه‌هایی از آزادی و شکل‌های جدید حکومت و مملکت‌داری آشنا شوند. مبارزه توده مردم و طبقات مختلف جامعه با مدافعان نظام استبدادی، شرایط جدیدی را در کشور به وجود آورد. مردمی که طی سالیان دراز، جز اختناق، تعدی و بی‌رسمی از نظام حکومتی خویش و فرمانروایانشان چیز دیگر ندیده بودند، فرصت یافتند تا اعتراض و نارضایتی خود را از وضع موجود در قالب یک انقلاب اجتماعی ابراز کنند.

بنابراین عجیب نیست که این مایه منابع مکتوب در باب این حرکت بزرگ اجتماعی و این واقعه بزرگ تاریخ ایران، برجای مانده باشد. اما با این همه اسناد و مدارک و کتاب‌ها و رساله‌ها که همزمان با انقلاب مشروطه یا اندکی پس از آن، نوشته و منتشر شده است، و با این همه تحقیقات و مقالات که در این باره به چاپ

رسیده است، تمامی وقایع و رخدادها بر مورخان و محققان روشن نیست و هنوز بیش و کم تاریکی‌هایی بر این بخش از تاریخ ایران سایه افکن است. از این رو، اگر گاه کتاب یا رساله‌ای از گوشه صندوقی یا کتابخانه‌ای، گرد سالیان دراز را از چهره می‌زداید و به علاقه‌مندان و پژوهشگران رخ می‌نماید، البته باعث خوشوقتی است. دو رساله‌ای که از این پس خواهد آمد، از این گونه‌اند: دو نوشته از ابوالقاسم خان ناصرالملک و محمدآقا ایروانی درباره انقلاب مشروطه ایران.

ابوالقاسم خان قراگوزلوی همدانی، ملقب به ناصرالملک و مشهور به نایب‌السلطنه در تاریخ معاصر ایران فردی شناخته شده است و در این مقدمه کوتاه، نیازی به معرفی او نیست. خاصه آنکه در آغاز رساله‌اش، شخصی به نام رضاعلی دیوان‌بیگی که یادداشت‌های ناصرالملک را استنساخ کرده، خلاصه‌ای از زندگی وی را در بیان آورده است. البته اختلافی درباره مدت زندگانی ناصرالملک، میان نوشته رضاعلی دیوان‌بیگی و بقیه مآخذ به چشم می‌خورد^(۱) که بی‌شک اهل تحقیق آن را مورد مذاقه قرار خواهند داد. اما مؤلف رساله دیگر، محمدآقا ایروانی، تقریباً فردی ناشناس است. چنانکه کتابی هم که او در باب انقلاب مشروطه ایران نوشته است، تاکنون ناشناخته مانده بود. محمدآقا ایروانی، در ابتدای کتابش، به معرفی اجمالی خود پرداخته است. اما مطالب دیگر درباره او، بسیار اندک و گذرا است.

محمدآقا ایروانی، مردی فاضل و آزادی‌خواه و از اهالی تبریز بود. به نوشته

۱ - به عنوان نمونه ر.ک. مهدی بامداد، شرح حال رجال ایران، تهران: انتشارات زوار، ۱۳۵۷، ج ۱، ص ۶۶ و ۷۰.

خودش، متولد ۱۷ ربیع‌الاول ۱۲۶۳ ق بوده است و بنابراین در سال ۱۳۲۷ ق که تاریخ مشروطه ایران را تألیف کرده، ۶۴ سال داشته است. این کتاب، شاید آخرین تألیف وی بوده است هر چند، و پیش از آن نیز تألیفاتی در ادبیات، جغرافی، اخلاق، سیاست و هیأت داشته است. از جمله: *حیات‌الانسان*، *هیاکل التوحید*، *فواید کاظمیه و مرآت‌الوطن*، که کتاب اخیر، بیان انقلاب مشروطه ایران است به نظم. درباره این آثار، ایروانی در آغاز تاریخ مشروطه‌اش توضیحات مختصری داده است. وی در بعضی جراید آن عصر مانند *اختر*، *ناصری* و *ندای وطن* نیز مقالاتی می‌نوشته است. مرحوم دکتر عبدالحسین زرین‌کوب نقل کرده است که سید حسن تقی‌زاده، محمدآقا ایروانی را می‌شناخت و یک بار که ایروانی به دیدار تقی‌زاده رفته بود، نوکر تقی‌زاده او را راه نداده بود و ایروانی را رنجانیده بود. بعداً تقی‌زاده به دیدار ایروانی رفته، از او عذر خواهی کرده بود.^(۱)

تقی‌زاده، حاج محمدآقا ایروانی را «یکی از بیدار دلان خیلی بامعرفت تبریز» دانسته است و درباره او می‌نویسد: «هر کسی او را دیده، می‌داند که چگونه منبع فیض و وطن‌دوستی و تجدد طلبی بود. پسرش میرزا علی‌اکبرخان هم از تربیت شدگان خوب بود».^(۲)

از معدود کسان دیگری که درباره محمدآقا ایروانی سخن گفته‌اند، میرزا

۱ - دکتر عبدالحسین زرین‌کوب، یادداشت بر رساله ایروانی، ابتدای [دفتر دوم].

۲ - سید حسن تقی‌زاده، «نهیة مقدمات مشروطیت در آذربایجان»، مقالات تقی‌زاده، زیر نظر ایرج افشار، تهران،

ابراهیم خان کلانتر باغمیشه (شرف الدوله) است. او نیز ایروانی را «از پاکیزگان روزگار» خوانده است^(۱). شرف الدوله که نماینده مردم تبریز در دوره اول مجلس شورای ملی بود، با محمد آقا ایروانی دیدارهای مکرر و نشست و برخاست داشته است. از متن رساله ایروانی و نیز از خاطرات شرف الدوله پیداست که ایروانی حداقل از آغاز وقایع انقلاب مشروطه در تهران ساکن بوده، اما به وسیله نامه، از احوال و اوضاع تبریز باخبر بوده است.^(۲)

این دو رساله - آن گونه که در این کتاب آمده است - به وسیله مرحوم استاد دکتر عبدالحسین زرین کوب - نورالله مضجعه - در مهرماه ۱۳۷۷، یعنی حدود سه ماه پیش از آخرین سفر استعلاجی استاد به امریکا، در اختیار این جانب قرار گرفت تا آنها را برای چاپ و انتشار آماده سازم. نگارنده که امید داشت بتواند این کتاب را تحت نظارت مستقیم استاد آماده سازد، چندی کار را به عهده تعویق انداخت. اما «با قضاء آمده» چه می توان کرد؟

از آن کافتاب سخا بود چرخ ز روی زمین سایه برداشتش
جهان را همین یک جوانمرد بود فلک هم حسد برد و نگذاشتش^(۳)
با درگذشت استاد دکتر عبدالحسین زرین کوب در ۲۴ شهریور ۱۳۷۸، به ناچار

۱ - میرزا ابراهیم خان کلانتر باغمیشه (شرف الدوله)، روزنامه خاطرات شرف الدوله، به کوشش یحیی ذکا، تهران: انتشارات فکر روز، ۱۳۷۷، ص ۳۱۷.

۲ - ر.ک. باغمیشه، ص ۲۹۶ و ۳۲۲ - ۳۲۳. نیز در باب مناسبات او با ایروانی ر.ک. ص ۲۸۵، ۳۵۵، ۳۷۰، ۳۹۶.

۳ - خاقانی شروانی، دیوان، به تصحیح دکتر ضیاءالدین سجادی، تهران: زوار، [۱۳۳۸]، ص ۸۹۲.

نگارنده خود مشغول آماده‌سازی کتاب شد. این دو رساله، شامل سه دفتر ۶۰ برگ با قطع ۱۷/۵×۱۱ سانتی‌متر است. دو دفتر، از آن رساله‌ایروانی است و یک دفتر، از آن یادداشت‌های ناصرالملک.

مرحوم دکتر عبدالحسین زرین‌کوب، اصل نسخه تاریخ مشروطه ایران تألیف محمدآقا ایروانی را که به خط مؤلف بوده است، از سیدحسن تقی‌زاده به امانت گرفت و منتخباتی را از روی آن استنساخ نمود. اصل نسخه را هم تقی‌زاده از دکتر موسی عمید گرفته بود. مرحوم استاد زرین‌کوب، رساله‌ایروانی را در فروردین ۱۳۴۱ استنساخ کرد که در ابتدای دفتر اول به آن اشاره شده است. چنانکه گفته شد، آنچه از رساله‌ایروانی در دست است، گزیده‌ای از تمام کتاب است و از این روست که استاد زرین‌کوب، رساله موجود را [منتخبات از] تاریخ مشروطه ایران نامیده است. مرحوم دکتر عبدالحسین زرین‌کوب، هر بخشی از کتاب ایروانی را که کتابت نموده، شماره صفحات نسخه اصلی را نیز در پایان آن بخش ذکر کرده است. پیداست که نسخه اصلی تاریخ مشروطه ایروانی، کتاب نسبتاً مفصلی بوده است. از رساله‌ایروانی، ظاهراً تاکنون نسخه دیگری به دست نیامده و این متن هم تا حال ناشناخته بوده است. مرحوم استاد زرین‌کوب، سال‌ها پیش، بخشی از این رساله را در یکی از نشریات کشور نقل و آن را معرفی نموده بود.^(۱)

تاریخ استنساخ خاطرات ناصرالملک به وسیله مرحوم دکتر عبدالحسین

۱ - دکتر عبدالحسین زرین‌کوب، «نحسن در سفارت انگلیس»، راهنمای کتاب، سال ۶، شماره ۸، آبان ۱۳۴۲،

زرین‌کوب، نوشته نشده، اما احتمالاً در همان ایام استنساخ رسالهٔ ایروانی بوده است. بخش‌هایی از رسالهٔ ناصرالملک نیز که به خط دیگری است، به وسیلهٔ سرکار خانم دکتر قمر آریان، همسر استاد عبدالحسین زرین‌کوب استنساخ شده است. یادداشت‌های ناصرالملک، البته ناقص است. متن موجود، نسخه‌ای است که از روی متن کتابت شدهٔ رضا علی دیوان‌بیگی استنساخ شده است. پیش از استنساخ این نسخه به وسیلهٔ مرحوم دکتر زرین‌کوب، نسخهٔ دیگری هم از یادداشت‌های ناصرالملک به دست مرحوم استاد رسیده بود که حتی از نسخهٔ دیوان‌بیگی هم ناقص‌تر بوده است.^(۱)

نحوهٔ بیان مطالب در این دو رساله، تفاوت نگرش دو مؤلف را نشان می‌دهد. ناصرالملک از دیدگاه هیأت حاکمه به مسایل می‌نگرد و ایروانی از دیدگاه تودهٔ مردم. در رسالهٔ ناصرالملک، تحلیل وقایع انقلاب مشروطیت، ناشی از موضع اعیانی و اشرافی او است. چنانکه در یادداشت‌های ناصرالملک، بیشتر از وقایع پیش آمده در هیأت حاکمه سخن به میان می‌آید. اما در رسالهٔ ایروانی، نقش نارضایتی عامهٔ مردم بیشتر نمایان است. در عین حال، ناصرالملک به دلیل ارتباط با وقایع پیش آمده در این دوره، گاه و بیگاه به دفاع از خود می‌پردازد. البته او از اوضاع نیز انتقاد می‌کند و به کوه فکری درباریان می‌تازد.

تفاوت نثر این دو رساله به خوبی آشکار است. نثر ناصرالملک، تقریباً روان و

۱ - ر.ک. دکتر عبدالحسین زرین‌کوب، «از صبا تا نیما»، نه شرقی، نه غربی، انسانی، تهران: انتشارات امیرکبیر،

بدون تکلف است و او به صورت سوم شخص از خود سخن می‌گوید. نثر ابروانی کمی عامیانه و بعضی اوقات همراه با بی‌دقتی و مسامحه است. گاه اغلاط املایی در آن به چشم می‌خورد و برخی جملات آن اندکی مبهم و نامفهوم است. در بعضی از عبارات نیز، زمان افعال با یکدیگر مطابقت ندارند و گاه ضمائر با هم هماهنگ نیستند. به نظر می‌رسد ابروانی فرصت نکرده است که نوشته خود را بازخوانی کند و آن را پیراسته سازد. به هر حال، رساله ابروانی به نوبه خود حاوی نکات خواندنی و گاه دقایق جدید است که بر اطلاعات محققان تاریخ مشروطه می‌افزاید. از جمله، به نظر می‌رسد در میان منابع موجود تاریخ مشروطه، در حال حاضر کامل‌ترین نمونه اشعار مربوط به اصناف مختلف متحصن در سفارت انگلیس را می‌توان در رساله ابروانی یافت.

مرحوم دکتر عبدالحسین زرین‌کوب در زمان استنساخ این دو رساله، مواردی را تنقیح و اصلاح نموده‌اند که این اضافات در متن، میان دو کمان () قرار داده شده است. نکاتی هم که نگارنده این سطور، تصحیح و یا تکمیل کرده، در میان دو قلاب [] قرار گرفته است. در مواردی که مرحوم استاد زرین‌کوب برای توضیح مطلب، در حاشیه صفحه، نکته‌ای را اشاره کرده‌اند، مطلب مورد نظر با علامت (ع. ز.) مشخص شده است. در غیر این صورت، حاشیه مزبور متعلق به متن اصلی است و یا احیاناً در هنگام استنساخ از قلم افتاده و بعد به وسیله مرحوم دکتر زرین‌کوب در حاشیه نوشته شده است. همچنین مراددی که قرائت آنها ممکن نشد، با علامت [...] مشخص شده‌اند. در بیشتر موارد، شکل نگارش اصلی دو رساله حفظ شده

است. اما در مواردی هم، برای یکسان شدن نگارش، تغییراتی در آنها اعمال شده است. در این گونه مواقع، نگارنده برای نشان دادن اصل واژه و یا توضیح مربوط به اصلاح آن، در زیرنویس صفحات از علامت * استفاده کرده است. حواشی متن اصلی هم با همین علامت نشان داده شده‌اند. بعضی مطالب نیز که به نظر این جانب، محتاج توضیح بیشتر بوده است، در داخل متن با شماره مشخص شده و در پایان هر رساله، در بخش «توضیحات» تشریح شده است.

بنابراین اصلاح و تنقیح نهایی و تهیه توضیحات پایان هر دو رساله، از نگارنده این سطور است و اگر کوتاهی یا مسامحه‌ای در آنها راه یافته، همه متوجه این جانب است و مرحوم دکتر عبدالحسین زرین‌کوب هیچ نقشی در خطاهای احتمالی کتاب نداشته‌اند. ناگفته پیداست که بدون اهتمام ایشان در استنساخ این دو رساله، کتاب حاضر، وجود نمی‌یافت.

این مقدمه را نمی‌توان بدون اظهار امتنان و تشکر از یاریگرانی که این جانب را به شکل‌های مختلف مدد رسانده‌اند، به پایان برد. البته ذکر نام یکایک آنها در این مقدمه کوتاه نمی‌تواند حق لطفی را که ایشان برنگارنده داشته‌اند، ادا نماید. در این میان به خصوص از جناب آقای مهندس سیدحسن شهرستانی رییس محترم و فرهیخته سازمان اسناد ملی ایران و جناب آقای دکتر کیانوش کیانی هفت‌لنگ معاونت محترم سازمان و سرپرست پژوهشکده اسناد که موجبات چاپ این اثر را به گونه‌ای شایسته فراهم نمودند، سپاسگزارم. همچنین لازم می‌دانم تقدیر و سپاس خود را از دوست گرامی و فاضلم جناب آقای علی میرانصاری مدیر محترم

انتشارات سازمان اسناد ملی ایران ابراز نمایم که همواره یاری هایش مردانه و دوستی هایش برادرانه است. به علاوه جناب آقای نصرت الله امیرآبادی در کار تهیه و آماده سازی کتاب جهد بلیغ نمودند که از ایشان هم کمال سپاسگزاری را دارم. ایام همه این عزیزان به کام باد و باشد که خداوند در سرای آخرت، انوار بی کران رحمت و نعمت خود را بر روح بزرگ آن استاد فقید، زنده یاد دکتر عبدالحسین زرین کوب، جاری و ساری گرداند.

ان شاء الله

روزیه زرین کوب

فروردین ماه ۱۳۸۰

یادداشت‌های ناصرالملک راجع به وقایع
صدر مشروطیت ایران

نقل از روی نسخه‌ای که آقای رضاعلی دیوان‌بیگی، از روی نسخه خط آن
مرحوم [= ناصرالملک] استنساخ کرده‌اند. نسخه آقای دیوان‌بیگی به وسیله آقای
سیدحسن تقی‌زاده به دست این جانب افتاد و بدون اجازه کاتب، از روی آن
استنساخ شد.

[عبدالحسین] زرین‌کوب

یادداشت رضاعلی دیوان بیگی |

این کتابچه رونوشتی است از یادداشتهای ناصرالملک، که برحسب اتفاق به دست من افتاد. تفصیل از این قرار است: چند سال پیش روزی در ضمن صحبت، از آقای حسینعلی* فراگوزلو، مهین فرزند^(۱) آن مرحوم که با این جانب رفاقت و خویشی دارد، پرسیدم: آیا پدرتان از گزارش ایام زمامداری خود، مطالب نگفته‌ای به رشته تحریر آورده؟ گفتم: «وقتی که ما فرنگستان بودیم، ابوی از وقایع دوره خدمتش، حکایت‌ها می‌کرد که حضار به رغبت گوش می‌دادند و من مخصوصاً لذت می‌بردم. یک بار به ایشان عرض کردم: خوب بود این خاطرات را می‌نوشتید. جواب دادند: هیچ در این فکر نبوده‌ام. گفتم: هنوز وقت باقی است، بنویسید تا فراموش نشود. گفتند: چه نتیجه دارد...»^(۲)

* اصل: حسینقلی. ر.ک. توضیح ۱.

از این مذاکره مدتی گذشت. هنگامی که مصمم به بازگشت ایران شدند، روزی کتابها و کاغذجات خود را جمع‌آوری می‌کردند؛ اوراقی را نادیده وسط بخاری انداختند. من به خیال اینکه مبدا در آن میان، نوشته‌ای قابل استفاده باشد، فوری کاغذها را از درون بخاری برداشتم. پدرم فرمود: چیزی نیست، بگذار بسوزد. اما من به یک نگاه دریافتم یادداشتهایی مربوط به خودشان است و خواهش کردم اجازه بدهد آن را پیش خود نگاهدارم.

نویسنده اظهار وجد نموده، از حسینعلی خان* سؤال کردم: این یادداشتهای کجاست؟ جواب داد: «داخل توده نوشتجات خانوادگی است. هر وقت فراغتی دست داد، آن را جُسته، به شما خواهم داد، ملاحظه کنید». پس از چند سال، دیروز که نزد آقای حسینعلی خان** دعوت داشتم، بی مقدمه اظهار داشت: «یادداشتهای پدرم را پیدا کرده‌ام؛ این است. اگر میل داشته باشید بخوانید، ممکن است با خود ببرید و بعد مسترد دارید».

من با اشتیاق، دیشب به مطالعه آثار قلمی ناصرالملک پرداختم. گنه نکنم، اینک بی اجازه، از آن سواد برمی‌دارم. زیرا اولاد آن مرحوم به اقتضای موقع احتیاط کارند، و قطعاً در صدد انتشار همچو رساله‌ای برنمی‌آیند؛ چنانکه تاکنون به طبع و نشر تألیفات ادبی پدر خود نیز اقدام ننموده‌اند. در این صورت اگر روزی نسخه اصلی مفقود شود، حقایق ناگفته‌ای که برای درک تاریخ انقلاب ایران بسیار سودمند است،

* اصل: حسینقلی خان.

** اصل: حسینقلی خان.

از بین خواهد رفت.

برای مزید اطلاع می‌نویسد: نسخه اصلی عبارت از چهل ورق به قطع متوسط مجزّی است، که مرحوم ناصرالملک در هر ورق روی یک صفحه قلم‌انداز، خاطرات خود را پشت هم یادداشت کرده، غالباً کلمات را نقطه نگذاشته و بین السطور عبارات را حک و اصلاحی نموده، مطلب را با بیانی دیگر پرورانده است.

روی هم رفته معلوم می‌شود این یادداشتها، پیش‌نوشتی نداشته و حتی به نظرم، آن مرحوم مجال مرور به نوشته خود نفرموده، زیرا در آن میان کلمات از قلم افتاده زیاد دیده می‌شود. بعید نیست بدو به صرافت طبع یا برحسب خواهش فرزند خود، این یادداشتها را به رشته تحریر آورده باشد که بعدها آن را مرتب نموده، بسط مقال دهد و به صورت کتابی درآورد. چنانکه برای یادبود خود نکاتی را در حواشی قید کرده است، اما دوباره از این خیال منصرف شده، دنباله وقایع را حتی تا پایان دوره زمامداری خود ننگاشته و همین نوشته را هم موقع مراجعت به ایران می‌خواسته نابود کند.

نکته قابل توجه دیگر اینکه، در ضمن یادداشت، چنانکه ملاحظه خواهد شد، ناصرالملک مطلب را طوری ادا کرده، که گویی غیری آن را نوشته است.

باری، هر چند در این رساله، سرگذشت‌ها را به اختصار نوشته، مع‌هذا اوضاع و احوال را خوب مجسم نموده و با احاطه و اطلاع کاملی که به حقایق امور زمان خود داشته، بسیاری از قضایا را برای ما روشن ساخته است. ای کاش، همه بزرگان ایران

همین قدر وقایع دورهٔ زندگانی خود را بی‌پیرایه می‌نوشتند [تا] نسل‌های برومند آینده از کیفیت تحولات اجتماعی میهن خود بیشتر مطلع می‌گردیدند.

برای آگاهی خوانندگان از مقام و منزلت ناصرالملک، اجمالاً شرح حال او نیز در این مقدمه ذکر می‌شود: ابوالقاسم ناصرالملک، ماه تیر ۱۲۳۵ شمسی در همدان متولد شده، پدرش احمدخان سرتیپ از طایفهٔ قراغوزلو [و] جدش محمودخان ناصرالملک است که در عهد سلطنت ناصرالدین شاه شخص متعینی بوده و در دستگاه دولت مشاغل مهمی داشته، من جمله مدتی حاکم گیلان، وزیر امور خارجه، سپس والی خراسان بوده است.

ابوالقاسم خان تحصیلات خود را در تهران شروع نموده، هوش و استعداد شایان توجهی نشان داده است. به این جهت محمودخان جد او، در سفر دوم ناصرالدین [شاه] به فرنگ، از شاه اجازهٔ مخصوص گرفته [که] نوهٔ خود را برای دانش‌آموزی در انگلستان بگذارد.

ابوالقاسم خان شش سال در فرنگستان بسر برده، پس از فراغت تحصیل در دانشگاه اکسفورد، به فرانسه رفته باز به کسب کمال پرداخته، بعد از آن وارد خدمت دولت شده است. در بدو امر، آتاشه^(۳) سفارت ایران در لندن شده، به تدریج ارتقا یافته تا در سال ۱۲۷۶ شمسی برای اعلام سلطنت مظفرالدین شاه، سفیرکبیر فوق‌العادهٔ ایران در پایتخت‌های ممالک اروپا گردید. بعد، چون امین‌السلطان اتابیک با او میانه‌ای نداشته، به عنوان حکومت، به کردستانش فرستادند و مدت چهار سال در واقع، آن جا تبعید بوده است. در زمان عین‌الدوله صدراعظم به طهران

احضار شده و پس از اعلام مشروطیت، ابتدا وزیر مالیه بوده، بعد رئیس الوزرا شده و متعاقباً به نیابت سلطنت رسیده است، که چگونگی آن در یادداشت‌هایش مذکور است. در سال ۱۲۹۱ شمسی پس از تاجگذاری سلطان احمدشاه، از خدمات سیاسی کناره‌گیری نموده، با خانواده خود به فرنگستان رفته، چهارده سال تمام در انگلیس و فرانسه بسر برده است. در اردی‌بهشت ۱۳۰۶ بالاخره به ایران مراجعت نموده و در وطن، مورد احترام خاص و عام بوده، در آذر ماه همان سال به سن هفتادویک سال ونیم در طهران وفات کرده و با تجلیل فوق‌العاده به خاک سپرده شده است. ناصرالملک مردی عاقل و دانشمند و وطن‌پرست و درستکار بوده، به افکار عامه توجه داشته و به اجرای قوانین موضوعه مقید بوده است، و در موقع زمامداری خود، برای حفظ استقلال ایران خیلی کوشیده است.

اسفند ۱۳۱۶

رضاعلی دیوان‌بیگی

یادداشت‌های ناصرالملک راجع به وقایع صدر مشروطیت ایران

کسانی که از تاریخ اطلاع دارند و تغییرات عالم را در ازمنه مختلفه و قرون متفاوته مطالعه کرده‌اند، خوب می‌دانند که هیچ واقعه‌ای هر چند به چشم کوتاه‌نظران ناگهان آید، بدون آنکه از دیرزمانی علل آن متراکم و مجتمع شده باشد، ممکن نیست. انقلاب و شورشی که در سنه [۱۳۲۳ ق] * در ایران روی داد، از این قاعده کلیه خارج نمی‌تواند بود. سالها بود که اسباب آن فراهم می‌آمد و مردمان دقیق نظر را وقوع آن مسلم بود. شاید نمی‌توانستند بگویند که به چه شکل به منصه ظهور خواهد پیوست. بعضی از علل سابقه و علامات آن را قارئین در فصول علی‌حده خواهند خواند؛ اما علت آخرین در سلسله پیوسته علل بی‌شمار دیرین این بود :

امین‌السلطان به اسباب چینی درباریان مظفرالدین شاه، در سنه [۱۳۲۱ ق] * بار

* در اصل، جای آن سفید است.

دیگر معزول و محکوم به مسافرت فرنگستان گردید. عین الدوله که سردهسته درباریان مذکور بود، به صدارت رسید. امین السلطان با علما و مجتهدین، رابطه مخصوصی داشت و آنها را به صرف مال و رعایت حال و به جا آوردن توقعات می فریفت و همچنین اشخاص بی آرم و دوره گرد فتنه انگیز را از هر طبقه دور خود جمع، و از آنها نگهداری می کرد. عین الدوله برخلاف او، دست علما را از مداخله در کارهای دولتی کوتاه کرد و از رونق بازار اشخاص دوره گرد مفتخور کاست. چندی نگذشت که این جمع هواخواهان امین السلطان بر مخالفت او، آغاز بدگویی و اسباب چینی کردند و به تشویق امین السلطان و نیز به طمع و جوهی که پیوسته از او می رسید، در برانگیختن فتنه کوشیدند و هر قدر اعمال آنها ظاهرتر می شد، بر سختی عین الدوله می افزود. تا به جایی که این جماعت به وحشت افتاد. حالا دیگر برای حفظ خود، در برانداختن عین الدوله تلاش می کردند. کاری را که به طمع پیش گرفته بودند، حالا برای دفع شرّ دنبال کردند. چنانکه در ایران در چنین مواقع مرسوم بوده، علما پیش افتادند و علم مخالفت برافراشتند. عین الدوله اندک اندک اهمیت موقع را دریافت و به یکی از علما، شیخ فضل الله متوسل گردیده و به مبالغی گزاف موافقت او را خریداری کرد. این اقدام، بر شدت سایرین افزود و برای برانگیختن فتنه در پی بهانه افتادند.

در این ایام موسیو* نوز بلجیکی رئیس گمرک^(۴)، معاهده جدید تجارتی با روس را تازه بسته و در اجرای آن سختی زیاد می کرد و طبقه تجار را به ستوه آورده بود.

* اصل : به همین شکل. بقیه متن، در بیشتر موارد : موسیو.

دولت انگلیس نیز از بعضی فصول معاهده مزبور که [آن را] برضد مصالح تجارتی خود می دانست، دلتنگ بود و اظهار پروتست^(۵) کرد. مخالفین عین الدوله و طرفداران امین السلطان، این موقع را مغتنم شمردند. از قضایای اتفاقیه، در این وقت سعدالدوله وزیر تجارت بود. جمعی به گمرک داشت و در تخریب مستخدمین، خصوصاً مسیو نوز جهد بلیغ می نمود. مشارالیه تجار را تحریک و تشویق کرد که به مقام شکایت از گمرک درآیند. تجار اجماع کردند. فتنه جویان دسته امین السلطان به میان آنها افتادند و علما حمایت خود را آشکار کردند و هنگامه شروع شد. در همان سال^(۶) مظفرالدین شاه مصمم سفر فرنگستان بود. محمدعلی میرزا ولیعهد را برای رتق و فتق امور در مدت غیاب شاه، به طهران خواسته بودند. بعد از رسیدن ولیعهد به طهران، به توسط او به تجار اطمینان دادند که در مراجعت شاه از سفر فرنگستان، ملتمسات آنها برآورده خواهد شد؛ عجالتاً چون شاه در سفر است ابرام نگیرند. موقتاً صورت آسودگی پیدا شد. در مدت غیاب شاه، از آنجایی که ولیعهد نیز به امین السلطان مایل بود و با عین الدوله دشمن، دم نرمی به تجار نشان داد، بلکه برضد عین الدوله با آنها همدستان شد و به آنها دستوری داد که بعد از ورود شاه به طهران و مراجعت ولیعهد به تبریز، دوباره اجماع کنند و در این کثرت تجار تبریز هم همراهی خواهند کرد. چندی بعد از ورود شاه به طهران، از روی این نقشه عمل کردند. علاءالدوله حاکم طهران بود؛ یک نفر تاجر محترم را یا عمداً، یا از روی سبختی و بی ملاحظگی که در طبیعت او بود، به چوب بست و این کار آغاز آشوب شد.

علما و تجار و کسبه در مسجد اجماع کردند. عزل علاءالدوله را خواستند و سه درخواست پیشنهاد کردند: اولاً عزل مسیو نوز؛ دوم نسخ مالیات تمبر که بر مردم گران بود؛ سوم تأسیس دیوان عدل. عین الدوله برحسب مقرر، سختی کرد تا به جایی که اجماع به حضرت عبدالعظیم [ع] پناه بردند و در آن جا روز به روز بر جمعیتشان افزود و کم‌کم کار، صورت خطرناکی پیدا کرد. صدراعظم اجباراً وسایل انگیخت و از در مسالمت درآمده، قبول مقاصد آنها را تعهد کرد. نسخ تمبر فوراً اعلام شد^(۷). برای دو مقصود دیگر، اندک مدتی مهلت خواست. موقتاً اجماع برهم خورد. اما شورش در سرها بود. چون مسامحه دولت به طول انجامید، از طرف علما به یادآوری، پیغام سخت فرستادند. عین الدوله تأسیس دیوان عدل را پیش انداخت و طرحی ناقص، به خیال آنکه عجلتاً بهانه اجماع را تواند شکست، تهیه کرد و دعوت نامه‌ای به علما نوشت با عباراتی پرداخته و خوش‌آیند، مبنی بر تجلیل و بزرگداشت آنها، که چون اساس عدالت بر شرع انورست و علما حَمَلَةُ شریعت‌اند، در مجلس گرد آیند و با اولیای دولت در اجرای این مقصود عالی مساعدت فرمایند. قبل از فرستادن این دعوت‌نامه، چون حالیه بیدار مشکلات موقع شده بود، صلاح در آن دید [که] مجلسی از بزرگان دولت فراهم نموده، صورتاً در این اقدام مشاوره نماید. مجلس در باغ شاه منعقد و دعوت نامه در آن جا قرائت شد. اهل مجلس، اکثر برضد این اقدام و برضد تجویز مداخله علما در این امور بودند. اقلیت که تراکم ابرهای سیاه فتنه را می‌دیدند، نظر به ضدیت درباریان و نزدیکان سلطنت، یارای گفتن کلمه خیر و صلاح نداشتند.

خلاصه مذاکرات که اهمیت دارد و رنگ مجلس را می‌نماید از این قرار بود :
 اکثر، سکوت محض. مشیرالدوله وزیر امور خارجه شروع کرد به اینکه مطلب مهم
 است، حضار رأی خود را بگویند و به همین بس کرد. ناصرالملک گفت: برای
 استحکام و دوام دولت از تأسیس دیوان عدل، لازمتی و بهتر نمی‌تواند (بود) ^(۸) که
 «الملک یبقی مع الکفر و لایبقی مع الظلم»، و چون اساس قوانین جاریه این مملکت
 بر شرع است، موافقت علما ضرورت دارد. احتشام السلطنه گفت: موافقت علما و
 متابعت شرع لازم است، اما باید مقتضای عصر را دید که مثلاً امروز دزد را دست
 بردن، امر مکروهی است. دیگری گفت باید دید آیا مداخله دادن علما در این
 مورد جایز است یا خیر [؟] امیربهادر گفت: معلوم است، ما همه مسلمانیم؛ تابع
 شریعت. اما در آنچه راجع به دیوان عدل است، این قدر می‌دانم که امر شاه بر همه
 چیز مقدم است. چه فرمان یزدان، چه فرمان شاه. اگر مثلاً شاه بخواهد امروز صد
 نفر را سر ببرد، نباید کسی اعتراض کند که این موافق شرع نبود. احتشام السلطنه
 گفت: حرف، همه این‌جاست. شاه چرا باید صد نفر را بی‌رسیدگی، بی‌تقصیر سر
 ببرد. امیربهادر برآشفته که: می‌خواهید چه بکنید؟ احتشام السلطنه گفت:
 می‌خواهیم شاه ما، مثل امپراطور آلمان بشود. امیربهادر گفت: خیر مثل سلطان
 عثمانی. احتشام السلطنه گفت: چرا مثل آنکه بهتر است نباشد [؟] در این جا
 امیربهادر و حاجب الدوله هم‌آواز شدند که می‌دانیم همه شما چه می‌خواهید
 بکنید. می‌خواهید اختیار شاه را محدود کنید. می‌خواهید دولت مشروطه برقرار
 کنید ^(۹). اول دفعه بود که این حرف علناً گفته شده بود و هنوز این لفظ به گوش کمتر

از مردمان رسیده بود و مثل گلوله خمپاره، مجلس را به هم زد. معلوم است که امیربهادر و حاجب الدوله صورت مجلس را به هوای نفس خود، به شاه دادند و حتی عین الدوله را هم از میدان بدر کردند و از آن اقدام ناقص که به امید اصلاح، با علما در نظر داشت، منصرف کردند. نتیجه این مجلس، تحریض جماعت شد بر مقاومت و ایستادگی. چند روز بعد، آقامیرزا سید محمد طباطبائی کاغذ تاریخی به عین الدوله نوشت که خلاصه وقایع متعاقب است (کذا). نوشت: «از قراری که شنیده‌ایم، دولت پیشنهادی برای تأسیس مجلس و دیوان عدالت در نظر داشته‌اند و آن را هم متوقف گذاشته‌اند. مردم و جماعت را دیگر به این حرف‌ها فریب نمی‌توان داد. مقصود و منظور از این اجماع‌ها و هیجان عمومی، مجلس ملی است. یعنی مجلسی مرکب از نمایندگان منتخب ملت که در امور مملکت حق گفتگو داشته باشد و من تنها ایستاده‌ام بر آنکه این مقصود ملت را حاصل کنم»^(۱۰). دولت جوابی به این مراسله نداد و هیجان روز به روز بالا گرفت و بر سختی عین الدوله روز به روز در جلوگیری افزود.

چنانکه گفته شد در اول کار، مقصود علما و هواخواهان امین‌السلطان، عزل عین الدوله و اعاده امین‌السلطان به مسند صدارت بود. اول بهانه آنها این بود که مسیو نوز در مجلس رقص، عمامه بر سر گذاشته و عبا به دوش گرفته و این توهین به علماست. اما تجار؛ مقصود سعدالدوله از تحریک آنها، گرفتن اداره گمرک بود و مقصود آنها، دفع سختی‌های مسیو نوز. اما بعد از آنکه این مواد و هیجان با هم جمع شدند، برای اینکه مقاصد شخصی را صورت مقاصد عمومی بدهند، مسأله نسخ

تمبر را که به موظفین دیوانی برمی خورد و جمعی کثیر از آن دلتنگ بودند، پیش آوردند و همچنین مسأله مجلس دیوان عدالت را که عموم مردم در آن شریکند. در این میانه، معدودی بودند از اشخاص بی غرض خیرخواه دوربین در همه جا، خصوصاً آذربایجان و طهران که می دانستند اینها دردهای مزمنه مهلکه مملکت را دوا نمی کند. این صدراعظم می رود، صدراعظم دیگر می آید، این مالیات نسخ می شود، مالیات دیگر گذاشته می شود. صورتاً دیوانخانه ترتیب می دهند. مثل اینکه بارها امتحان شده، باز اختیار با وزیر است و جان و مال و عرض مردم بازیچه هوس درباریان اساس پوسیده و خراب است و آئین قدیم ایران هم که پادشاه غم مملکت خورد، نمانده. خصوصاً آنکه مظفرالدین شاه، که مملکت با همه بدکاریهای دربارش ساخته و تحمل کرده، ناخوش و نزدیک به مردن است. ولیعهدی به جای او خواهد نشست که آذربایجانها، اعمال زشت حکومت او را که تاکنون گوشی نشنیده، شیوع داده اند. به علما و رؤسای تجار و کسبه فهماندند که چون به کاری اقدام نموده و خود را طرف کرده اید، پس پیشنهادی بکنید که نه تنها همه مملکت در آن شریکند، بلکه از خارج به شما مدد می رسانند و فایده آن دائمی خواهد بود و شما را از خطر مابعد خواهد رهانید. آنها نیز برای پیشرفت مقاصدی که در نظر داشتند، بعضی فهمیده و بیشتری نفهمیده، قبول کردند و پیش افتادند. چنانکه در ضمن این اوراق معلوم خواهد شد، می توان گفت که به استثنای معدودی قلیل در اول، نه آنها که تقاضا کردند و نه آنها که تن در دادند، ندانستند جان کلام چیست. تقاضاکنندگان، نظر به مقاصد شخصی داشتند و درباریان

مختصر اوقات تلخی، از اینکه مردم جسارت کرده و خود را آفریده آنها نمی دانند و گمان می کردند که بهانه [ای] است موقت. به ضرورت باید بجا آورد و بعد در موقع، تلافی کرد. به دستی داد و به دستی دیگر بازستد. چنانکه بیشتر آنها برای تسلیت خود می گفتند که این مجلس، مجلس اصناف است که گاهی برای تحقیق عمل نان و گوشت در خانه کامران میرزا نایب السلطنه، در زمان ناصرالدین شاه هم جمع می شدند. انصافاً اول کسی که دانسته، در موقع مشکلی تنها قدم به این میدان گذاشت، آقا میرزا سید محمد طباطبائی بود. تا آنکه، روزی یک نفر از واعظین معروف را، شیخ محمد، که در منبر به دولت بعضی ایرادات کرده بود، در مقابل یکی از قراولخانه های شهر گرفتند و در آنجا زد و خوردی مابین اهل شهر که به حمایت واعظ آمدند و سربازان، واقع شد. این اتفاق، عنوان شد برای اینکه علما و تجار و کسبه و جمعی کثیر از اهل شهر در مسجد جامع جمع شوند. مدتی پیش، عین الدوله به اقتضای وقت، اردویی در خارج شهر به ریاست سپهدار تشکیل داده بود. در این وقت عده [ای] از قشون [را] وارد شهر کرده و مسجد را محاصر کردند و در یکی از کوچه های نزدیک مسجد، سرباز [ی] به اهل شهر شلیک کرده، جمعی کشته شدند. علما برای اینکه خونریزی زیاد نشود، صلاح در این دیدند که از شهر خارج شوند و به عین الدوله پیغام فرستادند، به این مضمون که چون کار به اینجا کشیده، صلاح خود و صلاح عامه را در این دیده ایم که سفر زیارتی به عتبات عالیات پیش گرفته و چندی در آن جا دعاگو باشیم. عین الدوله به خیال اینکه غیبت علما از شهر، عامه را بی سر خواهد کرد، این اظهار را مغتنم شمرد و علما همان روز

از شهر به قصد قم حرکت کردند و جمعی کثیر، دسته دسته، به متابعت آنها. شهر، چند روزی آرام گرفت و صدراعظم نفسی کشید و درباریان فیروزی کردند. اما عمر این شادمانی کوتاه بود. همین که علما و همراهان به قم رسیدند، اجماع در آن جا در صحن مقدس شروع شد. علما و طبقات دیگر از ولایات، خصوصاً تبریز و اصفهان موافقت خود را تلگرافاً به مجتمعین در قم جداً اظهار کردند و بعضی، خود روی بدانجا نهادند. هنگامه شایعتر و سخت تر شد. چند روز بعد هم در طهران ناگهان دسته‌ای از کسبه در سفارت انگلیس متحصن شدند و اجماع به حدی رسید که در اطراف سفارت جا نماند و آشکارا مطالبه معاودت علما و برقراری مجلس ملی نمودند. ایرانیهای مقیم خارج مملکت در روسیه و غیره، با دستیارانی که داشتند با داخله مملکت هم‌آواز شدند و راپورت‌هایی از قونسولهای ایران در روسیه رسید که چند کس از شورش طلبان با بمب عازم ایران شده‌اند. شاه و صدراعظم و درباریان اندکی از خواب غفلت بیدار شدند. هر چند بقای عین الدوله بر صدارت ممکن نبود. زیرا که مجتمعین در قم، دیگر به او اعتماد نمی‌کردند و تسکین شورش به اصلاح، برای او میسر نمی‌شد و اعمال قوه جبریه نیز به تصور نمی‌گنجید. زیرا که اولاً وسایل آن در دست نبود و ثانیاً علی‌الظاهر بیشتر، اشتعال نایره فساد را سبب می‌شد. باز شاه از عین الدوله دست بر نمی‌داشت. در اینجا یکی از نیرنگهای درباری به کار رفت. امیربهادر که در تمام ایام صدارت عین الدوله، چنان می‌نمود که با او دوست و هم‌دست است، باطناً برضد او بود. شبی در مزاج شاه، شدتی پدید آمد. به گوش او خواندند که علت، قتل سیدی است که در میان جمعیت اهل شهر،

نزدیک مسجد جمعه به حکم عین الدوله کشته شده^(۱۱)؛ و نیز با سپهدار که رئیس اردوی طهران بود، به هم ساخته، به شاه گفتند که سه روز دیگر، اردو به اهل شهر ملحق خواهد شد و حضوراً به عین الدوله زور آور شدند که صلاح دولت را در نظر گرفته، استعفا کند. او استعفا کرد و از شهر بیرون رفت. مشیرالدوله^(۱۲)، صدراعظم شد. مشیرالدوله چون در این مدت به واسطه رابطه دوستی که پیوسته با امین السلطان داشت، با مجتمعین که در اوّل به همراهی امین السلطان اقدام به کار کرده بودند، سر و سری داشت و از این جهت، اصلاح با آنها را بهتر می توانست، چند روز بعد از استقرار به صدارت، عضدالملک را با دستخط شاه به قم فرستاد که علما را به وعده اعطای فرمان مجلس ملی، با اعزاز و احترام معاودت دهد. علما برگشتند و متحصنین سفارت بیرون آمدند و مشغول ساختن اساس مجلس ملی شدند.

در این ایام، شور و جنبشی که در تمام مردم پیدا شده بود، از قدرت بیان خارج است. دانسته و ندانسته، همه آغاز عهد نیکبختی و سعادت بزرگی را منتظر بودند و مهبای آنکه بهشت موعود را در این نزدیکی، در روی زمین و صفحه ایران ببینند و زندگانی مانند اهل جابلقا و جابلسا پیش بگیرند. فرمان اول که جزو اوّل قانون اساسی است، بعد از چندین روز کشمکش که در همه رأی جماعت غالب بود، صادر شد. ذکر یکی از حالات آن چند روز، چون کیفیت عقاید دربار را [بیان می کند، بی فایده نیست. فرمانی که در مجلس] مجتمعین در شهر نوشته [شده] بود به صاحبقرانیه آوردند؛ به عرض شاه رسید. شاه به تلقین امیربهادر فرمود که باید در

مجلسی محرمانه، مرکب از صدراعظم، ناصرالملک، مشیرالدوله حسن خان، امیربهادر و شعاع السلطنه که تازه بعد از شورش فارس به طهران رسیده بود، یک مشاوره دیگر بشود. با بسیاری احتیاط، خلوتی در میان عمارت ترتیب دادند که گوئیا امیربهادر به افسون، شنوندگان غیرمرئی را هم دور می کرد و اجزاء مجلس در آن جا جمع شدند. شعاع السلطنه آخر از همه، دست امیرنظام را که پیشکار او بود در فارس، به دست گرفته، وارد شد. صدراعظم تعجب کرد از اینکه آمدن امیرنظام معهود نبود و شاه نیز نفرمود. با وجود این، به روی خود نیاورد. شعاع السلطنه به محض نشستن، امر کرد مشیرالدوله صورت فرمان را بخواند. فصل اول که خوانده شد، اشاره به سکوت کرده، از امیرنظام رأی پرسید. امیرنظام بعد از اظهار تعجب از فضولی نویسندگان چنان رده ها، تقریر فصلی به رأی خود کرد و بعد از تصدیق و تمجید سرشار امیربهادر، مشیرالدوله را به نوشتن آن دعوت کرد. مشیرالدوله به صدراعظم نگاه کرد و صدراعظم به ناصرالملک. به اشراق، یکدیگر را معلوم کردند که جای گفتگو نیست. مشیرالدوله، فصل به فصل تقریرات را نوشت و امیربهادر به عرض شاه رسانید و حکم شد مشیرالدوله به شهر نزد علما ببرد. معلوم است که غوغائی از شهر برخاست و پیغامی سخت از علما رسید و روز دیگر صورتی که اول نوشته شده بود به صحنه شاه رسید، در حالتی که رنگ شاه سفید شده بود و دستش می لرزید. این مرحله طی شد. شهر آرام گرفت و علما با صدراعظم، به مراد همه روزه درآمدند و کار تهیه انتخابات را مشغول شدند.

قانون اول انتخابات از روی طبقات بود. علما، شاهزادگان، ملاکین*، اصناف و ایلات، هر یک به عدد معینی [بودند]. عده وکلای طهران بالنسبه بیشتر از ولایات (بود). (قانون) به عجله، بدون ملاحظه نکات و دقایق نوشته شد و به عجله به اجرا رسید. بعد از انتخاب وکلای طهران، مجلس افتتاح شد، بدون هیچ تشریفات و مشارکت دولت. جز اینکه در سلام اول وکلا حاضر شدند. مدتها مجلس بدون مرابطه با دولت جمع می شد و باغ بهارستان، محل اجتماع مردم بود و ترتیب صحیحی در مذاکرات نبود. سعدالدوله را که مدتی در یزد به حکم عین الدوله، محبوس بود، بعد از عزل او خواسته بودند و جزو وکلا بود. [سعدالدوله] در آن زمان ناطق و محرک مجلس و تندرو به شمار می آمد و طرف قبول عامه.

دولت که در زمان مظفرالدین شاه، همه را به قرض از خارجه گذران می کرد، محتاج قرض جدیدی گردیده، مذاکره چهار کرور مساعده با انگلیس و روس داشت. مجلس آگاه شده، به دولت اظهار کرد که بدون تصویب مجلس، استقراض صحیح نخواهد بود. لابد دفعه اول وزیر مالیه برای توضیح احتیاج دولت، در مجلس حاضر شد و بعد از مذاکرات سخت، استقراض رد شد. به این مناسبت، سعدالدوله تأسیس بانک ملی [را] پیشنهاد کرد و امتیاز آن را برای چند نفر از تجار خواست؛ با فصولی متضمن چندین امتیاز دیگر و اجازه فروختن آن به خارجه. وزیر مالیه، عدم صلاحیت چنان امتیاز [ی] را به مجلس بیان کرد و مجلس، فصل اختیار فروش به خارجه را رد نمود. سعدالدوله چون راه این معامله را بسته دید، با کمال

تغیّر از این کارکنار کشید. ولی تجّار مدتی آن را دنبال کردند؛ چون اساس صحیحی نداشت به جایی نرسید. ولی مبلغی که به عنوان اشتراک، با یک اساس ملی و به اسم وطن‌خواهی از مردم گرفته شد، در این میان، رفت. پس از مدتی وکلای آذربایجان از راه بادکوبه رسیدند. در آن جا با مجامع پولیطیکی و اجتماعی ملاقات کرده و شور تازه یافته، از روز ورود آنها معلوم شد که دسته [ای] قوی در مجلس از آنها مرکب خواهد شد. اوّل مسأله که وکلای آذربایجان عنوان کردند، این بود که باید وزرا در مجلس حاضر شده، مسؤولیت قبول کنند و در مذاکره امور دولتی با وکلا شرکت نمایند. مشیرالدوله صدراعظم امتناع نمود و نزدیک بود که هنگامه برپا شود. مصلحین به میان افتاده، اصلاح کردند به اینکه چون مشیرالدوله در افتتاح مجلسین همراهی کرده و با آزادی‌طلبان مساعدت نموده، او را مجبور نمایند؛ ولی وزرای دیگر متفقاً روزی به مجلس بروند. وزرا رفتند. مسن‌تر همه مشیرالسلطنه، پیش افتاد. مجلس در آن وقت، صورت مجالس عادی ایران را داشت. غیر از وکلا، مردم محترم وارد مجلس شده، در صف می‌نشستند. علما اغلب حاضر می‌شدند، چای می‌خوردند [و] قلبان می‌کشیدند. نصف اطاق را طنابی کشیده و مخصوص تماشاچیان کرده بودند. بعد از طی تعارفات معموله و سکوت طولانی، یکی از وکلا گفت: «آقایان وزرا امروز برای معرفی به مجلس، حضور بهم رسانیده‌اند، چرا فرمایشی نمی‌کنند؟». مشیرالسلطنه با تعجب جواب داد که: «بعد از هفتاد سال، حالا من خود را معرفی می‌کنم [؟] من مشیرالسلطنه هستم و مسلمانم». خنده در میان تماشاچیان در گرفت و مشارالیه به بهانه نماز با وزرای دیگر بیرون رفتند؛ مگر

وزیر مالیه که مشغول جواب دادن استیضاح سعدالدوله بود، در باب مسیو نوز و گمرک، که هنوز از مالیه مجزّی، و اداره مستقلّی محسوب می‌شد. سعدالدوله باز در سر، هوای گرفتن گمرک را داشت. اعتبار و مقام خود را در وکالت، صرف این خیال می‌کرد و آن قدر کوشید تا هیچانی در مردم تولید کرده، مسیو نوز را خارج کرد و آخر، گمرک به او نرسید. بعد از انفصال مسیو نوز، سفارت بلجیک اعلام کرد که مستخدمین بلجیکی به رئیسی که از خودشان نباشد تمکین نخواهند (کرد) و دولت بلجیک مجبور خواهد شد که همه مستخدمین گمرک (را) یک مرتبه از ایران، پس بخواهد و سفارتین روس و انگلیس اظهار می‌داشتند که اگر اداره گمرک از این ترتیب بیفتد، چون وثیقه وجوه، استقراضی است که ما به دولت ایران داده‌ایم، ما را اطمینانی نخواهد بود. بنابراین، ریاست گمرک به مسیو مُرنار^(۱۳) قرار گرفت.

قبل از وفات مظفرالدین شاه، در مجلس، مختصر قانون اساسی مبنی بر چند فصل نوشته شده بود که به صحنه شاه برسانند. وقتی بود که مرض شاه شدت کرده و ولیعهد به طهران احضار شده بود. در بین مرض موت، به دستکاری ولیعهد به صحنه رسید. ولیعهد نیز آن را مهر کرد و به توسط مشیرالدوله صدراعظم به مجلس فرستاده شد. همین یک دفعه مشیرالدوله به مجلس آمد و بعدها محمدعلی میرزا، تا علناً با مجلس مخاصمه آغاز نکرده بود، مکرر می‌گفت: قانون اساسی (را) من به امضا رسانیدم.

شرحی که مشیرالسلطنه از کیفیت پذیرائی مجلس از وزرا به اعتقاد خود گفت، خلاصه مبنی [بود] بر اینکه مجلس وزرا را مسؤول خود می‌داند، نه مسؤول شاه و

(همچنین) شرحی که دو روز بعد در روزنامه‌ها در این باب منتشر شد، [محمدعلی] شاه را بسیار متغیر کرد. اگر پیش از آن، در باطن چیزی از مجلس در دل داشت یا نداشت و اعتقادش چه بود، چندان معلوم نمی‌شد. اما از این روز به بعد، شبهه در ضدیت او با مجلس نماند.

وکلاي آذربایجان بعد از ورود به طهران، قانون اساسی را که به امضای مظفرالدین شاه رسیده بود، کافی ندانسته، در تکمیل آن کوشیدند و نیز دستخط و اعلانی صریح از طرف شاه، مبنی بر اینکه دولت ایران «کنستی توسیونل»^(۱۴) است، مشروطه است، لازم شمردند. اول، دستخط شناختن مشروطه را تقاضا نمودند. مشیرالدوله صدراعظم، به عرض شاه رسانیده و برای اینکه مسؤولیت، تمام به خودش متوجه نشود، برای مشاوره، استدعای انعقاد مجلسی از بزرگان دولت و صاحب منصبان کرد. در این موقع، اول دفعه بود که چیزی از خیالات باطنی شاه نسبت به مجلس گفته (شد). در خلوت، به صدراعظم [گفته بود] مشغول تهیه قوه از سوارهای آذربایجانی خودم از ایلات و غیره هستم. بگذارید حاضر بشود، سزای این بی‌سروپاها را خواهم چشانید.

مجلس مشاوره در دربار منعقد شد. صدراعظم مطلب را عنوان کرد. بیشتر حضار سکوت اختیار کردند. بعضی چند کلمه مبهم به زبان راندند. تا آخر به اصرار صدراعظم، مشیرالسلطنه آغاز سخن کرده گفت: «من نمی‌دانم این مردم چه می‌خواهند. هر روز بهانه‌ای پیش می‌آورند و تقاضائی می‌کنند. حالا «کنس پسین»^(۱۵) مطالبه می‌کنند. هر چند نمی‌فهمم یعنی چه، اما جهنم، این را هم

بدهید، حرف کوتاه شود. اما مشروط به آنکه التزامی بدهند و مهر کنند که دیگر بعد از این، در امور دولتی مداخله ننمایند». مجلس، به همین جا ختم شد و شاه هر طور بود دستخط را امضا کرد. بعد از این دستخط، مجلس مشغول تهیه متمم قانون اساسی گردید که سعدالدوله نیز در آن مشارکت تمام داشت و بیشتر فصول آن، از قانون بلجیک اخذ شده است. این قانون هم بعد از کشمکش و مذاکرات مابین مجلس و دربار به امضا رسید. در سر دستخط اعلان مشروطه و متمم قانون اساسی، حسن خان مشیرالدوله را پیش شاه، متهم به موافقت با ملت کردند. بدین سبب، شاه از پدرش صدراعظم، سوء ظن حاصل کرد و طولی نکشید که این سوء ظن سبب استعفای صدراعظم و تعجیل در آمدن امین السلطان شد؛ و هم در این مسأله، سعدالدوله که برای مذاکرات مابین مجلس و دربار احضار می شد، خود را به دربار بسته و در خفا برضد آزادی طلبان دست به کار زد. تا آنکه به کار او پی برده، او را از مجلس خارج و مردود کردند. صنیع الدوله نیز بعد از کشته شدن امین السلطان، مجبور به استعفا شد. احتشام السلطنه که تازه از مأموریت تحدید حدود به طهران رسیده بود، به ریاست مجلس منتخب گردید.

سابقاً ذکر شد که شاه با امین السلطان، از سابق و زمان پدرش، رابطه مخصوصی داشت و در دفع عین الدوله و مخالفت علما و تجار با او همراهی کرد. حالا به این خیال افتاده بود که امین السلطان را از فرنگستان احضار کرده، صدارت را به او تفویض کند. به اعتقاد آنکه - و این لفظ خودش است - امین السلطان نبض این مملکت را در دست دارد و بیشتر مردم او را خواهان [هستند]؛ از عهده فضولهای

مجلس او بهتر می‌تواند برآید. با شوقی تمام او را از فرنگستان خواست و لدی‌الورود، دو سه ساعت با او خلوت کرد و دو سه روز بعد، صدارت را که مشیرالدوله قبلاً از آن استعفا کرده [بود]، بدو تفویض نمود. امین‌السلطان مشغول کار شد و مصدر کار او چنانکه از جریان وقایع متعاقب ظاهر می‌شود، این بود که شاه را از مجلس بترساند و مجلس را از شاه. شاه را به کاستن اهمیت و مداخله و لغو کردن مجلس امیدوار کند و مجلس را به همراهی خود و کاستن قدرت شاه. به اصطلاح، با شمشیری دو دمه کار می‌کرد، که قدرت خود را برقرار نماید و برای حصول این مقصود، به سبک قدیم خود شروع کرد با اشخاصی که سابقاً اسباب کار او بودند، خلوت و کنکاش کردن و وسایل به کار بردن. غافل از اینکه بعد از چنان انقلابی، وضع و محاذات اشخاص عوض شده و عقاید تغییر کرده و سبکی که پیشتر مفید بود، ممکن است مضر واقع شود. چندی نگذشت که علامات سوءظن نسبت به او، هم از طرف آزادی‌طلبان و هم از طرف شاه، ظاهر شد. ناصرالملک که در کابینه امین‌السلطان وزیر مالیه بود، مکرر واضح و آشکار، چه در خلوت و چه در حضور هیأت وزراء، وخامت عاقبت را تشریح کرده و اصرار کرد به اینکه هیأت دولت باید با مجلس، روش خود را از روی صداقت معین کرده و به اقتضای وقت رفتار نماید و یا استعفا کند. هر چه بیشتر گفت، کمتر مفید افتاد. بالاخره ناصرالملک استعفا داد. روزنامه‌ها و آزادی‌طلبان که از امین‌السلطان و کابینه او بدگمان و دلتنگ بودند و در پی وسیله، این واقعه را بهانه و دستاویز کرده، به هیأت دولت حمله آوردند و بیش از آنچه در خور بود، این استعفا را اهمیت دادند و آن را موضوع همه

دلتنگی‌هایی که داشتند، نمودند. نتیجه این شد که به اصرار، استعفای مزبور را رد کنند و ناصرالملک هم برای آنکه موضوع کشمکشی نشود، خواهی نخواهی استعفای خود را پس گرفت. امین‌السلطان و شاه و درباریان به القاء او، همه را تقصیر ناصرالملک دانستند و عوض اینکه مطالعه اوضاع را نموده و افکار عامه را سنجیده، علت حقیقی هیجان را کشف و رفع نمایند، مسأله را شخصی فرض کرده و راجع به شخص نمودند. چنانکه واقعاً هم به بقای ناصرالملک، هیجان آرام نگرفت و روز به روز به تزايد درآمد. تا به جایی که شبی، امین‌السلطان با وزرا در یکی از کمیسیونهای مجلس بودند، متجاوز از هزار نفر به پیشوایی انجمن آذربایجان، که در آن وقت قوی‌ترین انجمن‌های متعدد منعقد در طهران بود، در باغ جلو مجلس اجتماع کرده و آشکار به بدگویی از امین‌السلطان آغاز نهادند. این نمایش سبب شد که امین‌السلطان به فکر افتاده، بر این مصمم شد که عریضه به شاه عرض کرده و استدعا کند که یا اجازه مرحمت شود وزرا با مجلس قراری در روابط قوه مجریه و قوه مقننه بدهند، و یا استعفای کابینه را قبول فرمایند. درباریان از این قضیه مطلع گردیده، به توسط اقبال‌الدوله که تقریبی کامل یافته بود، خیال شاه و سوءظن او را نسبت به امین‌السلطان قوت دادند و چنان وانمود کردند که مقصود امین‌السلطان از این عریضه، آن است که خود را در نظر مردم خیرخواه، و شاه را مانع پیشرفت کار جلوه دهد. شاه عریضه را با حضور وزرا به تغیر گرفت و هنوز درست نخوانده، گفت: «می‌خواهید تقصیرها را به من وارد بیاورید [؟]». وزرا تحاشی کرده و در مقام عجز و انکار، صلاح وقت را که صلاح سلطنت می‌دانستند

بیان کردند. مفید نیفتاد و برحسب حکم در همانجا عریضه را تغییر داده، به املاء درباریان عریضه دیگر نوشتند. با وجود این، شاه در حاشیه، تقریباً به این مضمون دستخطی نوشت که ما به وزرا در همراهی ملت، اختیار تام داده‌ایم. در این مدت اگر قصوری رفته، گناه از وزراست. چون تمام مذاکرات این مسأله، خواه در مجلس خاص امین‌السلطان، خواه در مجلس وزرا و حضور شاه، شایع شده بود و همه کس می‌دانست که وزرا برای تعیین روابط خود با مجلس مشغول کارند، چاره‌ای جز رفتن به مجلس و عنوان مسأله باقی نمانده بود. خلاصه بعد از تردیدات زیاد، وزرا در مجلس حاضر شدند. اما کیفیت عریضه و دستخط و عدم تصمیم وزرا بر اینکه جداً اساس کار را معلوم نمایند، زمینه [ای] برای مذاکرات باقی نگذاشته بود. مردم همه در شدت انتظار، که از این مجلس چه برآید؛ وزرا متحیر که چه عنوان کنند؛ و مجلس به طور غریبی منقسم هواخواهان امین‌السلطان با تقویت علما که حاضر بودند و تقویت رئیس مجلس بر آنکه صورت ظاهری به مسأله داده و حرف را کوتاه کنند. وکلای آذربایجان و آزادی‌طلبان تندرو، به اعتقاد خود از حل مسأله بدین ترتیب مأیوس گردیده، سکوت اختیار کردند^{۱۶}. چند نطق بی‌رنگ، مبنی بر عمومیات سطحی ایراد شد و مجلس منفصل گردید. در بیرون رفتن از همین مجلس، امین‌السلطان کشته شد و از این تاریخ، ستیزه مابین مجلس و دربار آشکار گردید.

در قتل امین‌السلطان، روایات مختلف است^(۱۶). بعضی این کار را به تحریک

درباریان و بعضی به تحریک آزادی طلبان می دانند و هر دو روایت را هر یک به جای خود، برهان آنکه، روز بعد، شاه (از) امین السلطان به دشنام سخت یاد کرد و اظهار شادمانی نمود و آزادی طلبان نیز از تحسین واقعه خودداری ننمودند. صنیع الدوله رئیس مجلس، در آن شب به واسطه حمایتی که نسبت به امین السلطان می کرد، از رفتن به خانه خود هراسان بود. مجلس از شاه درخواست تعیین رئیس الوزرا کرد که کابینه تشکیل نماید و این دفعه اول مداخله مجلس در کار کابینه بود. شاه مشیرالدوله را احضار و به او تکلیف کرد و بعد ناصرالملک را. هر دو جداً استدعای معافی نمودند. اما شاه، باطناً وزرا را در نظر گرفته بود و به مشاوره با سعدالدوله مصمم شده، مشیرالسلطنه به ریاست وزرا و سعدالدوله به وزارت خارجه منصوب گردید. برای معرفی به مجلس رفتند. هر چند مجلس راضی نبود، ظاهراً صلاح را در قبول دید. اجزاء وزارت خارجه بر سعدالدوله شوریدند و سبب عزل او شدند. مشیرالسلطنه نیز با ضدیت افکار عامه، دو ماه بیشتر نتوانست مداومت نماید؛ استعفا داد.

ابره‌ای سیاه در افق پدیدار گردید و طوفان روز به روز نزدیکتر می شد. در این ایام، هیجان در همه جای ایران رو به ازدیاد گذاشت و انجمن‌های سیاسی زیاد تشکیل شد. چه از طرف آزادی طلبان واقعی، و چه از طرف درباریان به صورت آزادی طلب. روزگار اکثر مردم به مراوده در انجمن‌ها می گذشت. انجمن وکلای آذربایجان از همه دسته‌ها با نفوذتر بودند. احتشام السلطنه رئیس مجلس، اعتبار بزرگی حاصل کرد و ریسمان، بیشتر از انجمنها، به استثنای انجمن آذربایجان و

موافقین آن، در دست او بود. رهبر آشکار انجمن وکلای آذربایجان تقی زاده، با احتشام السلطنه اختلافی پیدا کرد و این اختلاف سبب انقسام مجلس و اهالی به دو دسته (شد) که بعد اساس دو حزب انقلابی و اعتدالی گردید. رفتار احتشام السلطنه، بر یک منوال و به هیچ وجه ساده نبود. گاهی با تندروان همراهی می کرد و بلکه از آنها تندتر می رفت، و گاهی با اعتدالیون [بود] و از آنها معتدل تر می شد، و گاهی به عنوان صلاح جوئی با درباریان نزدیکی می جست و از آنها طرفداری می کرد. خود، در کمیسیون مجلس، پیشنهاد سختی بر ضد دربار می کرد و بعد در مجلس علنی به اسم اینکه سختی به این شدت با دربار، اسباب فتنه خواهد شد، اسباب ردّ پیشنهاد را فراهم می آورد. به هر حال، چون هر روز و هر ساعت به صورتی ظاهر می شد، عقیده باطنی او تحقیقاً معلوم نبود. اما در اینکه همه جا خود را داخل می کرد و بی قرار و آرام بود و می خواست در هر دو طرف مقبول و صاحب نفوذ گردد، شکی نیست و نیز معلوم بود که روابط دوستانه خود را با دربار هیچ از دست نداده [بود]، در صورتی که در موافقت با آزادی طلبان ثابت نبود. در این حال، به تشکیل کابینه اقدام می شد. اکثریت مجلس به ناصرالملک اظهار اعتماد کرد. احتشام السلطنه و دسته قوی او نیز ضدیت نکردند و قبول نمودند. قبول این دسته اخیر از روی میل باطنی نبود. احتشام (السلطنه) چنانکه بعد معلوم شد، نمی توانست آشکار با افکار عامه ضدیت کند و بدین مصمم گردیده بود که به واسطه نفوذی که دارد، در تشکیل کابینه مشارکت نموده، کابینه [ای] در کابینه با خود موافق ساخته و بعد به تدبیر و تدریج، ناصرالملک را خارج نماید. شاه، ناصرالملک را خواسته، با حالت تغیر و

آشفتگی، تکلیف قبول ریاست وزرا به او کرد. هر چند ناصرالملک التماس معافی نمود، به جایی نرسید. بالاخره ناصرالملک عرض کرد که به این شکل تعیین کابینه، جز ازدیاد اختلال امور و تولید مشکلات نتیجه نخواهد داد. بهتر است مجلسی از وزرای سابق و اشخاص طرف اعتماد برای مشاوره احضار شوند و کابینه طوری باشد که اگر در وضع، بهبودی حاصل نمی‌شود، اقلاً بدتر نشود. به همین قرار، ناصرالملک مرخص شد. در ساعتی که برای احضار مجلس شورای دولتی معین شده بود، حاضر گردید تا چه شود. شاه فرمود: «فکر کردیم، مشاوره لازم ندیدیم. باید حتماً ریاست وزرا را قبول کنی». ناصرالملک عرض کرد: «پس اجازه بفرمایید چند کلمه در آنچه پیشرفت این خدمت و صلاح دولت و خیر سلطنت را لازم است عرض کنم». شاه جوابی نداده، به اطاق خود رفت. بعد از نیم ساعت دستخطی مبنی بر تعیین ریاست وزرا به او داده و با تغییر گفت: «گفتگو لازم نیست، برو مشغول کار باش». ناصرالملک با کمال انکسار زبان گشود که یک کلمه عرض کند. شاه بیشتر برآشفته، دستخط را ریزریز کرده، به وزیر دربار داد که برو به مجلس، این دستخط را بنما و بگو ناصرالملک را خواستیم، او قبول نمی‌کند؛ حالا خود دانید. عضدالملک و دو سه نفر از بزرگان که حاضر بودند، مانع رفتن وزیر دربار شده و از شاه اجازه خواستند که ناصرالملک را برده در اطاق دیگر، گفتگو کنند. احتشام السلطنه رئیس مجلس هم حاضر شد. به محض رسیدن بر دو زانو نشسته، به حدت و شدتی هر چه تمامتر گفت که اگر ناصرالملک قبول نمی‌کند، پس می‌خواهد ریشه سلطنت قاجار را بکند. ما قاجار نباید بگذاریم؛ باید حتماً قبول

کند. همه گفتگو منحصر شد به اینکه از اطراف به ناصرالملک زور آور شدند. ناصرالملک قهراً سر تسلیم پیش آورد و حرف به تعیین سایر وزرا منتقل شد، که در چنین حالی با تغییر آشکار شاه، احدی تن به وزارت نمی داد. احتشام السلطنه، متعهد پیدا کردن وزرای دیگر گردید. دو سه شب مجالس و گفتگوها شد. به اقدام احتشام السلطنه اسامی نوشته شد و اسماء کابینه در یکی [از] شب‌ها به وجود آمد (کذا). صبح روز دیگر همه استعفا کردند. بالاخره کار به مجلس ملی کشید. آنجا در چند جلسه خصوصی، به ریاست احتشام السلطنه و به اصرار و فشار وکلا و انجمنها، از خارج چند نفر وزیر اجباری حاضر کردند و صورت کابینه درست شد. بعضی از آنها مسلماً به دلخواه احتشام السلطنه بود. از جمله، آصف الدوله که اندکی پیش مردود مجلس بود، به پایداری احتشام السلطنه وزیر داخله گردید. سایر اجزاء کابینه، وزرای مشروطه طلب بودند که در «مشروطه ثانی»^(۱۷) مکرر وزارت کرده‌اند. در زمان کابینه ناصرالملک، اسباب چینی درباریان بسیار بالا گرفت. روزی نبود که فتنه‌ای برپا نکنند. رئیس پولیس^{*}، سعید السلطنه در این کار ساعی بود. یکی از اتفاقات قابل ذکر آنکه انجمنی به اسم «انجمن مرکزی» تشکیل شده بود، که نمایندگان بعضی از انجمنهای دیگر در آن حاضر می‌شدند. رئیس آن ارشدالدوله معروف بود. این انجمن با بعضی انجمنهای دیگر، در باغ مجلس چند روز اجماع کردند، به تقاضای آنکه همه کارگزاران و صاحب منصبان دولت باید حاضر شده، در مجلس به همراهی با اساس مشروطه قسم بخورند. در همان بین، به القاء

احتشام السلطنه و اقدام علاءالدوله، انجمنی از امرا تشکیل شد (که) در این خیال همراهی کنند. همه کارکنان دولت، اجرای قسم کردند و بعد از آن، شاه را هم برآن داشتند که رسماً روزی به مجلس آمده، قسم بخورد. اما انجمن امرا، باطناً با درباریان همدست بود. روزی در انجمن امرا، علاءالدوله به وزرا حمله آورد. روز بعد در مسجد سپهسالار قدیم، اجتماعی برضد علاءالدوله [واقع شد]. ناصرالملک آن را تسکین داد و محققاً معلوم نشد که آیا مشروطه‌طلبان این اجماع را برای تقویت وزرا کردند، یا درباریان این اوضاع را فراهم آوردند که مجلس [را] متهم به تحریک انقلاب کنند.

واقعه بزرگتر آنکه باز اجماعی در آن مسجد شد که تبعید سعدالدوله، امیربهادر و اقبال‌الدوله را می‌خواستند و عریضه [ای] مبنی بر این استدعا به شاه عرض کرده بودند. شاه در حاشیه به آصف‌الدوله وزیر داخله، دستخط فرموده بود که به مسجد توپ بند. وزیر داخله دستخط را نزد ناصرالملک رئیس‌الوزرا آورده، ظاهراً از اجرای آن تحاشی نمود و اظهار استعفا کرد. ناصرالملک پیغاماً مراتب را به عرض شاه رسانیده و استدعا کرد اجازه مشاوره در این مسأله مرحمت شود. شاه اجازه داد. مجلسی مرکب از درباریان و وزرا تشکیل شد. درباریان همه ظاهراً این اقدام (را) صلاح ندانسته، رد کردند و قرار بر آن شد که در جواب اجماع نوشته شود که شاه مقرر فرموده قراری در باب استدعای آنها به هر طور صلاح باشد با مجلس داده شود و در این صورت اجماع امیدوار گردیده، حتماً متفرق شود. صورت مجلس به عرض شاه رسید. وزرا را احضار کرده و با تغیر خطاب به رئیس‌الوزرا کرده،

فرمودند: «این رأی نامربوط که داده‌اید چیست [؟] و امیدوار گردند یعنی چه [؟]». رئیس‌الوزرا عرض کرد: «این رأی همگی حاضرین مجلس شورای است که مقرر فرمودید و البته باید حتی‌المقدور مردم به شاه امیدوار باشند. البته تکلیف وزرا اطاعت است. اما چون قسم خورده‌اند که اقدامی برخلاف مصلحت دولت ننمایند، در این موقع، توپ بستن به مسجد و ستیزه با عامه را بدون جهت، صلاح نمی‌دانند و مذاکره با مجلس ملی را برای رفع این گونه تقاضاها و مداخله عموم در امور دولت اولی‌تر می‌شمارند. وانگهی همه درباریان هم این رویه را تصدیق کرده‌اند». شاه فرمود: «کابینه‌ای که من در خواب بودم ساخته شده، بهتر از این نمی‌شود. اگر وزیر من هستید با توپ جواب مردم را بگویید و گرنه به جهنم بروید». رئیس‌الوزرا عرض کرد: «به جهنم رفتن، بهتر از نقض قسم و اقدام به کاری است که برای شاه و دولت عاقبت وخیم در بر دارد»، و مرخص شدند. فوراً در وزارت مالیه، مجلس کابینه منعقد گردید و وزرا متفقاً به متابعت رأی آصف‌الدوله، اصرار در استعفا کرده و استعفانامه را مهر کردند. رئیس‌الوزرا نیز مهر کرد و به حضور همایون فرستادند. شب بعد، هنگامه برپا شد. ورامینی‌ها که اقبال‌الدوله [آنها را] حاضر کرده بود، با جمع کثیری از رجاله شهر و توپچی و قورخانه‌چی و سرباز اغلب مست، در کوچه‌ها به گردش درآمده، به فریاد، فحش و ناسزا می‌گفتند به مشروطه و مشروطه‌طلبان؛ و خصوصاً آقاسید عبدالله و آقامیرزا سید محمد طباطبائی را بابی خوانده و لعن می‌کردند. آقاسید علی‌آقای یزدی هم که چندی بود مجمعی برضد مشروطه ساخته بود، با آقاشیخ فضل‌الله مجتهد، در این هنگامه پیش افتادند. روز

دیگر جمعیت رجّاله به مسجد حمله بردند. برابر مسجد سپهسالار، زد و خوردی و رد و بدل تیر تفنگ با مشروطه‌طلبان، که هم اجماع کرده بودند، نمودند. ناصرالملک، در آن روز ناخوش و در خانه بود. دوا خورده بود. قبل از ظهر شاه او را احضار کرد. به عذر ناخوشی و خوردن دوا استدعا کرد که بعد از ظهر شرفیاب شود. وزرای دیگر احضار شده و در دربار بودند. بعد از ظهر، میرشکار با معدودی سوار، دور خانه ناصرالملک را احاطه کردند؛ با مأموریت اینکه او را قهراً به دربار ببرند. ناصرالملک با حالت ناخوشی در کالسکه نشسته، سوارها گرد کالسکه، به دربار رفت. دم در باغ گلستان، حاجب‌الدوله جلو او را گرفته و او را به اطاق خود برده، گفت: «حسب الامر شما در توقیف هستید» و کالسکه و آد‌های او را به خانه پس فرستاد. دو سه مرتبه به اصرار، او را به قهوه خوردن دعوت نمودند، ولی جبر به کار نبردند. بعد درها و پرده‌ها را بسته، اطاق را تاریک کردند. وزیر دربار، سلطان علی‌خان آمد، در آنجا نمازی خواند و هیچ حرف نزد. پس از ساعتی که شب شده بود، بختیارالدوله پیغام تغیرآمیزی از شاه آورد که شاه می‌فرماید: «آنچه لازمه خیانت بود، به عمل آوردی. بعد از نماز تو را خواهم خواست و باقی را در حضور ما خواهی شنید و دید». ناصرالملک در جواب، از برائت ذمه خود و خیرخواهی شاه، آنچه لازم بود گفت. با استدعای اینکه هر حکمی درباره او می‌شود، فرمان شاه است. اقلاً از تغیر حضور او را معاف فرمایید. در این بین، در اطاق جنب آنجا، صدای صحبت زیاد به نجوا می‌آمد و اشخاصی از درز پرده پیوسته به داخل اطاقی که ناصرالملک در آنجا بود نگاه می‌کردند. نیم ساعت بعد، امیربهادر آمد که شاه

درباره شما مرحمت کرده و می‌فرمایند: «سابقاً استدعای اجازه سفر فرنگستان کرده بودید. حالا عریضه بنویسید؛ اجازه، دستخط شود». عریضه را گرفت و رفت. بعد از نیم ساعت مراجعت کرده، ناصرالملک را به اطاق خود که وزرا در آنجا جمع بودند، دعوت کرد. موسیو چرچیل در آنجا بود. بعد از برخورد، از ناصرالملک سؤال کرد که آیا شما استدعای سفر فرنگستان کرده‌اید و به میل خود عازم هستید؟ در جواب گفته شد بلی و ناصرالملک به اتفاق وزرا به خانه خود رفته با وزرا وداع کرده، شبانه مشغول تهیه سفر گردیده، صبح قبل از طلوع آفتاب با کالسکه چاپاری روانه رشت گردید. در ینگه‌امام^(۱۸) چند نفر از طرف اهل قزوین آمدند، که اهالی دکاکن را بسته و مصمم شده‌اند نگذارند بروید. ناصرالملک عدم صلاحیت این اقدام را به آنها واضح کرد و درخواست عبور کرده، به زحمت زیاد اجماع راضی شده و راه را بر او باز کردند. در رشت و انزلی و بیشتر از همه در بادکوبه، ایرانی‌ها و جمعی از اهل بادکوبه، مسلمان و غیرمسلمان اجماع کرده و به او اظهار غمخواری نموده، مانع از رفتن می‌شدند. بالاخره ناصرالملک گذشته، از راه روسیه به پاریس رفت.

در طهران، همان روز حرکت ناصرالملک، جمعیت درباریان در میدان توپخانه جمع شده، دیگ برپا و سماورها آتش کردند و واعظینی که برای این کار حاضر کرده بودند به منابر رفته، مردم را برضد مجلس تحریک می‌کردند. جماعت کثیری هم از اهل شهر، دور مجلس را گرفته بودند و زد و خورد در کوچه‌ها پیوسته، و شهر در حالت آشوب غریبی بود. تا آنکه به مداخله سفارتین انگلیس و روس، درباریان،

جمعیت میدان توپخانه را متفرق کردند و آرامشی موقت پدید آمد. با وجود این، کشمکش مابین درباریان و مجلس قطع نشده و طرفین از یکدیگر خائف بودند. تا آنکه روزی نزدیک خانه ظل السلطان بمبی به کالسکه شاه انداختند. کالسکه‌ای که شاه در میان آن نبود و کسی کشته نشد. درباریان این اتفاق را بهانه بر ازدیاد ضدیت با مجلس کرده، مشغول تهیه بودند. همین که اسباب کار را حاضر کردند، روزی ناگهان شاه با جمعیتی سوار و پیاده، از سرباز سیلاخوری^(۱۹)، با نمایش غریبی به باغ شاه رفت و بعد اوضاع توپ بستن مجلس و غارت بعضی خانه‌ها و کشتن جمعی به طرزهای بد، و تبعید جمعی دیگر، و گرفت و گیر شدید نسبت به مردم، به میان آمد. سکوت موقتی از مشروطه حاصل شد. اما طولی نکشید که اول از تبریز صدا درآمد و ستارخان و باقرخان در آنجا علم مخالفت برافراشتند. اندک اندک ماده قوی گردید. عین الدوله به همراهی حاجی صمدخان و سپهدار، به محاصره و تأدیب تبریز مأمور شدند.

مجلس پس از آنکه قوتی پیدا کرد، فوراً به اصلاح مالیه و قطع مواجبه‌ها و مستمریها پرداخت. خزانه هم خالی بود و مخارج دولت معطل؛ و ادای حقوق دیوانی در عهده تعویق. این حال، سبب دلتنگی و عدم رضایت جمع کثیری گردید. از طرف دیگر، درباریان هر روزه برضد مجلس فتنه برمی‌انگیختند و مشروطه‌طلبان به دفاع، قیام می‌نمودند. اشخاصی هم که بازار آشفته می‌جویند، به کار افتاده بودند. انقلاب در مملکت، خصوصاً طهران و تبریز دوام پیدا کرده بود و عامه را به ستوه آورده، و این مقصود درباریان بود، که سوء حال را به مجلس نسبت [داده]،

عامه را از مجلس منزجر کرده، و کار خود را صورت دهند. انداختن بمب هم معلوم نشد از طرف مشروطه‌طلبان بود یا اسباب چینی خود درباریان. به هر حال، به اعتقاد خودشان موقع را مناسب یافته و مجلس [را] به توپ بستند، و شاید اگر بعد از انهدام مجلس، دست بیداد از آستین بیرون نمی‌آوردند و در اصلاح حال مردم می‌کوشیدند، حسابی که پیش خود کرده بودند درست درمی‌آمد. ولی به عکس، طوری به مردم سخت گرفتند و از اجتماع اشرار ایالات که برای حمایت خود دعوت کرده بودند، وضعی پیش آوردند که مردم به اصطلاح «کالمُستَجیر مِنَ الرِّمضاءِ بِالنَّارِ»^(۲۰) حسرت زمان مجلس را می‌خوردند. بنابراین، شورش تبریز هیجان را همه جا تجدید کرد و این مدت اقامت دربار در باغ شاه یا به اصطلاح معمول زمان، «استبداد صغیر»، سیاه‌ترین روزها را برای ایران متضمن بود. از یک طرف بیچارگی، بی‌آرامی و هیجان مردم، از طرف دیگر انواع ظلم و بیدادِ ظاهر و مخفی و اسباب چینی دربار. تا کار به جایی رسید که رشته نظم در همه جا گسیخت و از حکومت جز اسمی باقی نماند و محاصره تبریز و قطع آذوقه، کار را به اهل تبریز، که بر مخالفت دربار پای فشرده بودند، سخت کرد. علما و اهالی طهران به سفارت عثمانی پناه بردند. علما [ی] عتبات عالیات، خصوصاً آخوند ملّا محمدکاظم و ملّا عبدالله به حمایت ملت قدم پیش گذاشتند. ایرانیها که در خارجه بودند، همه جا مجالسی منعقد کردند. مخصوصاً در اسلامبول انجمن سعادت، سعی‌های بلیغ کردند. از اهالی قفقاز و ارامنه متواتراً مدد رسید. صمصام‌السلطنه و بعضی از بختیارها، اصفهان را گرفتند. مجاهدین در رشت، آقابالاخان سردار ارفع را کشتند؛

اختیار را در گیلان به دست گرفته و راه طهران را در منجیل بستند. دربار را حکمی جز باغ شاه نماند. آن هم در میان شهری که تمام اهالی برضد بودند. هر چند سفرای دول مُتَحَابِه^(۲۱) حتی [دول] غیرهمجوار مثل سفیر اطریش، خاطر شاه را به وخامت احوال متوجه کردند، فایده نبخشید. بالاخره دو سفیر روس و انگلیس، رسماً صریح به شاه گفتند که او را حکمی در مملکت نمانده. تغییر کابینه مشیرالسلطنه و احضار مجلس و گشودن راه آذوقه [را] به روی اهالی تبریز خواستند. با تهدید آنکه، اگر در آسایش تبریز کوتاهی شود، قشون روس داخل شده و آذوقه به آنجا خواهد رسانید. شاه ظاهراً وعده کرد، ولی همه را به طفره گذرانید. ظاهراً به عین الدوله در تسهیل آذوقه تبریز تلگراف کرد، ولی باطناً دستورالعمل به ازدیاد تشدد فرستاد. مشیرالسلطنه را معزول کرد، ولی کامران میرزا [را] که در پولیتیکِ سخت‌گیری، سخت‌تر بود صدراعظم کرد و مسأله احضار مجلس را به دفع الوقت گذرانید. نتیجه این شد که سفرای دولتین همجوار اقدام سخت کردند. اسامی نوشته که کابینه از میان آنها انتخاب شود و قشون روس با آذوقه وارد تبریز شد و کار محاصره آنجا به انجام رسید.

شاه به خیال احضار ناصرالملک که در فرنگستان بود افتاد و به او تلگراف فرمود. اوّل تکلیف وزارت مالیه [کرد]، بعد به ریاست وزرا. ناصرالملک به واسطه علت مزاج، به اصرار، استدعای معافی کرد و بعد محقق گردید که این تلگرافها برای صورت ظاهر و فریب مردم بود. بعد از این، به اهتمام سفرای دولتین، سعدالدوله، وزیر خارجه و رئیس الوزرا [ی] موقت شد. ریاست وزرا را به اسم ناصرالملک باقی

گذاشت. در اوّل معلوم شد که شاه از تعیین سعدالدوله به جای کامران میرزا اکراه دارد. ولی به زودی سعدالدوله شاه را مطمئن، و درباریان را رو به خود نمود. کابینه، مشغول تهیه قانون جدیدی برای انتخابات شد.

در این اثنا، مجاهدین رشت با بختیاریه‌های اصفهان، عزم سوق قوئی^(۲۲) به طهران کردند و از دو طرف رو به طهران آوردند. قبل از رسیدن آنها به طهران، سفرای روس و انگلیس به آنها پیغام فرستادند که تجدید غائله و آغاز جنگ در طهران صلاح نیست. سپهدار و سردار اسعد در جواب اطمینان دادند که خیال مخالفت با شاه و جنگ نداریم، فقط آمده‌ایم برای اینکه در انتخابات و افتتاح مجلس، برضد مخالفین، با شاه همراهی کنیم. در نزدیک شهر اقامت نموده، داخل شهر نخواهیم شد؛ و پیش آمدند در یک منزلی شهر. قزاق و سواران بختیاری به همراهی امیرمفخم که طرفدار دربار بود، به قشون ملّی حمله بردند و جمعی از طرفین کشته شد [ند]. دو سه روز جنگ بود. یک روز صبح بسیار زود، از راه دیگر، قسمتی از قشون ملّی به معاونت اهل شهر که دروازه را بر آنها گشودند، وارد شهر شدند و عمارت مجلس ملّی را مرکز قرار دادند. جمعیتی از اهل شهر هم مسلح گردیده، بدانها ملحق گردیدند. قزاق به شهر برگشته، سرباز خانه خود را محفظه قرار دادند. بختیاری، امیرمفخم و افواج سیلاخوری و قشون درباری در سلطنت آباد جمع شدند. جمعی از رجّال شهر هم که با درباریان همراه بودند، نزدیک ارگ سنگر بسته، آماده زد و خورد شدند. چند روز جنگ طول کشید. قشون سلطنت آباد، به عمارت مجلس حمله آورد. یفرم، قزاقخانه را محاصره کرد. اهالی شهر به رجّال

درباری تاخته، جنگ سختی در دور عمارت مجلس شد که سیلاخوری خود را تا آنجا رسانیده بود. بعد از زد و خورد زیاد، قشون سلطنت آباد را از شهر بیرون کردند و رجالة شهری متفرق شد. سعدالدوله به خیال مصالحه با سپهدار و سردار اسعد افتاد و فصولی نوشته شد، مبنی بر عنو عمومی از طرف شاه و تعهد احضار مجلس. نزدیک (بود) قرارداد تمام شود. تلفنی از سعدالدوله به سفارت روس گرفتند که اصرار می کرد به صاحب منصبان قزاق، از طرف سفارت اجازه داده شود شهر را از سربازخانه به توپ ببندند. مجاهدین فوراً به عمارت مجلس آمده، قرارنامه (را) گرفتند پاره کردند. روز فلان صبح^(۲۳)، شاه خود را در سلطنت آباد محصور، و از همه طرف راه چاره را مسدود دید. ناگهان به سفارت روس پناه برد. فوراً رئیس قزاق به عمارت مجلس آمده، به رؤسای ملت تسلیم شد. قشون سلطنت آباد متفرق شدند. به امیرمفخم از طرف خویشان او اطمینان داده شد؛ دست (از) مخالفت کشید. همان روز سلطنت احمدشاه و نیابت سلطنت موقتی عضدالملک اعلان شد. کابینه تشکیل گردید، به اسم ریاست ناصرالملک؛ سپهدار وزیر جنگ و سردار اسعد وزیر داخله. ناصرالملک که در فرنگستان بود، وعده مراجعت و همراهی داده و صلاح در این دید که در چنین موقعی معوق گذاشتن کار ریاست وزرا ولو یک روز، صلاح نیست. سپهدار فوراً ریاست وزرا [را] برعهده گرفت. اعتقاد جمعی خیرخواهان بر این بود که اگر سپهدار و سردار اسعد مسؤولیت مستقیم قبول نمی کردند، و کار را به اشخاص بصیر با اطلاع می گذاشتند و با تمام نفوذ خود از کابینه همراهی می نمودند، به صلاح نزدیکتر بود. یا آنکه بعد از قبول شغل، با یکدیگر متفق

می شدند و به شور مردمان بصیر کار می کردند، کارها صورت دیگر پیدا می کرد. بدبختانه همین قدر که مدعی از میان رفت و سوار کار شدند، مثل اغلب آنها که در تاریخ به مشارکت غالب شده اند، در سر تقسیم غنیمت و قدرت، در میان آنها اختلاف افتاد و این دوگانگی، اختلاف مابین احزاب را هم، که به اتفاق بر خصم غالب آمده بودند، شدت داد. از این به بعد، در تمام وقایع مشروطه ایران، اثرات این اختلافات، ساری و جاری است. اول سعی کابینه سپهدار، تهیه انتخابات بود و تا انعقاد مجلس ملی لازم دیدند که یک دیرکنوار^(۲۴) از رؤسای مشروطه طلبان تشکیل شود. در این مجلس به زودی حزب انقلابیون، به پشت گرمی مجاهدین، قدرت را به دست گرفته و کابینه را بی اختیار کرده و طرحی عمومی برای کشتن و بستن و تبعید و گرفتن مجازات نقدی از جمعی کثیر که به اعتقاد خود، مخالف خود می دانستند، پیش آورد و شروع به کار کرد. قتل شیخ فضل الله و چند نفر دیگر، در این وقت واقع شد. در حقیقت این طرح را از روی اوضاع شورش فرانسه کشیده و تجدید مارا و رئیسپیر^(۲۵) می کردند. سپهدار برای چاره این حال، قسمتی از مجاهدین را به توسط سردار محبی با خود کرده و به همراهی سردار اسعد، دیرکنوار را منفصل نموده، مجلس بزرگتری به اسم مجلس عالی جمع کردند که در آنجا، همه وکلای مجلس سابق و علما و اعیان و تجار و جمعی از مصلحین حاضر می شدند. بدین وسیله دوباره قدرت را به دست گرفته و از اقدامات سخت انقلابیون جلوگیری کردند، تا مجلس ملی افتتاح گردید.

روز افتتاح مجلس، در تمام ایران عیدی بزرگ بود و قلوب تمام ملت، پر از

امیدواری برای آینده. چو[ن] عدم موفقیت و بلکه خبط‌های مجلس سابق را به شاه و درباریان نسبت می‌دادند، حالاکه مانع از میان برداشته شده بود، این روز را آغاز عهد نیکبختی عمومی می‌شمردند. از اختلافاتی که چون آتش زیر خاکستر خفته بود، خبر نداشتند. دو سه ماه کارها به خوبی پیشرفت کرد. به اردبیل قوه فرستادند. همه جا موفق گردیده، امنیت برقرار گردید. انقلابیون شکست خود را در دیرکتوار فراموش نکردند. در روزنامه ایران‌نو مجادله قلمی آغاز و نه تنها به وزراء، بلکه بر هیچ طبقه ابقا نکردند. بدتر از همه آنکه به علما و مذهب تاختند و آخوند ملا محمدکاظم را با آن همه فداکاری که در راه مشروطه کرده بود، معاف نداشتند. در مجلس با آنکه در اقلیت بودند، به وسایل عدیده که عمده آن تخویف و تهدید بود، نفاذ کلمه حاصل کردند. در بیرون مجلس، به دست مجاهدینی که با آنها بودند، زیاد قوت گرفتند. به تدابیر، سردار اسعد را نیز با خود همراه کرده، برضد سپهدار بازداشتند. در کابینه اختلاف مابین سپهدار و سردار اسعد، در مجلس ضدیت مابین اعتدالیون و انقلابیون، در خارج رقابت و ستیزه مابین مجاهدین دسته انقلابی و مجاهدین سردار محیی که چندی طرفدار سپهدار بود، شایع شد. در طرف انقلاب، تقی‌زاده قدرت زیاد [داشت] و با همه طرفیت پیدا کرد؛ خصوصاً با علما. آخوند ملا محمدکاظم بعد از چند بار نصیحت و تحریض بر موافقت، و ترک اختلافات و ضدیت‌های مضر مصالح مملکت، چون دید مفید نمی‌افتد، تقی‌زاده را به اسم، ماده این اختلافات اعلام کرده و انفصال او را از مجلس لازم شمرد. این اعلام در طهران تولید هیجان غریبی کرد. انقلابیون و مجاهدین آن دسته، در مقام عمل برآمدند.

اهالی شهر و علما تماماً گوش به اعلام آخوند داشتند. مجاهدین انقلابی، آقاسید عبدالله را علناً در خانه اش کشتند و جمعی دیگر را نیز محکوم به قتل کرده بودند. ولی روز بعد، غوغا به قدری بزرگ شد که دست نگاه داشتند و تقی زاده عازم مسافرت به خارج شد. این راه که بر آنها سد (شد)، در مجلس مشغول کار شدند. اعتدالیون را که از بی ثباتی و خودرأیی سپهدار خسته شده بودند، به تغییر کابینه، با خود همراه کرده، کابینه [ای] از طرفداران خود که هنوز آشکار نشده بودند، به ریاست مستوفی الممالک تشکیل دادند و همچنین در تغییر رئیس مجلس کوشیدند. به تشکیل این کابینه، قدرت حقیقی به دست انقلابیون و سردار اسعد که آن ایام با آنها همراه بود، افتاد. این قدرت را نیز سوء استعمال کرده و در ایذاء و تخریب هر کس که مطیع و تسلیم آنها نبود کوشیدند. به اصطلاح خودشان با فعالیت هر چه تمامتر. یکی از اقدامات آنها محاصره سردار ملی ستارخان و سردار محیی و مجاهدین دسته متقابل بود، در پارک امین السلطان. نواب حسینقلی خان، وزیر خارجه و در واقع محرک و مدیر کابینه [بود و] در سر پرداختن مقرری محمدعلی میرزا، با سفارت روس ستیزه می کرد. سفارت بر وفق قرارداد، ادای قسط مقرری را می خواست. نواب به ادعای اینکه محمدعلی میرزا در ایران فتنه می کند، به سختی جواب می داد. تا اینکه سفارتین برای اخذ تنخواه، دو غلام بر او محصل گماشتند که همه جا دنبال او می رفتند. از این وهن بزرگ، نواب مجبور به استعفا شد. سردار اسعد هم چون کابینه (را) آن طور که می خواست نسبت به خود مطیع محض ندید، از آنها برگشت.

علما و عامه و اکثر وکلای مجلس هم از کابینه بری شده بودند و بقای آن ممکن نبود. همه روزه انتظار آن می‌رفت که اکثریت مجلس، رسماً اظهار عدم اعتماد کرده و کابینه را دراندازند. در این بین، عضدالملک نایب‌السلطنه مرحوم شد و کابینه مزبور را مجالی پیدا شد. مجلس فوراً به مقام انتخاب نایب‌السلطنه برآمد. اکثریت وکلا و عموم مملکت به ناصرالملک مایل بودند. حزب انقلابی که از این به بعد دموکرات نامیده می‌شوند، به مستوفی‌الممالک نظر داشتند، ولی آشکار نمی‌کردند. ظاهراً به سردار اسعد اطمینان داده [بودند] که اگر در برگرداندن آراء از ناصرالملک همراهی کند، او را انتخاب خواهند (کرد). سردار اسعد تمام نفوذ خود را به کار برده و در آن دو سه روز، سعی زیاد به کار برد. در هر جا او بر عدم موافقت با انتخاب ناصرالملک قول می‌گرفت، دموکراتها به وسایل عدیده، مستوفی‌الممالک (را) پیشنهاد می‌کردند. با وجود (این) در روز انتخاب، ناصرالملک منتخب شد. اما سی‌ونه رأی برای مستوفی‌الممالک بود، که هجده نفر از آنها دموکرات بودند و باقی از اشخاصی که سردار اسعد و دموکراتها به تردید انداخته بودند. بعضی را به این وسیله فریب داده بودند که چون تحقیقاً می‌دانیم ناصرالملک قبول نمی‌کند، شما اگر برای او رأی بدهید، به توهین مجلس همراهی کرده‌اید. نتیجه انتخاب، به ناصرالملک که برای معالجه به فرنگستان رفته بود، تلگراف شد. ناصرالملک [که] در افتتاح مجلس، نیابت سلطنت بالاتفاق به او تکلیف شده و قبول نکرده بود، البته مایل به این کار نبود. خصوصاً حالا که می‌دید حزب دموکرات که هر چند برحسب عده قلیل است، ولی برحسب نظام و جدیت و کار کردن و سختی قوتی دارد و بر

ضدیت ایستاده، صلاح را در قبول نمی دید. از طرف دیگر، نمی خواست که به قول دموکراتها متهم به توهین مجلس شود که دعوت مجلس را رد کرده. لهذا در جواب تلگراف، اکتفا به تشکر نمود و بقیه را موکول به تلگراف رمز ثانوی کرد. در تلگراف رمز، مطلب را ساده و آشکار بیان کرده و گفت نیابت سلطنت را موضوع اختلاف دو حزب کردن، نتیجه خوبی نخواهد داشت. جای اختلاف حزبی درباره کابینه [ای] است که اجرای پولیطیک دولت را در دست دارد، نه درباره نایب السلطنه که با پولیطیک هر کابینه، از هر حزب که می خواهد باشد، باید همراهی کند. شاه یا نایب السلطنه، عضو ثابت هیأت مشروطه است. این مقام را به جزر و مدّ تغییرات عقاید پولیطیکی احزاب متزلزل داشتن، بر استقامت دولت خلل می رساند. بهتر آن است که مجلس در این مسأله تجدید نظر کرده و شخصی را که موضوع اختلاف حزبی نشده باشد، در نظر گرفته و بعد، این نظریات را علناً در مجلس، دلیل بر استعفا نایب السلطنه منتخب و تجدید انتخاب قرار بدهند، که استعفا به موافقت مجلس به عمل آمده. در انظار اسباب توهین نشود و هم یک قاعده اساسی گوشزد عموم گردد. تلگرافات مکرر مفصل در این مسأله، نتیجه مطلوبه نداد. آخر، تلگرافی مبنی بر وعده موافقت، ممهّور به مهر افراد اعضای مجلس حتی دموکراتها رسید و تلگرافی به همان مضمون از سردار اسعد و بختیارها. ناصرالملک مجبور شد تلگرافی دیگر کرده، عزیمت خود را به طهران اعلام و دنباله این گفتگو را به حضور در آنجا موکول کرد. در این بین، مراسلات بی اسم مکرر مبنی بر تهدید به قتل

ناصرالملک رسید. در یکی از آنها، نوشته شده از جانب کمیتهٔ ترور* انقلابیون، و یک مراسله به امضای یکی از مشاهیر حزب دموکرات رسید، بر اینکه می‌دانیم تردید شما به سبب ضدیت حزب دموکرات است. به دو شرط با شما همراهی خواهیم کرد: اولاً تقی‌زاده را با اعزاز تمام به طهران و مجلس اعاده بدهید؛ ثانیاً مستوفی‌الممالک را در ریاست وزرا باقی بدارید. قبل از وصول ناصرالملک به طهران، دو نفر که یکی نویسندهٔ مراسلهٔ فوق بود، از طرف حزب دموکرات مبعوث شده، در یک منزلی قزوین با ناصرالملک ملاقات کردند***. در حیث مقام نایب‌السلطنه در دولت مشروطه، و از بی‌طرفی او نسبت به احزاب پولیطیکی، عموماً مذاکرات مفصل شد و ناصرالملک به آنها فهمانید که ممکن نیست در مناقشات حزبی مداخله کند و با هیچ یک، طرف بشود. در باب تقی‌زاده اطمینان داد که چون به رأی مجلس از آنجا خارج شده، اگر مجلس تصویب کند، البته در مراجعت و اعزاز او همراهی خواهد کرد. در باب ابتای مستوفی‌الممالک هم [اگر] از طرف مجلس ضدیت نشود، از صمیم قلب او را دوست دارد و از مداومت او در کار خوشوقت خواهد بود. بر این قرار، عهد کرده و رفتند.

صبح ورود ناصرالملک به طهران، مستوفی‌الممالک استعفای جدی خود را فرستاد. هر چند به او اصرار شد که هنوز نایب‌السلطنه به مجلس نرفته، مراسم به عمل نیآورده، مستقر نشده و سمت رسمی پیدا نکرده؛ نه استعفای شما به موقع

* اصل: ترور.

*** در حاشیهٔ اصل: وحیدالملک شیبانی بوده‌اند و شخصی به نام سیدباقر نخجوانی (ع.ز.).

است، نه قبول آن از طرف نایب السلطنه منتخب مستقر نگردیده؛ فایده نبخشید و بحران ممتد گردید. سه روز دیگر، تمام وکلا در عمارت سلطنتی حاضر شدند. ناصرالملک مسأله نیابت سلطنت را چنانکه در تلگرافها اظهار کرده بود، توضیح کرد. جمعی کثیر از وکلا گفتند که تلگرافها به آنها ارائه نشده و وعده کردند که در این باب میان خود مذاکره کنند و اصرار در رفع بحران و تجدید کابینه نمودند. ناصرالملک ترتیب تجدید کابینه را در ممالکی که وزرا مسؤول مجلس ملی هستند بیان کرد؛ که رئیس الوزرا باید طرف اعتماد و مقبول اکثریت مجلس باشد و این دفعه اول بود که وکلا این ترتیب را پیش گرفتند. روز دیگر رئیس مجلس آمده، اظهار کرد که اکثریت تقریباً سه ربع مجلس، به سپهدار اعتماد دارند لاغیر، و سپهدار هم اجزاء کابینه خود را حاضر کرده. بدین مناسبت باید ذکر شود که هنوز ناصرالملک در فرنگستان بود که جمعی بر سپهدار گرویده و اجزاء کابینه او را هم معین کرده بودند، و سردار اسعد به فرنگستان به نایب السلطنه منتخب، تلگرافی مبنی بر اصرار به عزل مستوفی الممالک و نصب سپهدار کرد. غافل از آنکه، این اقدام مخالف ترتیب دولت مشروطه است. در همان روز سفیر روس به دربار آمده، تلگرافی از دولت خود ارائه داد، مبنی بر آنکه چون نایب السلطنه انتخاب شده و علامات استقرار در دولت ایران پیدا است، محض مشارکت با شادمانی اهالی ایران، در موقع تجدید نیابت سلطنت، حکم شد قشون روس از قزوین برود. از اردبیل هم به مجرد وصول چهارصد نفر ساخلو برای حفظ نظم آنجا، قشون روس خواهد رفت و به علاوه اگر دولت ایران به صرافت طبع، حاکم آذربایجان را که ضدیت آشکار با روسها می کند

تغییر دهد، به کلی خاک ایران از قشون روس تخلیه شده و مساعدت در باب تخلیه قشون عثمانی خواهد شد. این اظهار سبب شد بر اینکه مجلس از تجدید نظر در انتخاب نیابت سلطنت امتناع نموده و استدلال کردند بر اینکه این اقدام و کشمکش که شاید در انتخاب ثانی روی دهد، حمل بر عدم استقرار دولت مشروطه خواهد گردید. چنین مسؤولیت را برعهده نمی‌گیریم و اگر ناصرالملک استعفا کند، مسؤولیت هر نتیجه [ای] که از این کار حاصل شود، بر عهده او خواهد بود. وزرا [ی] کابینه سابق به کلی دست از کار کشیده و وزرا [ی] کابینه بعد، اقدام به کار نمی‌کردند. به بهانه اینکه نایب السلطنه هنوز به محل نرفته و مراسم رسمی به عمل نیامده. این حالت، ناصرالملک را مجبور کرد که به مجلس رفته و نیابت سلطنت را برعهده بگیرد و سپهدار با کابینه خود مشغول کار شد. از فردای آن روز، دموکراتها و سردار اسعد مشغول ضدیت شدند. اتفاقی در فارس، ضدیت سردار اسعد را آشکار کرد. نظام السلطنه را کابینه سابق، حاکم فارس کرده بود و مشارالیه تازه آنجا وارد شده بود و مشغول انتظام گردیده بود. در این بین، به طائفه قوام‌الملک پیچیدگی کرد و نزدیک بود فتنه در آنجا حادث شود. دولت برای تقویت حکومت و خلاص قوام‌الملک و برادرش، صلاح دیدند به این دو نفر تلگراف کنند [که] از راه بوشهر به طهران بیایند، و به نظام السلطنه در ملایمت با بازماندگان آنها حکم صادر شد. نظام السلطنه برخلاف تدبیر صحیح، واداشت در راه، از کمین‌گاه هر دو را بکشند. برادر قوام کشته شد و قوام سلامت به در رفته و در قونسولخانه انگلیس پناهنده شد. سردار اسعد به حمایت قوام‌الملک برخاسته، عزل نظام السلطنه را از دولت به

اصرار می‌خواست. سپهدار به ملاحظه اینکه تغییر حکومت در آن موقع، اسباب اغتشاش فارس و شکایت انگلیسها خواهد شد، ابا کرد. با وجود این، به سردار اسعد تکلیف کرد وزارت داخله را قبول نموده، خودش مسؤولیت برعهده گرفته، حکومت فارس را تغییر دهد. سردار اسعد بدین رضا داد. اما اکثریت مجلس به ضدیت برخاستند و هر چند سپهدار و نایب السلطنه کوشیدند که رفع ضدیت مجلس بشود، مفید نیفتاد. سردار اسعد متغیر شد و عزم سفر فرنگستان کرد. قبل از آن، مأموری به موقع تاجگذاری پادشاه انگلستان به لندن فرستاده می‌شد. به سردار اسعد تکلیف شد؛ به علت نایبنائی چشم قبول نکرد. مأموریت به علاء السلطنه قرار گرفت و به لندن رسماً اعلام شد و سفارت فوق‌العاده در شرف حرکت بود. سردار اسعد چون مصمم رفتن فرنگستان گردیده بود، دوباره این مأموریت را تقاضا کرد. سفارت انگلیس به واسطه تنگی وقت و اعلام و قبول رسمی مأموریت علاء السلطنه، تغییر رأی را مناسب ندید. این فقره هم بر دلتنگی سردار اسعد افزود. چنانکه اشاره شد در عهد کابینه مستوفی‌الممالک، در سر بعضی مسائل، روابط دولت با سفارت روس چندان خوش نبود. این ایام، سپهدار در صدد خریدن مقداری اسلحه که نهایت ضرورت را داشت، برآمد. جمعی اهل اطلاع که یکی یفرم‌خان بود، تفنگ سیستم روسی را صلاح دیدند که زودتر هم وارد می‌شد. با سفارت قرار دادند هفت هزار تفنگ با مهمات لازمه خریداری کنند و قیمت آن را پنج ساله بپردازند. در مجلس به این مسأله ضدیت شد. ولی مذاکرات طوری بود که اسباب شکایت سخت از طرف سفارت شد.

اندک اندک علامات آمدن و حمله محمدعلی میرزا و سالارالدوله به ایران ظاهر می شد. خبر رسید سالارالدوله را در حدود داخله کردستان دیده اند. هیأت دولت اعتنایی نکرد و او در آنجا آسوده مشغول کار خود گردید. اختلافی هم تازه در داخل خود کابینه پیدا شده و اسباب تعطیل امور گردیده بود. در مجلس هم که کم کم بر ضد سپهدار آواز برمی آمد. سپهدار از این حال برآشفته، ناگهان طهران را ترک کرده و به رشت رفت که از آنجا به فرنگستان برود. وزرا و وکلا ظاهراً مراجعت او را می خواستند و باطناً به مراجعت او میل نداشتند. نایب السلطنه هر چند کوشید که بر یک رأی قرار گیرند، ممکن نشد و سؤال و جواب با سپهدار را به خود آنها وا گذاشت. سپهدار اختیار تأمه می خواست. وکلا [ی] اکثریت، نه رد می کردند، نه تجویز می نمودند. خلاصه، سپهدار به وعده همراهی مبهم، قناعت کرده و به طهران برگشت و مجدداً مشغول کار شد. طولی نکشید که خبر ورود محمدعلی میرزا به گموش تپه استرآباد رسید. تلگرافی به سپهدار کرده، اعلام ورود خود را نموده و او را تا وزود موکب همایون، به صدارت و رتق و فتق امور مأمور کرد. اول، حالت بهت و بلافاصله هیجان غربی در مردم پیدا شد. قوه قشونی دولت، منحصر بود به بختیاری و ژاندارم و ابواب جمعی یفرم خان و بعضی مجاهدین. بختیاری به دو قسمت بود: دسته سردار اسعد و دسته امیرمفخم. امیربهادر پسر سردار اسعد و سردار محتشم برادر امیرمفخم که در اصفهان بودند، همراهی خود را با دولت اعلام کرده و مشغول تهیه شدند. امیرمفخم و سردار جنگ و سردار ظفر در کار سستی می نمودند و منتظر آنکه باد از کدام طرف بوزد. یفرم خان و مجاهدین جداً مهیای

کار شدند. یفرم خان پیشنهاد کرد که دولت اجازه بدهد یک هزار نفر ژاندارم جدید تهیه کند. سپهدار در دادن اجازه دفع الوقت می کرد. این فقره و بعضی رفتارهای دیگر او، سبب سوء ظن مجلس گردید. قرار دادند کمیسیونی مرکب از دوازده نفر اعضای مجلس همه روزه در نزد وزرا حاضر شوند، برای اطلاع از اوضاع و همراهی و تقویت اقدامات دولت در مجلس. سپهدار به این بهانه استعفا کرد و چون به قوهٔ بختیاری محتاج بودند، صمصام السلطنه را به ریاست وزرا معین کردند و کابینهٔ تازه تشکیل شده، مشغول دفع حملهٔ محمد علی میرزا گردید. در اوّل کار، احزاب هم اتفاق نموده و به تقویت دولت ایستادگی کردند.

مالیه

اواخر سلطنت ناصرالدین شاه، در زمان صدارت امین السلطان، به واسطهٔ بی ترتیبی او در کار، مالیهٔ ایران رو به اختلال گذاشت. به طوری [که] دخل به خرج کفایت نمی کرد و اغلب اوقات برای دولت دست تنگی حاصل می شد. ولی کسر دخل نسبت به مخارج، تقریباً زیاده بر دو کروار نبود و دولت جز خسارت تنباکو قرضی نداشت. در اوّل سلطنت مظفرالدین شاه که لدی الورود، بی حساب، کیسهٔ دولت را به همراهان تبریزی خود گشاده داشت، عسرت کار خزانه به منتهی درجه رسید. برای مسافرت شاه هم به فرنگستان که از دیرگاهی قبل از سلطنت بدان مصمم شده بود، وجوه لازم بود. دولت به صدد استقراض افتاد. امین الدوله در فرانسه مذاکرهٔ این کار را کرد. او معزول شد. حاجی شیخ محسن خان مشیرالدوله با بانک شاهنشاهی قراری می داد. هنوز ختم نشده، امین السلطان از قم مراجعت کرده،

از روسیه بیست و چهار کرور تومان استقراض کرد و تمام این مبلغ در سال اوّل به خرج رفت. برای سفر دوم شاه به فرنگستان، ده کرور دیگر از روسیه استقراض شد و بعد از آن تا آخر دوره مظفرالدین شاهی، قرضهای متعدده متفرقه برگردن دولت افتاد. کسر دخل نسبت به خرج، با وجود ازدیاد عایدات گمرک که به دست مأمورین بلجیکی اداره شده بود، تقریباً به هشت کرور بالغ گردید. مجلس هر چند مبلغی از مواجیها و مخارج [را] قطع نمود، یا مجال نکرد یا نتوانست موازنه دخل و خرج را برقرار نماید و انقلاب آغاز مشروطه، وصول مالیات را هم مهمل گذاشت. مجلس به این خیال افتاد که از فرانسه، یک نفر برای اصلاح عمل مالیه اجیر نماید. مسیو بیزو را اجیر کردند. ولی ورود او مصادف با تخریب مجلس گردید و در دوره استبداد جدید، محل اعتنا واقع نشد. مجلس ثانی نیز به واسطه ضدیت تقی زاده، با او همراهی نکرد. مشارالیه به فرانسه مراجعت نمود. اما خیال اصلاح مالیه به دست مستخدمین اروپائی در سرها بود. در کابینه مستوفی الممالک، حسینقلی خان نواب، به توسط علیقلی خان، شارژ دافر^(۲۶) ایران در واشنگتن که پروریده خودش بود، در استخدام مسیو شوستر اقدام نمود. هر چند در ورود مسیو شوستر کابینه تغییر کرده بود، اما مجلس با او نهایت مساعدت را نموده و موافق قانون بیست و سوم جوزا، به شوستر نه تنها در عمل مالیه، بلکه در تعدیل و حک و اصلاح مخارج همه وزارت خانه ها، اختیار مطلق داد. مسیو شوستر مردی بود بسیار باهوش، زبردست و فعال، و با قدرتی چنان فوق العاده که مجلس به او داده بود، مشغول کار شد.* آیا

* در حاشیه اصل آمده است: «گذشته از این، به رسیدن او، عمل استقراضی که به توسط بانک شاهنشاهی در لندن شده بود، انجام یافته بود و چند کرور وجه نقد در دست داشت که در چند ماه توقف در ایران، به خرج

می‌توانست از عهده ترتیب مالیه دولتی برآید یا نه [۹] آنقدر مجالی به او داده نشد که معلوم گردد. مسلک او را از این چند کلمه که خودش گفته است، به آسانی می‌توان فهمید. گفته بود که: «من امریکائی هستم و در امریکا در هرکاری، ما تمام هم خود را به پیشرفت می‌گماریم. به ورود ایران مصمم شدم که به هر وسیله، مقصد خود را پیش ببرم و برای این، اول مطالعه کردم ببینم قدرت مملکت در دست کیست. به زودی معلوم شد که نایب‌السلطنه و وزرا قدرتی ندارند. همه قدرت در مجلس است و در مجلس هم دیدم قدرت با حزب دموکرات است. خود را بدان حزب بستم». بنابراین هر چند اشخاص بصیر که اسیر مقاصد حزبی نبودند، و خیر عموم را می‌دیدند از مقتضیات حال به او گفتند، نپذیرفت و با حزب دموکرات همداستان شده، رأی آنها را مصدر کار قرار داد. اولاً با هیچ یک از سفارتخانه‌ها مراوده نکرده، سهل است، اکراه خود را از مراوده با آنها آشکار نموده و عذر خود را بیم از عدم قبول عامه قرار داد. ثانیاً روز بعد از گذشتن قانون بیست و سوم جوزا، به سختی شروع در مداخله به گمرک نمود. از قضا، موعد ادای قسط وجوه استقراضیه از روس نزدیک بود و در رسید. بانک روس به موجب قرارنامه و معمول، خواست با گمرک قرار آن را بدهد. مسیو شوستر سخت گرفت بر آنکه بانک روس را مجبور کند با خزانه قرار آن را بدهد. بانک امتناع کرد و سفارت روس مداخله نمود؛ هر چند نزاع لفظی بود. زیرا که به هر حال، دولت ایران وجهی را که برعهده داشت می‌پرداخت و بانک هم دریافت می‌کرد. ولی از دو طرف سختی کردند. سفارت روس، لفظ به لفظ اجرای قرارنامه و اخذ تنخواه را از گمرک مطالبه

می‌کرد. مسیو شوستر ایستاده بر اینکه گمرک و خزانه یکی است، باید از خزانه بگیرند. سفارت فرانسه و آلمان هم که به موجب قراردادها، بعضی وجوه را تبعه آنها از گمرک می‌گرفته، با سفارت روس همراه شده و شکایت سختی از شوستر کردند و پیش بردند. ثالثاً شوستر گفتگوی استقراضی بزرگ از سلیگمان^(۲۷) به میان انداخت. به این طور که قروض ایران را به روس و انگلیس پرداخته و همه را یک کاسه کند و یکی از شروط آن استقراض، این بود که شوستر تا مدتی که ممکن است، و بعد از او، مستخدمین امریکائی، در سر مالیه ایران باشند. رابعاً بنای تشکیل قوه نظامی گذاشت به اسم ژاندارمری خزانه که اختیارش مطلقاً در دست خودش باشد و مازر استکس^(۲۸) آتاشه* نظامی سفارت انگلیس را در طهران راضی کرد که فرماندهی قوه مزبور را برعهده بگیرد. به مسأله مازر استکس، سفارت انگلیس رضا نداد. مازر از خدمت انگلیس استعفا کرد. با وجود این، روسها در لندن شکایت کردند و از لندن حتماً او را خواستند و این کار اهمیت زیادی پیدا کرد^(۲۹). با وجود اینکه قبل از آمدن شوستر، برای تشکیل ژاندارمری از صاحب منصبان سوئد خواهش شده بود و صاحب منصبان مزبور به طهران رسیده بودند، مقصود شوستر از تشکیل قوه نظامی علی‌حده و عاطل گذاشتن آنها چه بود، معلوم نشد. در آغاز این گفتگوها، محمدعلی میرزا به ایران آمد و جنگهای داخلی شروع شد و در این بین، گفتگوی مابین شوستر و سفارت روس پیوسته بود. بعد از شکست قوای محمدعلی میرزا در نزدیکی طهران و برگشتن او به استرآباد، دولت به ضبط اموال شعاع‌السلطنه حکم

* اصل: آتاشه. ر.ک. توضیح ۳.

صادر کرد. در ضبط خانه مشارالیه، مابین ژاندارمری خزانه و کسان قنصل روسی پاخیتئف^(۳۰) زد و خوردی شد و بهانه دیگری برای شکایت سفارت روس پیش آمد. بلافاصله مسیو لکفر^(۳۱) از تبعه انگلیس، مأمور مالیه آذربایجان گردید و هر چند سفارت روس و حتی انگلیس، به او اظهار عدم رضایت از مأموریت مشارالیه کردند، مفید نیفتاد و بر اصرار خود افزود. تا اینکه سفیر انگلیس، از طرف سرادوار گری، به او اظهار کرد که خوب است از این اقدام منصرف شود. زیرا که روسها سخت برضد این کار ایستاده‌اند و دور نیست کار به سوق قشون به آذربایجان بکشد و در این صورت، دولت انگلیس هیچ نمی‌تواند بگوید؛ مبادا روسها به شبهه بیفتند که می‌خواهد به این وسایل در منطقه روس مداخله کند. اثر این اظهار، این شد که روز دیگر لکفر، به چاپاری عازم آذربایجان گردید. سفارت روس فوراً اولتیماتوم فرستاد. عزل شوستر را تقاضا نمود و به قطع روابط تهدید کرد. در مجلس، اولتیماتوم رد، و در شهر هیجانی غریب برپا شد. سفارت روس هم روابط رسمی را قطع کرد. نزدیک انقضای موعد اولتیماتوم، قشون روس به انزلی آمد و بعد قزوین؛ و تهدید به آمدن کنار طهران کرد. هر چه وزرا می‌خواستند مجلس را به این مقام بیاورند که اجازه بدهد به گفتگوی دوستانه، قراری با سفارت داده شود که کار سخت‌تر نگردد، به واسطه اختلاف احزاب، ممکن نمی‌شد. حزب دموکرات در این میان، در فکر تغییر کابینه و برقراری وزرا [ی] دموکرات بودند. بالاخره، حزب اعتدالی اساساً بدین رضا دادند. در گفتگو، معلوم شد که حزب دموکرات چنان می‌خواهد که اگر کابینه ایشان در باب اولتیماتوم قراری بدهد، اعتدالیون به کابینه

مزبور همراهی کنند ولی خود حزب دموکرات بر ضدیت بایستد. معلوم است چنین امر غریبی صورت پذیر نگشت و مجلس هم که از اول، اولتیماتوم را مطلقاً رد کرده بود، نمی خواست از قول خود برگردد و می دید چاره جز این نیست که قراری داده شود. بالاخره، برای اینکه مجلس صورت ظاهر را حفظ کرده باشد، به القاء حزب دموکرات، قرار دادند در این مسأله به خصوص، اختیار را به شخص نایب السلطنه واگذارند، که به هر طور صلاح داند بکند. نایب السلطنه این تکلیف را خلاف قانون اساسی شمرده، امتناع نموده، گفت برای اینکه مقصود مجلس به عمل آید و خلاف قانون اساسی نشود، بهتر آن است که این اختیار را به وزرا [ی] مسؤول بدهید، یا به کمیسیونی منتخب از مجلس که به همراهی وزرا، آنچه صلاح اقتضا نماید، اقدام کنند. رأی، به انتخاب کمیسیون قرار گرفت و کمیسیون منتخب شد. ولی روز دیگر به واسطه تهدیدات خفیه، اجزاء کمیسیون حاضر نشدند و سه روز بیش، به موعده حرکت قشون روس از قزوین رو به طهران نمانده بود. در آن روز، خبر اقدامات قشون روس در تبریز، از به دار کشیدن ثقة الاسلام و چند نفر دیگر رسید و این سبب شد که حزب دموکرات به اجتماع کمیسیون رضا دادند. اولتیماتوم، بلاشرط قبول شد و مسیو شوسترا از ایران حرکت کرد، و بعد به تدریج سایر مستخدمین امریکائی.

در بین این وقایع، سردار اسعد از فرنگستان رسیده بود و مدت قانونی مجلس که دو سال است، منقضی گردیده، سردار اسعد که در قبول اولتیماتوم اصرار داشت، به فکر انفصال مجلس افتاده بود.....

.....

دنباله یادداشت‌های ناصرالملک، دیگر در دست نیست!

توضیحات :

۱ - از ابوالقاسم خان ناصرالملک قراگوزلو، ظاهراً سه فرزند بر جای ماند : محسن که چندی رییس تشریفات دربار محمدرضا پهلوی بود؛ حسینعلی که در زمان رضاشاه به عنوان رایزن افتخاری سفارت ایران در لندن انتخاب شد؛ و فاطمه که با حسین علاء ازدواج کرد (در این باره ر.ک. جمشید ضرغام بروجنی، «ابوالقاسم خان قراگوزلو همدانی»، وحید، سال ۹، شماره ۷، مهر ۱۳۵۰، ص ۱۰۳۳، زیرنویس ۲؛ رامین یلفانی، زندگانی سیاسی ناصرالملک، تهران : مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران، ۱۳۷۶، ص ۳۳۲ و ۳۲۹). ناصرالملک، پسرش حسینعلی را برای تحصیل به یکی از مدارس اشرافی انگلستان فرستاد (ر.ک. دنیس رایت، *ایرانیان در میان انگلیسیها*، ترجمه کریم امامی، تهران : نشر نو، ۱۳۶۸، ص ۲۸۲). همچنین برای اطلاع دقیق در باب خاندان قراگوزلو ر.ک. مقاله ممتّع زیر: پرویز اذکائی، «قراگزلوهای همدان» (بخش های ۱ - ۴)، آینده، سال ۱۳، شماره ۴ - ۵، تیر - مرداد ۱۳۶۶، ص ۲۲۸ - ۲۴۶، سال ۱۳، شماره ۸ - ۱۰، آبان - دی ۱۳۶۶، ص ۵۶۸ - ۵۸۳، سال ۱۴، شماره ۶ - ۸، شهریور - آبان ۱۳۶۷، ص ۲۶۵ - ۲۷۸، سال ۱۴، شماره ۹ - ۱۲، آذر - اسفند ۱۳۶۷، ص ۶۰۰ - ۶۱۷. در این مقاله (قسمت ۲، ص ۵۷۴ - ۵۷۵) که از فرزندان ابوالقاسم خان ناصرالملک سخن رفته است، مؤلف، ناصرالملک را صاحب دو دختر دانسته، اما نام دختر دوم را ذکر نکرده است. تنها،

از او با عنوان زنِ حسنعلی خان فرمند ضیاءالملک (سوم) یاد کرده است.

۲ - پیداست که ناصرالملک علاقه‌ای به نشر خاطراتش نداشته است. دکتر عیسی صدیق که در سال ۱۹۱۶ م عازم لندن شده بود، در آنجا با ناصرالملک آشنایی یافت. ملاقات‌های ایشان مکرر شد و طی آنها، ناصرالملک بعضی از خاطرات خود را برای عیسی صدیق بیان می‌کرد. اما در مقابل درخواست وی برای مدوّن کردن این خاطرات، ناصرالملک در پاسخ گفته بود: «فرزندان من باید در ایران زندگی کنند و من چنانچه حقایق اطلاعات خود و گزارشهایی که از زمامداران مملکت در موقع تصدی خود دریافت داشته‌ام، به روی کاغذ بیاورم، کسانی که گناهانشان فاش شود، دودمان مرا از بین خواهند برد» (دکتر عیسی صدیق، یادگار عمر، تهران: دهخدا، ۱۳۵۲، ج ۱، ص ۱۱۱-۱۱۴).

همچنین درباره جبن ذاتی و ناامیدی ناصرالملک نسبت به اوضاع ایران، یحیی دولت‌آبادی می‌نویسد: «چند سال پیش، با یکی از باخبران در سلک صحبت بودم و از ناصرالملک تعریف نمودم. گفت: درست است. این شخص، عالم و با اطلاع است. ولی به قدری جبون می‌باشد که نهایت ندارد. از این جهت، هر وقت حرف اصلاح احوال ایران به میان می‌آید، می‌گوید: نمی‌شود، این مملکت قابل اصلاح نیست، کارش گذشته است» (ر.ک. یحیی دولت‌آبادی، حیات یحیی، تهران: انتشارات عطار و انتشارات فردوسی، ۱۳۶۱، ج ۲، ص ۵۵).

۳ - آتاشه یا آتاشه (در فرانسوی: attaché): وابسته، کارمند سفارتخانه که وظیفه خاصی به او محول شده باشد. مانند: آتاشه مطبوعاتی، آتاشه تجارتی، آتاشه

نظامی.

۴ - برای دیدن تحقیقی درباره نوز (Nous) و عملکرد او و همکارانش پریم (Priem) و تونیس (Theunis) در ایران، ر.ک. آنت دستره، مستخدمین بلژیکی در خدمت دولت ایران، ترجمه منصوره اتحادیه (نظام مافی)، تهران: نشر تاریخ ایران، ۱۳۶۳، ص ۲۹ - ۱۴۵.

۵ - پروتست یا پرتست (Protest): واخواست، اعتراض.

۶ - منظور، سال ۱۳۲۳ قمری است که مظفرالدین شاه برای سومین بار عازم اروپا شد.

۷ - عریضه عین الدوله به شاه در این باره، بدین قرار است:

«محض سلامت ذات اقدس مبارک، قیمت تمبر را که برای عامه اسباب ازدیاد دعاگویی است، گذشت فرمایید. اگر چه در اینجا ضرری به دولت متوجه است، ولی این غلام بی مقدار، در صورت قبول عرض، آن را محض اجراء این امر خیر و دعاگویی علما و امیدواری عامه، از خود تقدیم می دارد که به دولت هم ضرری متوجه نشود و اسباب مزید دعاگویی ذات اقدس نیز فراهم آید» (ر.ک. احمد کسروی، تاریخ مشروطه ایران، تهران: انتشارات امیرکبیر، ۱۳۵۱، ص ۷۱؛ نیز دکتر مهدی ملک زاده، تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، تهران: انتشارات علمی، ۱۳۶۳، ج ۲ (کتاب دوم)، ص ۳۰۶؛ ناظم الاسلام کرمانی، تاریخ بیداری ایرانیان، به اهتمام سعیدی سیرجانی، تهران: انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۶، بخش ۱، ج ۲، ص ۱۲۵).

۸- کسروی درباره مجلس مذکور می نویسد که ناصرالملک گفت: «هنوز در ایران، هنگام برپا کردن مجلس نرسیده. عدالتخانه را با این دولت، سازش نخواهد بود» (کسروی، همان، ص ۸۰).

چندی بعد هم ناصرالملک، به اشاره عین الدوله، نامه ای به طباطبائی نوشت و حکومت قانون و مشروطه را مناسب حال ایران ندانست. وی در جایی از این نامه می نویسد: «امروز تقاضای مجلس مبعوثان و اصرار در ایجاد قانون مساوات و دم زدن از حریت و عدالت کامله (آن طوری که در تمام ملل متمدنه سعادت مند وجود دارد).... در ایران امروز مایه هرج و مرج و خرابی و ذلت و عدم امنیت و هزاران مفساد دیگر خواهد بود. زیرا که برای استقرار و اجرای ترتیبات جدید، هنوز علم و استعداد نداریم و نشر این حرف ها، رعب و صلابت قدرت حالیه را از انظار می برد. نتیجه پیدا است که چه می شود!» (ر.ک. کسروی، همان، ص ۹۱).

در اواخر عمر ناصرالملک، پسرش حسینعلی در نامه ای از آکسفرده، می نویسد عقیده دارد که «دموکراسی برای آسیا خوب نیست» و قصد دارد آن را در دانشگاه مطرح سازد. ناصرالملک در پاسخ می نویسد: «خوب شد [در این مورد] حرف نزدی. چون هر چه می گفتم، صدایش به همه جا می رسید. دموکراسی برای آسیا خوب نیست، اما دسپوتیزم (استبداد مطلقه) را هم نمی شود تصدیق کرد. چه، باید که اعضا [ی] دولت، صحیح شوند و مردم بی غرض بتوانند اگر درد یا آرزویی دارند اظهار کنند که دولت از حال آنها و احساسات آنها، بی خبر نماند...» (ر.ک. یلفانی، همان، ص ۳۲۲).

۹ - درباره مذاکرات این مجلس ر.ک. کسروی، همان، ص ۷۹ - ۸۱؛ نیز دولت آبادی، حیات یحیی، ج ۲، ص ۵۲ - ۵۳.

۱۰ - برای دیدن متن نامه طباطبائی به عین الدوله ر.ک. ناظم الاسلام، همان، بخش ۱، ج ۲، ص ۱۵۰ - ۱۵۱؛ کسروی، همان، ص ۸۱ - ۸۲؛ ملک زاده، همان، ج ۲، ص ۳۲۱ - ۳۲۲.

۱۱ - منظور، ماجرای قتل سید عبدالحمید است که روز چهارشنبه ۱۸ جمادی الاولی ۱۳۲۴ ق روی داد. اما این واقعه، در جلوی سربازخانه نزدیک مسجد و مدرسه حاج ابوالحسن معمارباشی اتفاق افتاد، نه نزدیک مسجد جمعه (ر.ک. ناظم الاسلام، همان، بخش ۱، ج ۳، ص ۲۳۸ - ۲۳۹؛ کسروی، همان، ص ۹۵ - ۹۷).

۱۲ - مقصود، میرزا نصرالله خان مشیرالدوله است.

۱۳ - ژوزف مُرنار (J. Mornard) در اواخر آوریل ۱۹۰۷ م (۱۳۲۵ ق)، به عنوان رئیس کل گمرک ایران منصوب شد (در این باره ر.ک. دستره، همان، ص ۱۴۹ به بعد).

۱۴ - «کنستی توسیونل» یعنی مشروطه (در فرانسوی : Constitutionnel). این واژه تا چندی مورد استفاده بوده است. چنانکه درباره اعلام حکومت مشروطه، متن زیر از سوی دولت، به سفارتخانه های ایران به زبان فرانسوی مخابره شد : «به موجب دستخط همایونی، دولت ایران در عداد ممالک «کنستی توسیونل» درآمد. دولت متوقف فیها را آگاه نماید» (ر.ک. فریدون آدمیت، ایدئولوژی نهضت

مشروطیت ایران، تهران: انتشارات پیام، ۱۳۵۵، ص ۱۷۲).

۱۵ - ظاهراً منظور مشیرالسلطنه، «کنستیتوسیون» بوده است، یعنی مشروطیت (در فرانسوی و انگلیسی: Constitution). برای دیدن کاربرد این واژه در آن روزگار، به عنوان نمونه ر.ک. رسائل مشروطیت، به کوشش دکتر غلامحسین زرگری نژاد، تهران: انتشارات کویر، ۱۳۷۴، ص ۱۵۱. همچنین درباره «خیال کنسٹیطوسیون» که امیرکبیر قصد انجام آن را داشت، ر.ک. فریدون آدمیت، امیرکبیر و ایران، تهران: انتشارات خوارزمی، ۱۳۵۴، ص ۲۲۳ - ۲۲۷.

۱۶ - ر.ک. دکتر جواد شیخ الاسلامی، «ماجرای قتل اتابک»، قتل اتابک و شانزده مقاله تحقیقی دیگر، تهران: انتشارات کیهان، ۱۳۶۷، ص ۱ - ۶۶.

۱۷ - دوره‌ای است که با فتح تهران به دست مشروطه‌طلبان و پایان استبداد صغیر، آغاز می‌شود.

۱۸ - پنگه‌امام یا پنگی‌امام، آبادی است در ۲۸ کیلومتری شمال غربی کرج.

۱۹ - سیلاخور، ناحیه‌ای کوهستانی در شهرستان بروجرد است. در قدیم، سربازان سیلاخوری به جسارت و تهور مشهور بودند.

۲۰ - مُسْتَجَبِر یعنی پناهنده و امان‌خواه. رَمضاء یعنی سختی گرما و شدت حرارت. این عبارت، مثلی سائر است و درباره کسی گفته می‌شود که به او پناه برند، اما وی مصیبتی تازه بر مصیبت شخص پناهنده بیفزاید (ر.ک. علی اکبر دهخدا، امثال و حکم، تهران: انتشارات امیرکبیر، ۱۳۵۲، ج ۳، ص ۱۱۸۶؛ لغت‌نامه دهخدا، ذیل رمضاء).

- ۲۱- مُتَحَابَّه : دوست، یکدیگر را دوست گیرنده.
- ۲۲- یعنی : قصد اعزام نیروی نظامی کردند.
- ۲۳- محمدعلی شاه، روز جمعه ۲۷ جمادی الثانی ۱۳۲۷ ق / ۲۵ تیر ۱۲۸۸ ش، به سفارت روسیه پناهنده شد.
- ۲۴- دیرکتوار (Directoire) یا هیأت مدیره، هیأتی ۵ نفری بود که به مدت ۴ سال (۲۷ اکتبر ۱۷۹۵ م - ۹ نوامبر ۱۷۹۹ م)، قدرت را در فرانسه در دست داشت.
- ۲۵- مارا (Marat) و رُبسپیر (Robespierre)، دو انقلابی فرانسوی و از شخصیت‌های معروف انقلاب فرانسه.
- ۲۶- شارژ دافر (در فرانسوی : Chargé d'affaires) : کاردار، نایب سفارت.
- ۲۷- سلیگمان یا سلیگمن (Seligman)، شرکتی خصوصی در لندن بود. درباره استقراض از این شرکت ر.ک. ادوارد براون، نامه‌هایی از تبریز، ترجمه حسن جوادی، تهران : انتشارات خوارزمی، ۱۳۵۱، ص ۴۷ - ۴۸؛ همچنین :
- W. Morgan Shuster, *The Strangling of Persia*, London, 1912, P. 131;
Peter Avery, *Modern Iran*, London, 1965, P 141.
28. Major C . B . Stokes. (ماژر : سرگرد، یاور)
- ۲۹- درباره ماجرای ماژر استکس و بعضی مطالب دیگر ر.ک. «مکتوب مسیو شوستر خزانه‌دار کل ایران، بعنوان روزنامه طایمس، راجع به مناسبات دولت ایران با دولتن روس و انگلیس» (۲۱ اکتبر ۱۹۱۱ مطابق ۲۷ شوال ۱۳۲۹)، قبالة تاریخ، به کوشش ایرج افشار، تهران : انتشارات طلايه، ۱۳۶۸، ص ۳۲۹ - ۳۴۳.
30. Pokhitonoff.
31. Lecoffre.

منتخبات از
تاریخ مشروطه ایران
دفتر اول

محمد آقا ایروانی

اصل نسخه به خط مؤلف با قطع بزرگ نیم ورقی و با جلد چرمی طلاکوب، به وسیله جناب آقای تقی زاده یک چند نزد بنده به عاریت بود و از آن، این منتخبات را نوشتم. اصل نسخه را ایشان گویا از دکتر موسی عمید گرفته بودند و نمی دانم دکتر عمید از کجا آورده بود. و انالعبد.

عبدالحسین زرین کوب

فروردین ۱۳۴۱

به نام ایزد بخشندهٔ مهربان

...الیوم که یکشنبه غرّه شهر محرم الحرام و تجدید سال هجری قمری است که عبارت باشد از هزار و سیصد و بیست و هفت، این بندهٔ ضعیف محمد ایروانی، خوش بهنگام شمردم که به تذکار تجدید همین سال، تاریخ مشروطهٔ ایران را نوشته، برای اخلاف یادگار بگذارم. از محصولات عمر خودم به حسب پایه و مایهٔ خود، علیّ وسع الطاقه، چند جلد کتاب از قبیل *حیات الانسان*^{*} و *هیاکل التوحید*^{**} و *مرآت الوطن*^{***} و *فوائد کاظمیه*^{****} و غیره از سواد به بیاض آورده‌ام و مسودات زیاد از ادبیات و جغرافی و سیاسی و هیأت، حاضر داشته‌ام. این رساله که الیوم به یاری خدا شروع به تحریر آن می‌شود، ظاهراً آخرین تألیفات و واپسین تنمیقات^(۱) این

* *حیات الانسان*، مشتمل بر ۴ مجلد در اخلاق و حفظ الصحه.

** *هیاکل التوحید*، در احوال مشاهد مقدسه در عراق.

*** *مرآت الوطن*، منظومه‌ای است در احوالات انقلاب ایران و اخذ مشروطه.

**** *فوائد کاظمیه*، متفرقات است از هیأت و ادبیات و جغرافی و غیره (نقل به اختصار از حاشیه کتاب).

بنده خواهد شد. تولدم در هفدهم شهر ربیع الاول مطابق سنه هزار و دوویست و شصت و سه هجری است. سنین عمرم به شصت و چهار می‌رسد. علاوه از آنکه در عشره^(۲) میشوم، هشتم، اکثر «أعمار أمتی بین السّتين والسبعین»^(۳)، در وسط آن عشره بوده‌ام، وجهاً من الوجوه امیدی ندارم که اجل آنقدر مهلتم دهد که به تألیف کتابی دیگر پردازم و آن را به آخر برسانم (ص ۱).

عهد مظفرالدین شاه

مظفرالدین شاه، مرد ساده و زودباور، رقیق القلب و رحیم دل، عدالت خواه، مسالمت دوست [و] معارف پرور [ی] بود. کارهای او غالباً تقلیدی بود نه اختراعی. رأی درباریان و عملیه خلوت او غلبه بر رأی او داشت. جبون (کذا) و کم جریزه و بی عرضه بوده، نارایت نداشت. سیئات اعمال عهد ناصرالدین شاه، در عهد او به حد کمال رسیده، ثروت اندوختن و املاک و مستغلات جمع کردن، به پارکها وسعت و به عمارات زینت دادن وزرا و وکلا، و رقابت و همچشمی کردن با هم، با مبل و تجملات، و بازار اسب و کالسکه بسیار رواج گرفت. پردگیان و خواجه سرایان [و] روضه خوانان و هر قسم دعاگویان نیز صاحب مزارع و دهات و ضیاع و عقار شدند. یک شهر از زندگی افتاده فقیر شدند، یک وزیر صاحب ثروت (شد). یک مملکت به باد رفت، یک صدراعظم صاحب کرورها گشت. شهرها ویران، پارکها آباد، ملت بی پا، عمارتها بلند و برپا شد. رعیت را به خاک مذلت نشانند، خود در تخت و صندلی صنعت اروپا می‌نشستند... پس هر آن کس که با ثروت تر، او امیرتر؛ پارک هر کس وسیع تر، او وزیرتر؛ قلیان هر کس طلا تر و جواهرتر، او امیربهادرتر؛

فواره حوض هر کس بلندتر، او صدراعظم‌تر؛ سبیل هر کس گنده‌تر، او اتابیک‌تر شد. افتخار، با املاک و ثروت شد، نه با شجاعت. امتیاز با مبل و تجملات بود، نه با عقل و فراست. از آن مشاغل و آن آلودگیها و آن عیش و عشرت و خوش‌گذرانیها، هیچ گاه وقت و مجال به سایر مهمات نشد... آن همه عیش و عشرت و گنوز فضه و ذهب و مایه آن پارک‌ها و آن مبلیها، آن عمارات عجیب و آن بناهای غریب، کالسکه‌های مکمل اسبهای قوی هیکل، تماماً پول می‌خواست. آن بود که حکام، شهرها را خریده، رفتند تصرفات مالکانه کرده، چاپیدند، زدند، کشتند، بستند. هر آنچه در دست شهریان بود، گرفتند. نه از خدا شرم کردند و نه از بنده آزر. به هر عنوان و هر اسم و رسم که بود، حاصل و اندوخته عمر هر کس را ضبط و املاک را غصب کرده، از کار بازداشته و از پای انداختند. اغنیا، ضعیف؛ متوسطین، فقیر و فقیران، مستأصل شدند. در دهات آهی و در دهاتیان رمقی نماند. هر چه محصول صیفی و شتوی بود، از دست رنجبران گرفتند. در قرئ و قصبات، جوجه مرغ در حکم سیمرخ شد. از کره مادیان تا تخم ماکیان هر چه در (دست) رعیت بود، به چنگ اربابان رفت. چون رقابت... پیش گرفته بودند، اینها کفایت نکرد. دست به خزینه و اندوخته چندین ساله دراز کردند. از نقد و جواهر و تلید و طریف^(۴) نصیبی بردند و هر چه املاک خالصه بود، بردند. بعضی را به ثمن بخش خریدند. باز عطش ازدیاد ثروت و اسباب مفاخرت فرو ننشسته، آن نیز کفایت مستی آنها را نکرد... به بهانه بستن سد اهواز و تأدیه قرض رژی و انتظام قشون و تأسیس بانک، قرض هنگفتی از دولت روس کرده، وطن را در مقابل آن رهن گذاشتند. اما از وجه آن استقراض، نه

دیناری به سدّ اهواز مصرف شد و نه درهمی به لشکر و نه پیشیزی به کشور به خرج رفت و نه بانک تأسیس گشت. وزرا و درباریان، آن مبلغ بزرگ را مابین خود قسمت و غُرمّا کرده^(۵) و مابقی را در سفر فرنگستان به لهُو و لعب و عیش و طرب خرج کرده، باز «هَلْ مِنْ مَزِيدٍ»^(۶) گفتند. دیگر، نه شهر ماند و نه رعیت، نه ده و قصبه و نه خالصه و نه خزینه و نه جای قرض. چون ترک عادت موجب مرض بود، از گاو نر توقع شیر کرده، از ده ویران خراج و از مُرده باج خواسته، باز چون زالو به جان رعیت افتاده، بنای مکیدن خون گذاشتند. ذره‌ای رحم نکردند و به کسی فرق نگذاشتند. استبداد را از حدّ گذراندند (ص ۲۸ - ۳۰).

راجع به مسئله ضَغْط^(۷)

... چون عین‌الدوله از راه استبداد، ملت و رعیت را فشار سخت داد، [ملت] به ستوه آمده، به مقام مدافعه و مخالفت آمده، در علیه او قیام و بلوا شد. عادت سلاطین ایران بر این جاری است، هر کس را که صدراعظم و شخص اول قرار دادند، تمامی امورات کشوری و لشکری را جزء و کُلّاً، به ید اقتدار او سپرده، خودشان را به کنار کشیده، مشغول عیش و استراحت باشند و به تصدیعات عارضین متحمل نشده، راحت و آسوده می‌نشینند. از خوب و بد افعال صدراعظم یا اصلاً غفلت داشته، اطلاع بهم نمی‌رسانند یا اینکه مطلع باشند، اما از آنجا که رتق و فتق امورات سپرده به صدراعظم است، کَفّ ید و اغماض کرده، مداخله ننموده، خود را راحت و آسوده می‌کنند. لهذا آن صدراعظم، شاه ثانی و فعال مایشاء باشد. مورخین ایران، اگر بیست سال اواخر سلطنت ناصرالدین شاه را به اسم

میرزا علی اصغر خان امین السلطان بنویسند، صحیح است. مظفرالدین شاه که در اواخر سنه ۱۳۲۳ [ق] از سفر آخری فرنگستان به ایران برگشت و عین الدوله صدراعظم بود، شاه رتبه او را برتری داده، لقب اتابیک اعظمی داد.... بر استقلال و استبداد خود افزوده، از قادر مطلق و فعال مایشائی نیز چند قدم بالاتر رفت. در حق دولت و ملت هر چه می‌کرد، احدی را یارا و جرئت چون و چرا گفتن نبود (ص ۳۰-۳۱).

انگیزش فتنه و مقدمه کار

عین الدوله به زعم و گمان خود، بعضی احکام شرعی بعضی علما را ناحق و معلل به غرض پنداشته، وقعی و اعتنائی به آن حکم نکرده و در حق آن حکم و دهنده آن بی احترامی کرده، باطل دانسته، به موقع اجرا نگذاشت. این واقعه، در خاطر آن مجتهد و حکم دهنده و هم قطاران و هواخواهان او عقده‌ای بوده، تولید بغض و عناد در حق عین الدوله نموده، بنای سعایت و بدگویی گذاشتند.*

... لهذا نغمه خلاف شرع زیر و بم کرده، گفتند احکام بندگان خدا در دیوانخانه‌ها از روی عدل و انصاف نبوده و از مجاری شرع جاری نشده، ظلم فاحش می‌شود. در این باب لایحه و عریضه‌ای به مظفرالدین شاه تقدیم کردند که احکام دیوانیان، نه از

* «روایتی است که امین السلطان میرزا علی اصغر خان که مغضوباً و منفوراً از ایران مفارقت کرده، در بلاد خارجه ویلان و سرگردان بود، آن روزها به یکی از رؤسای روحانیون طهران، محرمانه کاغذی نوشته و مبلغ معتناهی رسانده و ایضاً مبلغی بعد از انجام عمل وعده کرده بود که اسباب چینی کرده، عین الدوله را از میان برداشته، امین السلطان را خواستگار شده، به طهران بیاورند. فتأمل». (حاشیه خط مؤلف)

روی شرع و قرآن جاری است. باید عدالتخانه برپا شود و چند نفر از دانایان و حکما در آنجا ناظر اعمال حکام و دیوانیان بوده، نگذارند امری واقع شود که مخالف قرآن و شریعت باشد. بنابر آن مظفرالدین [شاه] دستخطی خطاب به عین الدوله مرحمت کرد که اطاقی* تأسیس کند به نام عدالتخانه و چند نفر از وجوه ناس و علما نیز در آنجا بوده باشند تا افراط و تفریط در کارها نبوده، به فرموده شرع احقاق حق باشد. عین الدوله به قوه آن استبداد شدید که داشت، آن دستخط را واقعی نگذاشته و مجری نداشته، در طاق نسیان جای داد. این، به تکدر خاطر علما افزوده، وعاظ و روضه خوانان و ارباب منبر را تعلیم و تحریک دادند تا در مظالم دیوانیان صحبت کنند. علی هذا در مجالس و محافل و مساجد و منابر بنا کردند به قذاحی و عیب‌گویی از جور وزرا و ظلم و اجحاف حکام در حق ضعفا. تسلط و نفوذ و رعب و هیبت و احکام و سیاسات استبدادی عین الدوله به مرتبه‌ای بود که صراحتاً اسم از او نبرده، ولی به طریق «ایاکِ أعنی وَ أسمعُ یا جارتی»^(۸) و «الکناية ابلغ من التصريح» آنچه گفتنی بود گفته، عین الدوله را مقصود داشتند (ص ۳۱-۳۲).

استبداد و سوء تدبیر عین الدوله

چون مجالس و اجتماعها و محافل وعظ و روضه خوانی، شبها می شد و مذاکرات مخالفین را جاسوسان مخصوص به سمع عین الدوله می رسانیدند، ملاحظه می کرد که روزها عامه ناس مشغول کسب و کار و مهمات مخصوصه مقرری خود بوده،

* اصل : اطاقی.

تمامی اجتماعات و نطّاقی و استماعات در شبها واقع می شود. لهذا قدغن اکید کرد و مأمورین گماشت که سه ساعت از شب گذشته، هر آن کس را که از خارج منزلش در کوچه و برزن ببینند گرفته، حبس و تنبیه نمایند. این بنده که کاتب این حروف هستم در میدان توپخانه بودم، یک نفر صاحب منصب رسیده، با عوان و مأمورین چنین گفت: «حکم اتابیک اعظم این است که بعد از گذشتن سه ساعت از شب، بدون استثنا هر کس را در کوچه که دیدید، بگیرید و بزنید و هرگاه از اربابان و آقایان که در درشکه دیدید نه خود آقا را، بلکه اسبهای درشکه او را با گلوله بزنید». مأمورین شبیه را قوی گرفته و عمل به احتیاط نموده، دو ساعت از شب گذشته، بنای ستیز و آویز گذاشته، بازار بگیر و ببند را گرم کرده، چه قدر مردمان عزیز را شب تا سحر با بی احترامی در جاهای نامناسب نگه داشتند. اصناف که تا سه چهار ساعت از شب رفته، مشغول کاسبی و فروش بودند، از لابدی، بعد از مغرب دکانها را بستند. اهل شهر که به موجب عادت دیرینه خود، شبها نیز حوایج ضروریه و ضرورات بیتیّه را از مأكول و مشروب و غیره انجام می دادند، محروم ماندند. احتفالات^(۹) و مجالس عروسی و خیرات و روضه خوانی شبها موقوف شد. هر کس را عزیزی از سفر زیارت یا تجارت به وطن بازگشت، شبها ضیافت و ولیمه ممکن نگردید. در هر اداره ای از آقایان، که چند نفر مستخدمین باشد از منشی و آبدار و آشپز و غیره، چنانکه رسم و معمول است هر کس تا هنگام شام خوردن، وظایف خدمات خود را بجای آورده، متفرق، و به منازل و به سرپرستی عیال و اطفال خود می روند؛ دیگر نتوانستند شبها قدم به کوچه گذارند. اگر چنانچه زودتر از وقت

می‌رفتند، خدمات ارباب در جای مانده، ناقص می‌شد و اگر در خانه ارباب می‌خوابیدند، طرفین را عسر حرج و ترک عادت و استراحت بود. ناگوارتر از همه اینها، شبها هر کس [را] که فوراً و وجوباً طبیب و جراح و دوا و قابله لازم می‌شد، دسترس نبوده، انواع و اقسام ضررها و اسباب معطلی بود. مأمورین و گزومه‌ها برای خود راه مداخل باز کرده، در کوچه به خانه‌ها آب می‌انداختند. صاحب خانه، آب بی‌هنگام و بی‌لزوم را جایز نمی‌دانست؛ نوکر به کوچه می‌رفت که راه آب را گرفته، محکم بدارد؛ گزومه‌ها او را گرفته، نگاه داشته، اذیت می‌کردند، که در این وقت شب در کوچه چه کار داری؟ صاحب خانه می‌دید که نوکر خیلی دیر کرد؛ پسرش را می‌فرستاد که از نوکر سراغ بگیرد؛ آن پسر را نیز می‌گرفتند. صاحب خانه نگران و متوحش پشت سر آنها می‌رفت، او را نیز می‌گرفتند. بعد از دادن مبلغی، از چنگ گزومه‌ها خلاص می‌شد. تمامی اینها برای چه بود؟ برای آنکه مردم شبها نشسته و جمع شده، در ضد عین‌الدوله صحبت نداشته باشند. بلی به جهت راحتی یک شخص و خواهش یک نفس، تمامی اهل یک شهر باید در رنج و زحمت باشند. این است خاصیت استبداد.

علاوه از این تدبیر، عین‌الدوله بنا کرد هر آن کس را که مصدر کار و سردسته و در خلاف مسلک و سلیقه خود او هستند، به تبعید کردن. میرزا جوادخان سعدالدوله که از تربیت یافتگان عهد ناصرالدین شاه [بود] و مدت متمادی در بروکسیل پایتخت بلژیک از طرف دولت ایران سمت وزیر مختاری داشت، آن روزها در طهران وزیر تجارت بود. می‌خواست دیوان‌خانه خودش را به طرز جدید اروپائیان



کتابخانه تخصصی ابریش

مرتب سازد. در تدارک اطاق* بدایه و احکام و استیناف و نظم دفاتر بود که همه آنها مخالف عالم استبداد و مکروه طبع عین الدوله بود. لهذا، سعدالدوله را غفلت شب گرفته، تحت الحفظ به شهر یزد تبعید کرد. بعد از آن، یک شب حاجی میرزا حسن رشديه و مجدالاسلام کرمانی و میرزا آقا اصفهانی را گرفته، مغلولاً به قلعه کلات فرستاد (ص ۳۲-۳۳).

قتل سید عبدالحمید

روز هجدهم شهر جمادی الاولی ۱۳۲۴ عین الدوله حکم داد تا حاجی شیخ محمد واعظ را بگیرند. مأمورین که او را دستگیر می کردند، جمعی از ارباب عمایم و غیره به مقام مدافعه آمده، اجماع کرده، خواستند واعظ را از دست مأمورین خلاص کنند. اجتماع زیاد شد. عین الدوله فوج سرباز را امر به شلیک کرد. در اثنای زد و خورد، گلوله ای به سید عبدالحمید بی گناه که اصلاً در خط مدافعه و بلوا نبود خورده، کشته شد. بعد از وقوع این حادثه ناگوار، سرباز[ان] دست از شلیک بازداشتند و واعظ از میان در رفت و هیجان بزرگ در مردم شهر به ظهور آمد. جنازه سید مقتول را با احتفال فوق العاده و اجتماع و ازدحام زیاد، ضجه کنان و با نوحه و زاری به مسجد جامع نقل دادند. پیراهن خون آلود سید مقتول را به روی جنازه انداخته، مرد و زن سینه زنان و ندبه کنان در پیش و پس جنازه می رفتند. نمایش سوزناکی در انتظار عموم ناس گشت. پس تمامی علما و طلاب و سایر ارباب عمایم و طبقة روضه خوان، حتی عمله موتی و جمعی از سایرین به مسجد جامع

جمع شدند. بازار و دکان [را] بسته، تعطیل کرده و بنای بلوا گذاشته، عزل عین الدوله را خواستند. چون عین الدوله با تسلطی که داشت، کسی را آن قوه و قدرت نبود که بدون اذن و استحضار (او) به حضور شاه برسد، چند روزی به شاه بروز نداد که حرف در سر عزل اوست... حکم داد یک فوج سرباز، دور مسجد جامع را احاطه کرده، متحصنین را محاصره کرده، مانع از این شدند که دیگر کسی به سوی مسجد عبور کند یا احدی از توی مسجد بیرون شود، و از آب و آذوقه نیز مانع شد. کار به آن جماعت بسیار سخت شد...^{*} از طرف [دولت] به مسجد رفته، استعلام و استحضار از مقصود و مافی‌البال^(۱۱) متحصنین نمود. در جواب گفتند یا مجلس عدالت‌خانه یا عزل عین الدوله مقصود ماست و اگر این دو نباشد، لامحاله راه بدهند ما راه عتبات عالیات را پیش گرفته، از مملکت ایران دورتر باشیم. عین الدوله جواب فرستاد هر کجا را می‌خواهند بروند. سربازها دست از محاصره برداشتند. علما، فوراً بدون اینکه به منازل خود سر بزنند [و] از عیال و اطفال وداع کنند، دسته دسته از مسجد بیرون شده، راه عتبات عالیات را پیش گرفتند. عین الدوله جمعی سواره قزاق را مأمور کرد که همپای ایشان حرکت کرده، نگذارند به شهرها داخل شده باشند. مثلاً به بقعه حضرت عبدالعظیم و قم و همدان و کرمانشاه ورود نکرده، از اطراف شهرها طی مراحل نمایند. از این طرف، از اصناف و کسبه و مردم شهر، فوج فوج، دسته دسته، پشت سر حضرات رهسپار شدند و در منزل اول، عده لایحّین و تابعین از سه چهار هزار نفر افزون گشت. نظارت کردن

* در اصل سفید است. نام شخص ذکر نشده است (ع.ز.). ر.ک. توضیح ۱۰.

قزاق در مقابل سه چهار هزار نفر از اهمیت افتاده، حضرات وارد قم شده، در آنجا رحل اقامت انداختند (ص ۳۴ - ۳۵).

متحصن شدن اهل طهران در سفارتخانه انگلیس

... از رؤسا و کارآمدان قوم، اصناف را اغوا و تحریک کرده و مصارف اجتماع را در عهده گرفته، ترغیب نمودند که در سفارتخانه انگلیس اجتماع کرده، طالب عدل و آزادی باشند. این محرکین کسانی بودند معتبر و مالدار و معنی آزادی را فی الجمله فهمیده و مذاق آن را می دانستند و بعضی را هم اغراض شخصی در نظر بود. خلاصه، از اصناف و بعضی طلاب، مثنی و ثلاث و رباع^(۱۲) به سفارت رفته، قبول شد. دو سه روزه عده جماعت به چند صد نفر رسید... حسن قبول سفارتخانه، به رغبت مردم افزوده، بی دغدغه خاطر، متصل وارد سفارت می شدند و از طرف سفارت پذیرایی کرده، در مهربانی و اظهار همراهی فروگذاری نمی شد... از هر صنف، از تجار و ملّا گرفته تا پینه دوز و دراویش، هر صنف یک دو خیمه ای افراشته، اسباب زندگی فراهم کرده، در باغ سفارتخانه مسکن کردند...

چون جماعت گشت آنجا برقرار عده اش بگذشت از هجده هزار دیگر در طهران صنفی از اصناف نماند، الا اینکه به حسب گنجایش خودشان یک و دو الی سه چادر نزده باشند... و هر صنف لوحه ای در جبهه و جلو چادر خود نصب کرده، معرفی آن صنف را کردند. اغلب آنها با نظم و اشعار بود. جهت طیب خاطر و فکاهت مطالعه کنندگان این کتاب، بعضی از آنها را درج کردم. اگر تمامی آنها نوشته شود طولانی است. بعضی را ساقط کرده، برخی را درج می نمایم.

طلاب مدرسه سپهسالار

مروجین شریعت جماعت طلاب	ز معدلت طلبان آنکه کرده فتح الباب
بُددند اهل همین خیمه یا اولی الالباب	نخست آنکه قدم در ره عدالت زد
چنانکه تشنه به هرسو طلب نماید آب	تمام، یک دل و یک قول، طالب قانون
که ره دهید روم بر فرنگ یا احزاب*	ضرورتست سفارت چنانکه گفته امام
به حکم عقل همین واجب است بر احباب	هرآنچه نصره دین اقتضا کند به یقین

طلاب مدرسه رضاقلی خان

مخصوص اهل علم و کمال و فنون بود	این خیمه ای که همچو سما، بیستون بود
خصمانشان ذلیل و عدوشان زیون بود	چون هست لطف حضرت دادار، یارشان

طلاب مدرسه دارالشفاء

زانکه دارد سایه برفرق حُماة ^(۱۳) شرع و دین	می سزد این خیمه را بالد ابر چرخ برین
تیر عدوان را به قلب خود، هزاران آفرین	بهر حفظ بیضه اسلام اینان می خرنند

ایضاً در چادر دویم

فریاد و خروش از مرض استبداد	از کشور ایران چو بر افلاک افتاد
کز دارشفاء، شفا بجوید و مراد	از کنگره عرش، صغیری برخاست

* اصل چنین است.

روضه خوانان

گشت چو از لطف حق، صبح مراد آشکار شوکت اسلام را داد مدد کردگار
بر مثل سرخ گل بر لب هر جویبار یا که ازو سرخ تر سرخی رخسار یار
آنچه که دل خواسته داده خداوندگار

سرخط بشکسته را نسخ کند خوشنویس رِقاع و تعلیق خط نوشته شخص رئیس
بشکن و افکن بدور هوای نحس و خسیس ز مقدم مسلمین به دولت انگلیس
روا بود انگلیس کنند صداقتخار

بین که اصناف خلق همه صغیر و کبیر همه وضع و شریف، همه غنی و فقیر
توجه نور حق، تافته بر این سفیر که با مسلمان شده بهر مشار و مشیر
ز بهر حق مستشیر زین حق مستشار

خاصه گروهی که هست رئیس بر مسلمین سلسله واعظین، طایفه ذاکرین
متوج^(۱۴) از لطفشان شده است دنیا و دین زین مقدم کنند رشک بهشت برین

تمام این سرزمین چو گل به فصل بهار
به موسم هر نماز مؤذنین در خروش ز آتش عشق او چو دیگ هر یک بجوش
نام محمد رسد زعرش گویی به گوش نام علی آمده است به جرم ما عیب پوش
به به از این انجمن خوشا به این روزگار

سادات

سادات اشرفند، بود قدرشان جلی آل پیمبرند، جگر گوشه علی

بر رویشان نظر مکن از روی جاهلی الصالحون لله الطالحون لی*

تجار کاشانی

تحصن کرد در اینجا همه تجار کاشانی	که بنمایند عرض حال با شه از پریشانی
شها، این گلشن ایران که رشکش برده برکیهان	ز ظلم مستبدان می کند رو سوی ویرانی
بنای معدلت خواهند از شاهنشہ عادل	که تا ظلم بمیرد تو همیشه در جهان مانی
چو شدنوشیروان جسمش اسیر خاک در آخر	ولی عدلش بود زنده به پیش عالی و دانی

ایضاً در چادر دویم

همه ما که بدینجا به پناه آمده ایم	در حقیقت به پناه خود آن ظلّ اله آمده ایم
مادعاگوی شهیم و نه که با جرم و گناه آمده ایم	همه از ظلم، بدین روز سیاه آمده ایم

متشکّی به سفارت نه ز شاه آمده ایم

شاه ما عادل و ما جمله از او منفعلیم	لطفها کرده به ملت، همه از وی خجلیم
داد از دست وزیران که همه پا به گلیم	متظلّم همه از ظلم گروه دغلیم

ما ازین عقده به اینجا به پناه آمده ایم

ما همه تاجر مهجور که از کاشانیم	همه از ظلم، مریض و همه بی درمانیم
مجلس معدلت عام ز شه خواهانیم	عدم عدل بود کاینهمه بی سامانیم

پس زیبچارگی اینجا به پناه آمده ایم

تجار خرازی فروش

گرفته جای درین خیمه از سرافرازی مطیع شرع نبی تاجران خرازی

ایضاً

در سفارتگاه عدل شهریار انگلیز اهل ایران جمع گشته اشکریز (کذا)
از همه صنف مسلمان خاصه خرازی فروش محشری برپاست اینجا همچو روز رستخیز

عطاران

شکنج طره اسلام گشت چون تاتار چو خیمه زد به سفارت جماعت عطار

آهنگران

صنف حدادی که باشد اولین خلق جهان از برای نصرت دین خیمه زد در این مکان

نذافان

سرافرازی می کند نذاف بر صنف دگر چون حمایت می کند از ملت خیرالبشر

معماران

همین خرگاه عالی کش کشیده بر ثریا سر بود مأوای معماران عالیقدر دانشور
زده دامان همت بر کمر از بهر بتائی همی کوشند بر تعمیر مخروبی دین یکسر

بناها

بنای قبله اسلامیان ز بنا شد از آنکه خانه حق زین هنر هویدا شد

هزار مرتبه افسوس کاندین دوران دچار فرقهٔ اسلام، ظلم اعدا شد
 به جای نثاری اسلام خیل بتایان شدند ساکن این باغ و خیمه برپا شد
 بزرگوار خدایا تو طلب ما را برآر از کرم خود که ظلم برپا شد

جوراب بافان

بادا بشارت از کرم و لطف ذوالجلال از خاطر متمام برون شد غم و ملال
 نزدیک شد شهنشه ایران بپا کند یک مجلس عدالت از روی اعتدال
 کردند خیمه بر سرپا اندرین زمین جوراب باف جمله مطیع علی و آل

جوراب فروشها

این خیمه که برپا شده، ای جمع محبان جوراب فروشنده همه بنده یزدان
 در راه حق اینجا همگی رحل فکنیم شاید نرود از کف ما جوهر ایمان

سمساران

ز جور کینهٔ این روزگار کج رفتار زدند خیمه درین صحن و باغ پُراثمار
 نهاده جان به ره دین سید ابرار تمام خُرد* و بزرگ از جماعت سمسار

کفش دوزان

از حمیت زد سراپرده پی ترویج دین پیرو شرع محمد، کفش دوزان حزین

گیوه فروشان

سحر ز هاتف غیب، این ندا رسید به گوش دهید وعده نصرت به صنف گیوه فروش

شیشه برها

ساقی ز راه عدل اگر جام پر کند اول نظر به سلسله شیشه بر کند

آینه سازان

از لطف حضرت پروردگار بنده نواز پی حمایت دین رسول ملک حجاز
ز کسب، دست کشیدند صنف آینه ساز برای آنکه شود شرع احمدی ممتاز

قنادان

چون زهر صنف وز هر سلسله از اهل و داد قدم از نوع پرستی به سفارت بنهاد
کرد این خیمه به پا فرقه اسلام پرست تابع دولت و ملت به حقیقت قناد
گرچه این طایفه شیرین صفتانند ولی تلخ کامند ز سوز غم او چون فرهاد

صحافان

در باغ سفارت که ز انبوه خلائق وز کثرت ایشان شده است کشف حقایق
این انجمن محترمی را که تو بینی مجموع صحافند، به شورا همه شایق

ریخته گرها

ز معدلت طلبان تابعین دولت و دین ز صنف ریخته گر است این خیام نو آئین
امیدوار ز حق حقیقی حقتند که بذل عدل کند با ظفر مظفر دین

تیرکش دوزان

اهل این خیمه که از جور و جفا می سوزند بسنده حضرت ربّانی تیرکش دوزند

خرّاطان

به راه عدل خداوند داده است صراط به غیر عدل نخواهند فرقه خراط

نجّاران

نموده ایم به پا خیمه از ره افکار برای پیروی دین احمد مختار
بزرگوار خدا یاب به حق هشت و چهار برآر حاجت حضّار، فرقه نجّار

ایضاً

فخرم همین بس است به اصناف روزگار نجّارم و ز نوح نبی ارث می برم

چوب فروشان

در سفارت خیم فراوان است این یکی هم، زچوب فروشان است

علّافان

صنف علّاف که با حال تباه آمده ایم در سفارت همه با ناله و آه آمده ایم
از پی دفع مظالم به پناه آمده ایم ما بدینجا نه پی حشمت و جاه آمده ایم
از بد حادثه اینجا به پناه آمده ایم

مسگرها

ز ظلم دشمن اسلام، قوم دین پرور زدند خیمه درین باغ، فرقه مسگر

برآر حاجت ما را به زودی زود بزرگوار خدایا به حق پیغمبر

حجّاران

همین خیام که باشد مقابل فحّار به پای گشته چنین از جماعت حجّار
بزرگوار خدایا به حق صاحب عصر برآر مطلب ما را به لطف ای غفّار

فحّاران

تا که برپا در سفارت خیمه فحّار شد بر همه عالم زهی این موهبت فحّار شد
از پی پاداش ملّت وز پی ترویج دین زین جماعت مجمعی در این چمن پُرکار شد

رزّازان

سحر ز هاتف غییم رسید این آواز که هست وعده نصرت به مجمع رزّاز
بکوش، باک مدار از مخالفین زینهار که هست حامی ما آن امام با اعجاز
امام عصر مددکار شیعیان باشد که نزد خارج، ملّت شوند سرافراز
بزرگوار خدایا عطا نما نصرت به حق احمد و قرب سوار شاه حجاز
تمام، عبد ذلیلیم از تو می خواهیم ز روی لطف به اصلاح کار ما پرداز

نقّاشان

اندرین خرگاه زبید جبهه ساید بر زمین هر دم از روی ادب صورت گران ملک چین
زانکه نقّاشان مانی پیشه و صورت نگار بهر همراهی ملّت متفق گشتند، بین
حَبّذا زین مجلس با اقتدار و باشکوه منعقد گردید بر اصلاح کار مسلمین
ای ولی اللّٰه اعظم، فارس ملک حجاز یکزمان دست یداللّٰهی برآر از آستین
انتقام دوستان را بکش از دشمنان ریشه بدخواه شاهنشاه، برکن از زمین
هر که در این انجمن بنهاد پا از صدق گفت بر رئیس مجلس و بانی آن صدآفرین

قفل سازان

بهر اصلاح و عدالت پروری قفل سازان کرد بر پا چادری

خَیّامها

شکوه مملکت و خادمین خَیرالأنام مطیع دولت و مَلّت طوایف خَیّام
برای مَلّت و دین جمله یک دل و یک قول کنون به باغ سفارت زدند جمله خیام

خِیاطها

از پی تحصیل عدل، مردم ایران چون به سفارت زدند خیمه فراوان
بهر ثناگوئی شهنشه عادل جمع به هر گوشه گشته خلق شتابان
ما نه ز سلطان خویشمان گله مندیم نصرت و فتحش دهاد قادر سبحان
خسرو ما پادشاه عادل و باذل ثانی وی را ندیده دیده دوران
لیک به ما ز اهرمن رسیده تطاول باید ازو برکند دمار سلیمان
از پی رفع ستم جماعت خِیاط کرده به پا خیمه ای چو روضه رضوان
سوی سفارت که بلکه شه شود آگاه بهر پناه آمدند، دیده گریان

مُذَهَّب

کسی که فخر نماید به زیر چرخ برین مذهّب است که باشد مطیع شرع مبین

آشپزها

این بار که از طایفه آشپزان است از دیدن آن جمله سرانگشت گزان است

کالسکه سازان

خیمه زد اندر سفارت فرقه کالسکه ساز روز و شب دارند بر درگاه حق، عجز و نیاز

دلّاکان

دوشینه بگوشم ز دَمِ رحمانی پیکی بسرود نکته‌ای سبحانی
این انجمن محترمی را که توینی در باغ سفیر خیمه‌ای سلمان‌ی

دراویش

گفته مدّاح به صوت عجیب نصرٌ مِنَ اللَّهِ وَ فَتَحْ قَرِيبٌ^(۱۵)
طُرفه خیامی که چو خور مُنْجَلی^(۱۶) است ذاکر و مدّاح حسین و علی است

پینه‌دوزان

این خیمه که هست درخشنده‌تر ز روز از باطن شریعت باشد پینه دوز

ابریق داران و مأمورین حوض‌خانه

خادم به نوع ملّت ایرانیان منم ابریق‌دار فرقه قانونیان منم
تحصیل عزّتست، اگر چه مذلّت است خادم به جان به زمرهٔ اسلامیان منم
(ص ۳۶ - ۴۶) ^(۱۷)

وضع و گزارش* حال متحصنین

باغ سفارتخانه که جای وسیع و بزرگ [بود] و گنجایش بیست هزار نفر را داشت، تماماً پر شد. به قسمتی (که) اگر خواسته بودند یک دو چادر دیگر زده، یا اینکه چند صد نفر علاوه باشد، دیگر جای نداشت. از طرف گماشتگان سفارت، حسن‌پذیرایی به عمل آمده، اسباب رفاهیت و استراحت فراهم می‌شد. [چون] از

* اصل: گذارش.

حسن‌پذیرایی به عمل آمده، اسباب رفاهیت و استراحت فراهم می‌شد. [چون] از کثرت ازدحام شاید هوای آنجا فاسد گردد، هر روز یک دو مرتبه دواهای ضد عفونت از قبیل محلول استفنیک و غیره به اطراف و جاهای لازم می‌پاشیدند. هر صنف در خیام خود، اسباب چایی و قهوه و قلیان و شربت و فواکه حاضر داشتند. اما خوراک شام و ناهار آنها تماماً از یک مطبخ عمومی بود. در ناهار آبگوشت*، نان و پنیر، لبنیات و میوه‌جات و دوغ، و در شام چلو و خورش صرف می‌شد. هر روز، خروارها برنج و گوشت به خرج می‌رفت و در سینی‌ها به چادرها قسمت می‌کردند... حاجی محمد تقی بزّاز^(۱۸) که مرد فعال و کاردان و باکفایت بود، نظارت داشت. خوب از عهده برآمده، مورد تحسین عامه شد. به مرتبه [ای] که طوایف خارجه نیز به فعالیت و مهم‌سازی او تعجب کردند. غیر از وجوهات نقدی و مأكولات که از اطراف علانی یا مخفی و محرمانه به رسم کمک و اعانه می‌رسید، الی سی و پنج هزار تومان مصارف و حساب مأخوذی از بانک شد که آخر از ملت جمع و حساب بانک پرداخت گردید.

حرکات نازکانه و مؤدبانه متحصنین

به خلاف تجربه و معمولی از اهل ایران، [از] آن جمعیت و ازدحام که در باغ بودند به قسمی سکونت و آرامی بود، که اگر چنانچه کسی نامسبوق از کوچه زیر دیوار [سفارت] عبور می‌کرد حس نکرده، نمی‌فهمید که تویی*** باغ ذیحیاتی و متنفسی هست. هر دسته و صنفی سر به سر داده، یواش با آرامی صحبت می‌کردند، یا اینکه کتابی مطالعه می‌نمودند. اوقات نماز، مؤذنان خوش صوت اذان گفته، نماز

* اصل: آبگوشت.

*** اصل: طوی.

خوانده، بعد از فراغت از نماز، و عَظا و روضه خوانان موعظه و ذکر مصیبت ائمه اطهار کرده، در آخر به مظفرالدین شاه دعا و ثنا گفته، به وزرا و وکلا و حکام لعن و نفرین می کردند. در روزنامه های فرنگستان نوشته بودند: «امروزها ایرانیان با وضع خوش و معقولانه در سفارتخانه انگلیس جمع شده، تمامی بازارها و دکانها را بسته، تعطیل عمومی کرده اند. اما چنان بازار بستنی که مانند آنکه در اعیاد و ایام متبرکه می بندند. یعنی وجهاً من الوجوه، قیل و قال و وحشی گری نداشته، در باغ سفارت در کنار جویها و حوضها، زیر درختان از فرشهای مرغوب ایران به زمین گسترده، سماور در پیش گذاشته، با این متانت از پادشاه خودشان حریت می خواهند». ترجمه مضمون مندرجات روزنامه فرانسه بود، نوشتم. واقعاً در مدّ نظر انگلیسیان، آن سکوت و وقار، جالب انظار شده و آن اذان و نماز و ایفای وظایف عالم اسلامیت، خیلی تماشا داشت (ص ۴۶ - ۴۸).

انعقاد مجلس

پس از صدور دستخط مزبور، عموم ملت اظهار شادمانی [کرده] و در هر شهر از شهرهای ایران جشن گرفته، چراغانی کردند. الاّ در تبریز که علت آن عن قریب ذکر خواهد شد. وکلا و منتخبین طهران که حاضر بودند و سایر وکلا و مبعوثین هم تدریجاً از اطراف رسیده، مجلس عالی و مجللی در بهارستان به نام دارالشورای ملّی برپا و منعقد شده، به ریاست صنیع الدوله مشغول حل و عقد و رتق و فتق امور مملکتی و اصلاح کارهای لشکری و کشوری بوده، کتابچه قانون اساسی مرتب کرده و وزرای مسئول قرار دادند (ص ۵۵).

تعریف بهارستان

بهارستان باغ وسیع است. در سمت شرق شمالی طهران در خیابان نظامیه واقع،

مشمول بر عمارت دومرتبه [ای] عالی. سردابها و حوضخانه‌های مزین وسیع و اطاقهای* بزرگ و کافی دارد که در هر یکی گنجایش دویست سیصد نفر را دارد. در وسط باغ واقع شده و خود باغ، مشجر و مزین است با اشجار گل و ریاحین و تمامی اطاقها* از بناهای عالی و مشهور طهران و قابل توجه همگان است. بعد از مرحومی سپهسالار، عمارت مزبور در دست و اختیار دولت بود. هر وقت ولیعهدان که موقتاً از آذربایجان به طهران وارد می‌شدند، در آنجا منزل می‌کردند و هر وقت مهمانی دولتی و ضیافت رسمی برای سفرای خارجه و غیره که می‌شد، در آن عمارت بود (ص ۶۶).

سوانح و وقوعات از اول مشروطه بودن تا تخریب مجلس

اول اعطاء مشروطه، در ۱۴ شهر جمادی‌الثانی سنه ۱۳۲۴ واقع شد که مظفرالدین شاه وعده و دستخط داد تا متحصنین در سفارتخانه انگلیس ممنوناً بیرون آمده، متفرق شدند... در هجدهم شهر شعبان ۱۳۲۴ علی‌الرسم سلام عام شده، به موجب خطابه و دستخط مظفرالدین شاه، اعلان مشروطیت داده شد. بعد از آنکه اسباب مقدمات فراهم و مجلس برپا و وکلا و مبعوثین جمع شدند، از اواخر ماه ذیحجه، ایران در عداد سلطنتهای مشروطه شده و وکلا به قاعده اجلاس و بنای مذاکرات گذاشتند. در سنه ۱۳۲۵ مشروطه و مجلس قوت گرفته، مطبوعات و رسایل آزاد و معارف ترقی کرد. چهار نسخه روزنامه یومیه و قریب به پنجاه قسم جراید و رسایل متفرقه به طبع رسید. نسخه‌های نافع و بیدارکننده ملت که ایام استبداد سخت ممنوع بود، ترجمه و تألیف و چاپ شد. زبان و قلم آزاد و انجمنها

برپاگردیده، مدارس آباد و مدارس جدید احداث گردید. وزارتخانه‌ها قانونی و وزرا مسئول و قانون اساسی مدوّن و چاپ شده، به امضا [ی] مظفرالدین شاه و محمدعلی شاه رسانیدند....

اجمالاً برای اصلاحات مملکت تدبیرها کرده، طرحها می‌ریختند. چه فایده؛ از این طرف محمدعلی شاه باطناً در تخریب و عدم استقلال و دوام مشروطه آنی فارغ نبوده، هزاران قسم تدابیر و افسون و حیل در اخلال آن می‌نمود. در دارالشورا هر قانونی می‌گذاشتند، مانع ترویج آن می‌شد و هر حکمی که صادر می‌شد، آن حکم راجع به هر وزیر بود، به او قدغن می‌کرد که آن را به موقع اجرا نگذارند. مثلاً شب، خانه کسی را دزد می‌برد. حاکم و نظمیّه شهر اصلاً در صدد تعقیب و جستجوی آن نمی‌شد [ند]. صاحب خانه خود، دزد را نشان می‌داد، نمی‌گرفتند. صاحب خانه خود دزد را گرفته، به حکومت تسلیم می‌کرد. حاکم، آن دزد را بدون اذیت نگاه می‌داشت. صاحب مال و اهالی انجمنها به زبان آمده، از حکومت درخواست می‌کردند آخر فلان دزد را چرا استنطاق نمی‌کنید [؟] لابد مانده، استنطاق می‌کردند. بعد از آنکه دزدی ثابت شد، مال را نمی‌گرفتند و مجازات نمی‌کردند. در آخر، اهالی انجمنها داد و بیداد کرده، می‌گفتند چرا مجازات نمی‌دهید [؟] بعد از فشارهای سخت گوناگون، یا مجازات (کم) می‌دادند یا آن مقصر را خودشان راه فرار داده، می‌گریزانیدند. هکذا، هرگاه مجلس تقاضای قشون می‌کرد که بروند فلان دشمن و مدعی و یاغی را دفع کنند، گوش به آن نداده، گاه می‌گفتند سرکرده نداریم، گاه اظهار می‌کردند که سرکرده و قشون حاضر است، اما پولی ندارد که برای آنها خرجی داده شود. غرض، به هر نحو بود، نمی‌خواستند که احکام مجلس جاری شده و دارالشورا قوت بگیرد؛ و از یک طرف هم خود شاه از طهران آدمان مخصوص به اطراف فرستاده، دستورالعمل داد که رفته در بلاد و سرحدات ایران،

فتنه و آشوب و نزاع و اختلاف اندازند و در هر جا که مردمان شیر و خونخوار و سردسته و شجاع، مصدر کار بودند، نوشته و اغوا نمود که جنگ خانگی پیش گرفته، باعث فتنه و آشوب شده، دهات را چاییده و تفرقه و نفاق در میان ملت انداخته، مملکت را به کلی هرج و مرج نمایند. در طهران شیخ فضل الله نوری را با درهم و دینار فریفته، مبالغ نقد به او داد که آنچه در قوه دارد در تخریب اساس مشروطه دریغ ندارد. حاجی میرزا حسن مجتهد تبریزی را با وعده و نوید به تبریز فرستاد که رفته در آنجا تخم نفاق اندازد. میرهاشم تبریزی را مبلغی نقد داده، به تبریز روانه نمود که رفته در آنجا تفرقه انداخته، مانع نفوذ انجمن ایالتی و رواج اساس مشروطه باشد. رحیم خان قزاق را که مدتی در طهران محبوس و مقید [بود] و تازه معفو و خلاص شده بود، ایضاً محرمانه به تبریز فرستاده، اذن و تعلیم داد که رفته، از قتل و غارت و آسراهل تبریز ذره‌ای فروگذاری نکرده، آنچه در قوه دارد و می‌تواند در اضرار و اذیت به اهل تبریز ساعی باشد. متولی قم را عصای مرصع فرستاده، اغوا به فتنه و مخالفت کرد. قوامیان را در شیراز دستورالعمل قتل و غارت داد. حاجی آقا محسن را در عراق تند و تیز کرد. خوانین ماکو را به قتل و غارت آن حدود برانگیخت. خلاصه، مملکت و سرحدات ایران به قسمی هرج و مرج شد که مانند آن دیده نشده بود... گاهی اتفاق افتاد که در یک روز، پنجاه و شصت قطعه تلگراف تظلم و در هر پست، صد قطعه عریضه دادخواهی از بلاد ایران به دارالشورا و عنوان وکلا (می) رسید که ای داد، پسران قوام چنین کردند. فریاد، حاجی آقا محسن چنان کرد. و اوایلا، رحیم خان چنین کشت، چنان غارت نمود. الامان از دست متولی قم. وامصیبتا از قتل و غارت جهان‌شاه خان در خمسه. واغوثاه^(۱۹) از دست ظلم و اجحاف حکام. با وجود اینکه وظیفه دارالشورا پرداختن به این مطالب نبود، چون از طرف شاه و اولیای دولت و وزرا، اعتنا و اقدام به

اصلاح آنها نمی‌شد، وکلاً لابداً و انجمنها ضرورتاً فشارها به دولتیان و وزرا داده، آن آشوبها را دفع و ساکت نمودند. اجمالاً از سوء تدبیر محمدعلی شاه و درباریان و هواخواهان او بدون استثنا، تمامی بلاد و سرحدات ایران هرج و مرج شده و چه قدر نفوس محترمه، قتل و بی‌نهایت اموال، نقداً و جنساً به نهب و غارت رفت (ص ۸۶ - ۸۹).

احوالات مقارن به تخریب مجلس شورا

از ازدحام جمیع کثیر و جَم غَفر^(۲۰) در منزل عضدالملک و سرایت کردن آن به سایر بلاد و تعطیل در شهرها و شریک و هم‌آواز بودن اهالی دیگر شهرها با طهرانیان و هیجان عمومی، شاه عاجز و ناچار شده بنابر مصلحت وقت، از دروغ، آن چند نفر را عزل و تبعید کرد و حال آنکه فردای آنکه به باغ شاه می‌رفت چند نفر از آنها در رکاب بودند، و امیربهادر از روی مکر و حيله در سفارتخانه روس متحصن بود. به هر صورت، از قبول کردن شاه خواش جماعت را، و عزل و تبعید کردن آن چند نفر، وکلای دارالشورا تشکر نامه به شاه فرستادند، و عضدالملک نیز حضوراً رفته و اظهار تشکر و امتنان نموده، شاه به عضدالملک فرمود: «چند نفر از وجوه قوم و رؤسا [ی] همپای خود [را] به حضور بیاور تا بعض فرمایشات مرا اِصفا نمایند». عضدالملک خالی از ذهن، جمعی را برداشته در باغ به حضور شاه رسیده، بعد از مذاکرات که مرخص شدند به موجب دستورالعملی که داشتند به یک ناگاه قزاقها آنها را احاطه کرده، از جمله آنها علاءالدوله و جلال‌الدوله و سردار منصور را گرفته، محبوس داشتند. بقیه را که ول^{*} کردند، عضدالملک از شدت خجالت و شرمساری، از آن سه نفر محبوس مفارقت نکرده، با آنها در باغ ماند. مابقی سالماً به شهر آمدند.

* اصل: ویل.

هیأتی از شاهزادگان، در باغ به حضور شاه رسیده، از آنها شفاعت کردند. مقبول نیفتاد و خواهش ایشان به اجابت مقرون نگشت. در عصر یوم یک شب، از شاه دستخطی به این مضمون صادر شد که ما با مشروطیت و مجلس ضدیت و مخالفت نداریم ولی چون این اشخاص به خیال فساد بودند [آنها را] دستگیر کرده‌ام^(۲۱).

بعد از این مقدمات، چنانکه اهالی تبعید چند نفر را از شاه می‌خواستند، شاه هم جداً نفی و تبعید هشت نفر را از وکلا و نطّاقین و روزنامه‌نگاران را از مجلس درخواست نمود^(۲۲) که باید دو سه نفر از وکلا، عزل و چند نفر از انطاق و روزنامه‌نگاران طرد و تبعید شوند. به آن جمله، آناً فاناً^(۲۳) از شاه کارها صادر می‌شد که تماماً منافی قانون اساسی و مشروطیت و عین استبداد و بی‌اعتنائی به مجلس بود. مثلاً بدون اطلاع و تصویب وزیر جنگ از اطراف، قشون* از سواره و افواج خواست و بی‌استحضار وزیر داخله از حکام، عزل و نصب کرد، و مهمات و ذخیره، خود، سر از مخزن به باغ شاه کشید.

رئیس تلگرافخانه را عزل نمود و تلگراف را توقیف نمود. برای رعیت مخابره ممکن نشد. علی‌الاتصال کارهای مخالف و خودسرانه از او سر زد که کأنته در ایران صحبت از مشروطه و دارالشورا و وزرای مسئول نیست. از این حالات، تمامی ناس از دور و نزدیک به واهمه و توحش افتاده، هیجان عظیمی در ناس به ظهور آمده، تمامی انجمنها در مدرسه سپهسالار جمع شده، جبران نقض قانون را از شاه خواستند.

در حالی که جماعت بی‌حساب مسلح، با حدّت و بازیت هر چه تمامتر در مدرسه جمع شده، فریاد می‌زدند [که] چند اصلی از قانون اساسی را شاه نقض

کرده، باید جواب بدهد و جبران و اصلاح آن را بنماید، شاه برای تجربه، ابلاغی به توسط غلام‌رضاخان سرهنگ قزاق به دارالشورا فرستاد به این مضمون [که] اقامت آن جماعت و توقف یکصد و هشتاد انجمن در مدرسه مناسب نیست. [به] خصوص که جوانان مسلح در میان آنها هست. بهتر این است که متفرق شوند تا به اتفاق مجلس در قلع و قمع ماده کدورت، سعی و اقدام شود.

پس، آن دو سه نفر وکیل خائن، از روی حيله و تدليس، و ساير وكلا و علما از روی ساده‌لوحی، به آن جماعت، عجز و الحاح و حالی کردند که این گونه جمعیت و ازدحام و مسلح بودن و های وهوی کردن خوب و مصلحت نیست. در آن صورت، ملت در نظر شاه و دول خارجه، انارشيست و شورش طلب شناخته می‌شود؛ که جمعیت متفرق شده و ترک سلاح نمایند و فقط از هر انجمنی معدودی نمایند در مدرسه بمانند، تا ما دنبال این کارها را کرده، منتظر نتیجه باشیم. پس جماعت اطاعت کرده، متفرق شدند و جمع قلیلی به عنوان نمایندگی از انجمنها، در مدرسه ماندند.

از طرف مجلس، پروتست نامه سخت و اتمام حجت درشت و بلیغ به شاه فرستاده شد که علانیه و آشکار در چند فقره، نقض قانون کرده و مخالف وظایف و قوانین عالم مشروطیت رفتار نموده، معجلاً و صریحاً جواب می‌خواهیم^{##}. این حکایات روز جمعه ۱۲ جمادی الاول اتفاق افتاد (ص ۱۹۹ - ۲۰۱).

یوم [یکشنبه] ^{##} چهاردهم جمادی الاول سنه هزار و سیصد و بیست و شش هجری، نه تمامی، بلکه اغلب وكلا و مبعوثین و معدودی از نطّاقین و وعّاظ و

^{##} اصل: می‌خواهم.

^{##} اصل: شنبه. ر.ک. توضیح ۲۴.

روزنامه‌نگاران و جمعی از سایر احرار و حامیان مشروطه و مجلس، از اول روز، در بهارستان جمع و حاضر و منتظر سایرین بودند که مشغول کنکاش و تدابیر لازمه بوده باشند.

اوایل طلوع آفتاب^(۲۵) به یک ناگاه، علی‌الغفلة، اردوی جسیم از باغ شاه حرکت کرده، سواره و پیاده و قزاق‌خانه و سواران کیشک‌خانه و سایر سواران و افواج سیلاخوری و غیره و آلود^(۲۶) و اشرار شهر که از پیش، آنها را تفنگ و فشنگ داده، مسلح و مسبوق کرده بودند، با توپخانه و قورخانه و با تمامی لوازمات جنگ و خونریزی رو به طرف شهر نهاده، یورش به سمت بهارستان بردند و فوراً به دهنه خیابانها و معبرها توپها کشیده، علی‌الاتصال پنبه (یعنی بدون گلوله) خالی می‌کردند که کسی نتواند به سمت بهارستان رفته و در مدرسه سپهسالار و بهارستان جمع شده، سنگربندی نمایند و از هر طرف که ممکن بود و گلوله می‌گرفت، توپهای شراپنیل^(۲۷) و غیره به مدرسه و بهارستان خالی می‌کردند. «مکان آذربایجان»^(۲۸) مقابل عمارت ظل‌السلطان بوده که معبر قشون است. ولی در انجمن، بیشتر از ده دوازده نفر ترک حاضر نبودند. پشت بام انجمن را سنگر کرده، با اردو جنگیده، تمام، چهار ساعت جلو توپخانه را نگاه داشته، معطل کردند تا اینکه فشنگهای آن عدهٔ قلیل تمام شده، ناچار از پشت بامها راه جسته، گریخته، جان به سلامت بردند. از طرف آذربایجانیها نه کسی مقتول شد و نه مجروح. اما از طرف دولتیان جمعی سواره و سرباز و توپچی و چند رأس اسب از توپخانه کشته شد.

پس از آنکه از طرف انجمن، مدافع و مانعی نشد، نفس لشکریان باز شده، با فرماندهی «لیاخوف» بولکونوک^(۲۹) روس که سابق در این کتاب معرفی شده، از چند طرف با توپ و تفنگ، مدرسه و بهارستان را به توپ بستند. جماعتی که در

بهارستان و جمع قلیلی از ملّیون* و طلاب که در مدرسه بودند، فوراً متفرق گشتند. وکلا و معدودی از احرار و علما که در دارالشورا جمع بودند رو به فرار گذاشته، از طرق نامعلوم و بیراهه خودشان را به باغ رسانیدند. قزاق‌ها آنها را دنبال کرده، داخل باغ شده، بعد از ستیز و آویز، اکثر آنها را دستگیر و اسیر نموده و به افتضاح، کشان کشان، به باغ شاه بردند. چند نفر از وکلا خودشان را در جاهائی که گمان نمی‌رفت، از جوی آب و علف‌زار و جاهای گود پنهان کرده، نفس دزدیده، تا شب بدون حرکت «کالمیت فی یدی الغّسال»^(۳۰) مانده و شب به ارائه و اعانت بعضی از غیرتمندان، از آنجا خارج شده و با تبدیل زی و لباس و با دستیاری چند نفر [از] ارامنه، خودشان را سلامت به سفارتخانه‌های دول خارجه رساندند.

هنگامی که قزاق‌ها فراریان را در باغ دنبال کرده، مشغول بگیر و ببند بودند، حاجی میرزا ابراهیم، وکیل آذربایجان با گلوله تفنگ قزاقان مقتول شد. سایرین را گرفته، به باغ شاه بردند که از جمله آنها [بودند]: آقاسید عبدالله مجتهد بهبهانی و آقاسید محمد طباطبائی و شیخ‌الرئیس و ملک‌المتکلمین [و] قاضی وزارت عدلیه حاجی میرزا یحیی [و] امام جمعه خوی و مستشارالدوله وکیلان آذربایجان و جهانگیرخان مدیر جریده صوراسرافیل و مدیر جریده روح‌القدس و حاجی محمدتقی بنکدار وکیل دارالشورا. ملک‌المتکلمین و جهانگیرخان را فوراً به بدترین وضعی کشتند و قاضی را مسموم نمودند. آقاسید عبدالله را تحت‌الحفظ با سواران امیربهادر به طرف کرمانشاه و عربستان^(۳۱) فرستادند. آقاسید محمد طباطبائی و امام جمعه خوی را از مشروطه‌خواهی توبه داده، مخیر کردند که در طهران بمانند یا اینکه به طرف خراسان، شاهد مقدسه عراق بروند و مابقی را با سلاسل و اغلال

محبوس داشته، آنها را از شرب آب صاف و سرد منع کردند. بیچاره‌ها از آب کثیف حوض رفع تشنگی می‌کردند و هر روز یک پارچه نان با یک عدد خیار به آنها سدّ رمق و قوت لایموت داده و شب‌ها کتک‌کاری و ظلم‌ها و بد ادائیه‌ها و حرکات غدارانه و بی‌رحمانه با آنها می‌نمودند (ص ۲۰۲ - ۲۰۴).

عجولی و حرکات خنک محمدعلی شاه

بعد از آنکه محمدعلی شاه فاتح و غالب شده و به اسب مراد سوار شد، هر چه در دل آرزو داشت و آنچه بغض و کین و لجاجت با ملت در خاطر او بود، حوصله و صبر نکرده و به فردا نگذاشته، در عصر همان روز که کار تمام و دست از قتال و خونریزی و نهب و غارت بازداشت، برداشته تلگرافاً حکم داد که مقتدر نظام و صنیع حضرت و چند نفر دیگر را که به جرم قتل فریدون زردشتی و غیره از گناهان و دیگر، بعد از استنطاق و ثبوت و فتوای حاکم شرع به وعده ده سال، در قلعه کلات حبس کرده بودند، آنها را خلاص و آزاد نمایند. (محض) لجاجت با ملت و رغم آنف^{۳۳} مشروطه‌خواهان خبر داد و در ورود آنها به هر شهری که در عرض راه مابین خراسان و طهران است، استقبال و پذیرائی کرده، تشریفات و احترامات بجای آورند و در ورود آنها به طهران در کوچه‌ها طاق‌ها بسته، با گل و چراغ زینت دادند و آن روز مجلل السلطان در باغ شاه، به نام و افتخار آنها ضیافت کرده، اطعمه و شربت شیرین داد و آنها وارد شده، یک سر به باغ شاه رفته، در حضور شاه مورد التفات و مراحم ملوکانه شدند.

ایضاً در عصر همان روز، حاجی سید محمد یزدی و شیخ محمود ورامینی را که

۳۳ اصل: عنف. ر.ک. توضیح ۳۲.

به جرم تقصیرها حبس و زنجیر کرده بودند، شاه فرستاد زنجیر آنها را برداشته، با کالسکه شاهی نشانده، به باغ بردند. مورد نوازش و التفات شدند و به شیخ محمود انگشتر و عصا مرحمت شد.

متوکی باشی قم که از طراز اول مستبدین و مخّل آسایش بود [و] معزول داشته بودند، برای او عصای مرصع فرستاده، بدو متوکی باشی کردند.

بلدیۀ طهران مبلغ هشتصد تومان مایه گذاشته، در آجرهای کاشی کار، نمره نوشته، به در خانه‌ها نصب کرده بودند. تبر و کلنگ برداشته آنها را کنده و خورد و درهم کردند. مطبعه‌ها و اداره‌های روزنامه‌ها را تاراج و خراب کردند. چراغ برق بزرگ که در جلو خان بهارستان بود، آن را از آنجا کنده، در جلوی شمس‌العماره نصب نمودند. در جبهه^{۳۳} دروازه بهارستان با خط جلی با طلا و لاجورد، (عدل مظفر) که ماده تاریخ مشروطه است نوشته بودند، با گلوله تفنگ به تمامه خراب و عدم نشده بود، نردبان گذاشته آن را کاملاً از آنجا کنده و نابود کردند. چند نفر از تجار کمپانی^(۳۳) شده، به کاشان و اصفهان و یزد و کرمان سفارشها و طرحها داده، اقمشه و منسوجات آورده و رونق و رواج می دادند. از جمله، از کاشان چند عدد صندلی بسیار ممتاز که به کار اروپائیان مزیت و برتری داشت و در تکیه گاه «زنده باد مشروطه» منبت کاری کرده بودند، ضبط کردند و قدغن نمودند که منسوجات وطنی نفروشدند. به جهت اینکه آنها نتایج و زاده افکار عالم مشروطه است. از مذاکرات قواعد مشروطه یکی این بود که مناصب و القاب موروثی و تعارفی نباشد. نباید پسران نابالغ را منصب سرتیپی و سرهنگی داد و هر بی شرف و نالایق را سزاوار نیست منصب و لقب سرداری و امیرتومانی داد. بلکه هر کس را لقب و نشان و

مأموریت، باید در خور قابلیت و لیاقت و خدمتگزاری او داده شود. اما شاه که کارهای استبداد را به دست گرفت، از روی لجاج و عناد، هر آنچه در عالم مشروطیت حرام و گناه بود، آنها را حلال و مباح و هر آنچه را که مباح و ممدوح بود، حرام و متروک می‌داشت. از جمله، در ظرف یک هفته قریب به سی چهل نفر پسران آمرّد را سرداری و امیرتومانی داده، امیران و سرداران مصنوعی و نوظهور به عمل آمد و بعضی حکام را بلاجهت معزول و بعضی بیکاران و نالایقان را حکومت و مأموریت داد. از جمله مجلل السلطان را نیز لقب سرداری داد. اگر چه سایر سرداران حاضر از مجلل السلطان اعلیٰ و اشرف نبودند، مع هذا سردار بودن او بس که بی‌مزه بود، عظم^(۳۴) سرداریت را برده و برای سایر سرداران توهین می‌شد. در آن باب، شاه را پروتست کردند و سرداری او را قبول نکرده، عرض کردند اگر او هم سردار باشد، عزت و شرافتی نمی‌ماند. در این صورت، ماکلاً استعفا می‌دهیم. چون شاه از بعضی از آن سردارهای مصنوعی خلق الساعه رشوت گرفته بود، مسئول آنها را به اجابت مقرون داشته، در آن باب اصرار نکرد و مجلل السلطان از آن لقب محروم ماند (ص ۲۰۴ - ۲۰۶).

سبک مغزی و نوکیسگی محمدعلی شاه

شاه این غلبه بر ملت را که علی الغنله با آن اردوی جسیم و تدارکات کافی به شهر ریخته، صید حرم نموده، مرغ خانگی شکار کرده، بر ملت غالب آمده [بود]، این را اهمیت فوق العاده داده، برای خود هنر و شجاعت دانسته، از شادی در پیراهن خود نگنجیده، فرمود بعد از این، باغ را باغ شاه نگفته، «باغ فتح» بگویند و مدالهای سیم و زر در ضرابخانه سکه کرده، به فاتحین که به مدرسه و بهارستان

خالی که در آن جاها، جنبنده [ای] و متنفسی نبود توپ بسته خراب کرده‌اند، مرحمت نمود. به قزاقها و غیره که با سلاح و تفنگ در باغ به سر علما و وکلای بی‌سلاح ریخته، آنها را گرفته‌اند، نشانها و جایزه‌ها داد، آفرین گفت.

آن روزها، شاه را پسری متولد شد. گفت به مناسبت اینکه امروزها فتح کرده‌ایم، نام این مولود را ابوالفتح گذارید. فرمود از آن روز که به این باغ آمده‌ایم فتوحات کرده‌ایم. یعنی با قشون زیاد و توپخانه و تمامی قوای دولتی غفلتاً هجوم کرده، در توی کوچه با ملت و رعیت جنگ کرده، غلبه نموده‌ام و به مدرسه و بهارستان که کسی آنجا وجود نداشته، توپ و تفنگ بسته خراب کرده، یک اردوی بزرگ، چهار ساعت تمام با دوازده نفر آذربایجانی جنگ کرده، تلفات داده‌ام. آخر فشنگ آنها تمام شده، سلامت بدون آسیب از میان در رفته‌اند. خلاصه، اینها را وَقْع عظیم گذاشته، مقابل فتح قلعه «سواستوپول»^{*} و یورت آرتور^{***} دانسته، فرمود چون این فتوحات را که در بودن این باغ کردیم مسکن ما به امنیت و سکون شد، من بعد به عمارت شهری نرفته و در صیف و شتا، علی‌الدوام اقامت من در اینجا خواهد شد. لهذا حکم داد که به ابنیه و عمارات باغ افزوده، به قدر لیاقت و کفاف، دیوانخانه و حرم‌خانه بسازند؛ در حالتی که ناظر برای خرج یومیه معطل بود. با چه زحمتهای و بذلتها، الی دویست هزار تومان به آن ابنیه خرج شد. هنوز مرتبه تحتانی تمام نشده، به قدر دو سه ذرع^{***} بلند نشده بود، مصداق قول شیخ سعدی به ظهور آمد که گفته:

* اصل : سواستوپول. ر.ک. توضیح ۳۵.

** اصل چنین است.

*** اصل : ذرع.

هر که آمد عمارتی نو ساخت رفت [و] منزل به دیگری پرداخت^(۳۶) به یک دفعه، مخالفت تبریزیان به میان آمده، افسردگی به بار آورده، آن عمارت و ابنیه جدید الاحداث با همان حالت نیمه کاری ناقص ماند.

حال اگر بخواهند آنها را تمام کنند، سیصد هزار تومان وجه می خواهد. اولاً با این بی بولی و نقصان بودجه مالیات، آن وجه را از کجا فراهم آورند؛ ثانیاً اینکه با وجود عمارات متعدد سلطنتی که در شهر و شمیرانات هست، وجهاً من الوجوه احتیاج به باغ شاه و عمارت آنجا ندارد. بلی، برای بوم ها نعمت غیر مترقبه بوده، جغدان را جای بد نیست (ص ۲۰۶ - ۲۰۷).

بی ناموسی و بی غیرتی محمد علی شاه

برای قزاقها و فوج سیلاخوری شکار داده، چند خانه شمرده بود که آنها را غارت کنند و هر چه غارت کنند مال خودشان^{*} باشد. پس در آن روز، خانه ظل السلطان و همشیره او بانو عظمی را و خانه ظهیرالدوله و وزیر اکرم میرزا صالح خان تبریزی را و خانه حاجی میرزا رضاخان، منشی سفارت آلمان و چند باب خانه دیگر را خراب و تاراج کردند. بانوی عظمی و زوجه ظهیرالدوله، هر دو عمه محمد علی شاه هستند. سربازها که تمامی موجودات آن خانه ها را غارت کرده بودند، زیر جامه ها و نیم تنه ها و سایر البسه آنها را در کوچه ها و معبرها بدست گرفته، فروخته و حراج می کردند. بعضی اسباب و البسه زنانه خانمها در میان مردان و اجامر و اوباش دست به دست می گردید و لطیفه ها می گفتند (ص ۲۰۷ - ۲۰۸).

بی‌دینی و زندقه و الحاد محمدعلی شاه

آیات و سُورِ قرآن در هر چیز نوشته شود، آن قرآن است. خواه در سنگ و تخته و در و دیوار نوشته شود یا در پوست و کاغذ یا در آجر کاشی محرر شود. واجب و منحصر نیست که مخصوصاً در کاغذ محرر شده و مجلد باشد. تورات که به حضرت موسی نازل شد عبارت بود از الواح سنگ. به هر حال، در هر حال، احترام قرآن بر مسلمین واجب است، «لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ»^(۳۷). توپهای شراپنل که به جهت بهارستان و تخریب خانه خدا خالی می‌کردند، گلوله آنها در مدرسه به آن آیات و سور قرآن که در بغله گنبد و دورگلدسته‌ها در آجرهای کاشی کار با خط ثلث مرقوم بود برخورد، درهم شکسته، به زمین می‌ریخت. گلوله به سوره قدر رسیده، آیات شکسته به اطراف پراکنده می‌شد. بدتر از همه، مجلس شورا و تمامی اطافها و رواقها را که تاراج کردند، دفترخانه دارالشورا را آتش زدند و از قضا در آنجا سه جلد قرآن بود. گویا همان قرآن‌ها بود که شاه و وزرا و وکلا و سایر طبقات به آنها قسم یاد کرده و عهد و میثاق خود را نوشته و مهر [و] امضا کرده بودند. همان قرآن‌ها نیز آتش گرفته، سوختند. محمدعلی شاه که سه مرتبه به قرآن قسم خورد به مشروطه خیانت نکند، اما نقض عهد کرده و به قرآن فاحشاً بل افحش بی‌اعتنائی و بی‌احترامی کرد، بس نبود قدر* آخر آنها را سوزاند.

قطعه

قران تباه گشت و مساجد خراب شد گنبد شکست یافت و بلرزد پایه‌اش
نبود عجب که توپ به مسجد زنند و تیر نمرود بر خدا زد و شه زد به خانه‌اش

ایضاً

مسجد خراب گشت، به قرآن زدند تیر اسلام زیرپا شد و بشکست پایه‌اش
عثمان اگر بسوخت کلام خدای را شه تیر زد به سوره قدر و به آیه‌اش
این نابکار به مسند شاهی چرا نشست کوتاه باد از سر ایران سایه‌اش

از جمله قبایح و اعمال اینک، از روی لجاج محض [و] عناد ملت و مشروطه‌خواهان، قبر سید احمد^(۳۸) را که در آغاز بلوا با تیر استبداد عین‌الدوله مقتول و در مسجد جامع مدفون بود، نبش کرده، بیرونش کردند و قبر عباس آقا قاتل میرزا علی اصغر خان امین‌السلطان را که نیز در قبرستان بیرون [شهر] بود، نبش و خراب و عدم و نابود کردند.

علی‌رغم وکلا [ی] دارالشورا، چند دسته الاغ آورده، در صحن بهارستان ول* کردند و گروه قزاق را به جهت اینکه اهالی احرار در مدرسه جمع نشده و آنجا را که جای محکم و قلعه مانند است سنگر نمایند، در مدرسه جای دادند.

آن قزاقها را که ترک عادت موجب مرض بود و به حسب عادت مقرر خودشان، شبها فاحشه‌ها آورده، در آن حجرات که تدریس علوم دینی می‌شد نشاندند و در صحن مدرسه کنار حوض که منبر گذاشته، ذکر مسائل دینی و نشر فضایل و مصائب آل رسول‌الله می‌شد و موعظه و امر به معروف و نهی از منکر می‌نمودند، شبها قزاقها، همانجاها را فرش انداخته، مجلس شرب آراسته ترتیب داده باده‌نوشی می‌نمودند. از ثقات نقل کردند که در حالت مستی، جامهای شراب به سلامتی

شیخ فضل الله نوشیده، هورا کشیده، او را دعا می کردند. خلاصه آنچه بی احترامی بود، در حق کلام خدا و خانه خدا کرده و مانند چنگیزیان در مسجد اسب نیز بستند (ص ۲۰۸ - ۲۱۰).

کمّ و کیف تخریب و تاراج دارالشورا

مدرسه و عمارت بهارستان که هر دو از اعظم و ارفع ترین بناهای ایران و حاصل اندوخته و نتیجه عمر حاجی میرزا حسین خان سپهسالار قزوینی مرحوم است، کرامتی در آن باب از بانی آن به ظهور آمده. اجمالش این است که در ایام بنای آن عمارت، ظل السلطان به سپهسالار گفته بود: «تو که اولاد و اعقاب نداری، بی ورثه و اولاد هستی، چه ضرور عمارتی به این تکلف و عظمت ساخته باشی [؟]». در جواب گفته بود: «با چشم خود می بینم اینجا پارلمان ایران خواهد شد».

مع القصة، عمارت بهارستان بسیار عالی است و تمامی اطاقها با فرش های گرانبها مفروش و با پرده های زرنگار مستور و مملو بود با چراغهای گوناگون از چلچراغ و جار و دیوارکوب و لاله، و دیوار مزین بود با تصاویر و تابلوهای مرغوب و آئینه های بزرگ و کوچک، و از هر قسم لوازمات و مبل پُر بود. عمارتی با آن عظمت را چنان خراب و ویران کردند که در آخر فقط اصلاح و مرمت کاری آن را متجاوز از سی هزار تومان پول مصرف شد.

در و پنجره ها و تیر سقفها را کنده، بردند. چراغها و آلات بلور و چینی را بردند یا شکستند. به خاطر پارچه آهنی که برای چراغ و غیره در دیوارها بود، دو سه ذرع^{۱۱}

^{۱۱} اصل: زرع.

دیوار را شکافته، خراب کرده، آن میخ و آهن را نیز بردند. بعضی سنگهای منقور و منبت‌کار را نیز بردند. گُل و ریاحین را نیز از باغچه‌ها کردند (ص ۲۱۰).

از آب هم مضایقه کردند کوفیان

باغ بهارستان چند ساعت آب ملکی داشت که مقررأ هر هفته، درختها و گلها مشروب و سیرآب می‌شدند. آن آب را در بیرون به دیگران فروخته، مداخل کرده، باغچه‌ها و درختها را از تشنگی سوزاندند.

گبر این ستم کند؟ نه، [یهود و] مجوس؟ نه هندو؟ نه، بت‌پرست؟ نه، فریاد ازین جفا^(۳۹)

چنانکه اشاره رفت، همان روز خانه‌های چند نفر را نیز به حکم و تلقین شاه، توپ بسته، خراب و هر چه بود، تاراج کردند. برای اشخاص مقتدر با ثروت تدارک عوض آنها ممکن است، اما در خانه ظل‌السلطان و ظهیرالدوله، اشیاء گرانبهای نادرالوجود منحصر به فرد و عتیقه بود که عوض آنها غیرممکن است. از قبیل نسخه کتابها با خط خوشنویسان عالم و قطعه‌ها از خوشنویسان و خطاطین و تصاویر غریبه، از قدیم و جدید و قباله و فرامین و صنعت بعضی اوستادها که همه منحصر به فرد بودند، تماماً تار و مار گشت. ظهیرالدوله که خود مرد [ی] فاضل و عارف و عالم است، کتابخانه جسیمی داشت که پر از نسخه‌های قلمی و چاپی بود و چه قدر مرقعهای گرانبها از خط خطاطین و خوشنویسان قدما و معاصرین بود و چه آلبوم‌ها بود محتوی بر صور و اشکال عجیب و غریب [که] تماماً از بین رفته، به ثمن بخش فروش [رفت] و به دست نااهلان و سربازان افتاد. در سر یک قطعه قالی^{۴۰} نه ذرعی^{*} اعلی، ما بین سربازها نزاع افتاد. آن را با قمه بریده و سه پارچه کرده، مابین خود

* اصل: زرعی.

قسمت کردند. نیم تنه ترمه زنانه و فرش دو ذرعی^{۳۳} پشمی یا ابریشمی را هر دانه اش را به پنج تومان می فروختند. مؤلف را تعجب از اهل طهران شد. قزاقها و سربازها آن اموال سهویه را در روز روشن در ملاء عام، در کوچه و بازار آشکار و برملا می فروختند و مردمان بی شرف به آنها مشتری شده، دانسته و فهمیده، در منظر عموم ناس با کمال بی شرمی خریده، می گفتند بحمدالله عجب ارزان خریدم (ص ۲۱۰ - ۲۱۱).

گزارشات طهران و وقایع باغ شاه در استبداد صغیر و انقلاب تبریز و سایر بلاد چنانکه در این کتاب مکرر گفته ایم، بعد از آنکه استبداد قوت گرفت، هر آن آرزو و خیالی که در قلب شاه بود، از هر قسم جور و اعتساف و ظلم و بی حسابی و لجاجت و انتقام در حق رعایای بی چاره به عمل آورد (ص ۲۷۷).

[منتخبات از]
تاریخ مشروطه ایران
[دفتر دوم]

محمد آقا ایروانی

محمدآقا ابروانی، مرد مطلع و آزادیخواهی بود. آقای تقی‌زاده او را دیده بودند و یک بار هم آن مرد معمر محترم به دیدن تقی‌زاده جوان آمده و نوکر تقی‌زاده او را راه نداده بود؛ که ابروانی رنجیده و گله‌مند شد و تقی‌زاده به دیدارش رفته، معذرت خواست. محمدآقا ابروانی در بعضی جراید مثل اختر و ناصری و ندای وطن هم مقالاتی می‌نوشته.

[عبدالحسین زرین‌کوب]

[فروردین ۱۳۴۱]

مظفرالدین شاه شوقش به آن کار از ناصرالدین شاه بیشتر بود. با زحمات و مخارج زیاد، قدری از حیوانات غریبه آسیا و افریقا و اروپا [را] جمع کرد. آنها را پرستار و مأمور داشته و وظیفه گوشت و خوراک بر آنها مقرر بود. در اواخر سلطنت مظفرالدین شاه که دولت بسیار بی پول و دست تنگ* بود، مواجب و مستمری اکثر طبقات نوکر و غیره نرسیده، معوق ماند. شیربانان و پرستاران آن حیوانات بی زبان به محمدعلی شاه عارض شده، گفتند که دو سال است حقوق ما نرسیده و خوراک حیوانات نیز نرسیده. لابداً قرض کرده، به طوری خوراک آنها را رسانده ایم. اما امروزها دیگر طاقت ما طاق شده و عجز به هم رسانده ایم. لامحاله جای معاش و خوراک این حیوانات بی زبان را معین فرمایید. در جواب گفت من پول ندارم و وحش و طيور هم نمی خواهم. آنها را فروخته، از وجه آن حقوق خودتان را بردارید. گفتند حیوانات وحشی متاعی نیست که به معرض فروش گذاشته شود. کی به آنها مشتری می شود [؟] گفت سردهید بروند صحرا. لامحاله از قید خوراک

* اصل : دست تنگی.

آنها فارغ باشیم.

بعد از آنکه از سلطنت خلع شده، به طرف روسیه رفتنی شد، تمامی هم و غمش و حواسش در سر این جمع بود که زمانه* سلطنت ولو اقسام فرش [و] مسینه آلات مطبخ خانه باشد بفروشد، نقد کرده، با خود ببرد. خود مؤلف در زرگنده بودم. چند صندوق اسباب طلا و نقره به معرض فروش گذاشته، آلات و ادواتی نفیس، و هر یکی کار یک استاد ماهر و هدیه یک امیر و وزیر و متاع یک ولایت بود که خیلی وقتها در آن به خرج آورده بودند. از روی تزویر گفتند اینها به شاه دخل ندارد، جهاز ملکه دختر نائب السلطنه است. اجمالاً آنگونه اسباب و ادوات گران بهاء و نفیس را زرگران یهودی به قیمت طلا و نقره عادی می خریدند. در صورتی که یک پسرش شاه و دیگری ولیعهد است، روانمی دانست که از آن ظروف و آن اشیاء در تصرف و اختیار آنها باشد. جواهرات خزینه را فروخت. کتابخانه دولتی را فروخت. در مخزن از صد سال به این طرف هر چه مهمات و ضروریات قشون** کشی بود، به بهانه اینکه آنها از باب افتاده، جاروب کشیده، فروخت. وجه آنها به چه و به کجا مصرف شد [؟] برای جنگ خانه به قشون* و فشنگ و باروت مصرف شد که برون تبریز را زیر و زبر و اهل آن را قتل عام کنند. «ذَلِكَ هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِينُ».^(۴۰)

اجمالاً محمد علی میرزا بسیار ظالم و سفاک و بی رحم و خونریز بود. جای تعجب است، به قرآن معتقد بود. روزی در صندلی نشسته بود، قرآن می خواند. قرآن از دستش به زمین افتاد. چندین بار آن را بوسیده، به چشم گذاشت. اوقاتش تلخ گشت که چرا چنین واقع شد. اما سه مرتبه به قرآن قسم خورده، در هر سه،

* اصل به همین صورت است.

** اصل : قشون.

بی‌اعتنائی و بی‌احترامی و تخلف کرد و سبب شد چند جلد قرآن در دفترخانه دارالشورا آتش گرفته، سوخت و مدرسه سپهسالار را که در و دیوار [آن] تماماً در آجرهای کاشی، سوره‌های قرآن بود به توپ بسته، خورد و درهم شکسته، به زمین ریخت.

اظهار اخلاص به حضرت سیدالشهداء علیه آلاف التحية والثناء* می‌نمود. خود به شخصه شب تاسوعا در چهل منبر شمع روشن می‌کرد. یوم عاشورا قمه به سرش زده، خون جاری می‌ساخت. اما در انقلاب تبریز، در دهه عاشورا به عین‌الدوله حکم اکید داد که کار تبریزیان [را] زودتر تمام نماید و آنها را به زودی قتل عام کند. چنانکه دیدید در دهه عاشورا چند مرتبه جنگ بزرگ مابین تبریزیان [و] دولتیان اتفاق افتاد. مخفی نماند که [اگر] در ایران اصلاً اوضاع و حکایات مشروطه نبود، باز تبریزیان او را به سلطنت قبول نکرده و گردن به تبعیت و اطاعت او نمی‌گذاشتند. چون او در تبریز متولد [شد] و در دست و مد نظر تبریزیان نشو و نما یافته، بزرگ شد، اخلاق ذمیمه و اطوار نکوهیده و افعال قبیحه او را یک یک مشاهده کرده، سنجیدند که وجهاً من الوجوه در او وظایف و شئون سلطنت [وجود] ندارد. ننگ داشتند که رعیت و مطیع و تابع چنان کسی، ناقص و ظالم و رذیل الطبع و ننگ سلاطین ایران، بوده باشند. اگر چنانکه بساط مشروطه بازی در میان نبود، به بهانه و وسایل دیگر [او را] یا به سلطنت قبول نکرده، یا خلع و تلفش می‌نمودند (ص ۲۸۹ - ۲۹۰).

حواشی کتاب ایروانی

— روایت است که امین السلطان میرزا علی اصغر خان که مغضوباً و منفوراً از ایران مفارقت کرده، در بلاد خارجه ویلان و سرگردان بود، آن روزها به یکی از رؤسای روحانیون طهران، محرمانه کاغذی نوشته و مبلغ معتنا بهی رسانده و ایضاً مبلغی بعد از انجام عمل وعده کرده بود که اسباب چینی کرده، عین الدوله را از میان برداشته، امین السلطان را خواستگار شده، به طهران بیاورند (ص ۳۱).

— عباس آقا، پسر حاجی محمد آقای آذربایجانی است. جوانی بود تقریباً بیست و پنج ساله. در طهران در حوالی امامزاده زید دکان صرافى داشت. جوانی^۳ ساکت و صامت بوده، شوق و شغف زیاد به روزنامه خواندن داشت. قیافه و حرکات و سکناتش هیچ حکایت نمى کرد که عامل و آبخور اعمال باشد. در انجمن آذربایجان طهران عضویت داشت، اما داخل مذاکره و مصدرکاری نمى شد. ساکت و صامت، داخل و خارج مى شد. آنکه از جیبش درآوردند، یک قطعه بلیط انجمن آذربایجان بود به نمره ۴۱ و چهار عدد کپسول استرکنین، و مقداری سنگ جهنم در گوشه شال او بود و در تازگی عکس خود را انداخته بود. او را در قبرستان جدید بیرون شهر در سمت جنوب دفن کردند (ص ۱۰۱).

— مدفن عباس آقا در سمت جنوب شهر طهران بیرون دروازه خانى آباد، در فضای بزرگی است که تازه آنجا را قبرستان کرده‌اند. یعنی در سال وى‌ای آخر، مختار السلطنه آنجا را قبرستان ساخت (ص ۱۰۴).

— شاه علاءالدوله را کتک زد و معین الدوله و ناصرالملک را مغضوب و مقهور کرده، حکم داد ناصرالملک را خفه کنند. چیزی نمانده بود که کار از کار بگذرد.

سفیر روس به او شفاعت کرده، مستخلص نمود. به فرنگستان رفتند و الآن بالفعل ناصرالملک و جمعی از رجال دولت، از ایران نفرت داشته، در فرنگستان بسر می‌برند (ص ۱۱۲).

— امیربهادر، حسین پاشا خان است. از آنجا که برعکس نهند نام زنگی کافور، بسیار جبون و مهمل و قایل به موهومات بوده و دو شاهکار دارد. یکی اینکه خود را از اخلاقی کیشان حضرت سیدالشهداء دانسته، به روضه خوانی و تعزیه داری آن حضرت اهمیت داده، اقدامات خوب و خرجهای گزاف می‌کند. چنانکه حسینیه او در طهران و تعزیه داریش، مشهور خاص و عام است. اما چه تعزیه و چه خرج‌گزاری!! از خون دل ضعیفان و بیچارگان و اخذ رشوت و جریمه از این و آن و خیانت به شاه و خزینه و وجه استقراض از روس. از این پولها خرج تعزیه داری ربائی می‌کند که هرگز روح حضرت سیدالشهداء علیه التَّحیَّة و الثَّناء راضی به این عوالم نیست.

دوم این است که خود را حارس و نگهبان سلاطین قاجار به خرج داده، حافظ به مصنوعی وجود شاه قرار می‌دهد. گویا این پهلوان و بهادر جنگ، آنی غفلت می‌کرد، وجود مظفرالدین شاه در معرض خطر بود. هکذا آن نیرنگ و افسونها را به نظر و خرج محمدعلی شاه حاضر هم می‌دهد.

اصل حسین پاشا یعنی اجدادش از مردم قراباغ قفقازیه است. چون مردمان شریر و نادرست بودند، آقامحمدخان قاجار چند خانوار از آنها را از قراباغ کوچانیده، جماعت آنها را متفرق ساخته، در قراباغ آذربایجان برای ایشان، جای سکنی داد. در ثانی قراردادگی شدند. پسر محمدصادق آجودان‌باشی است. محمدصادق خان که در تبریز وفات کرد، به اهل آذربایجان قرض جای خالی داشت. چون از مریدان و اخلاقی کیشان حاجی میرزا جواد مجتهد تبریزی بودند،

معظم‌له حمایت و جانبداری کرده، قروض آن را از طلبکاران تخفیف گرفته و ادا و تصفیه نمود. بعد از وفات ناصرالدین شاه، امیربهادر در رکاب مظفرالدین شاه به طهران آمد. این طفل یک ساله، ره صد ساله را طی کرده، در ظرف چهار پنج سال، صاحب کرورها دارائی و ثروت شده، به هر چیز دست انداخته و به هر کار مداخله کرده، در دوره استبداد و عنفت^{*} و عجز مظفرالدین شاه، کردند آن عملها را که گوش از استماع آنها امتناع دارد. به خزینه جاروب کشیدند، املاک خالصه‌جات را مفت یا به ثمن بخش و دراهم معدود تصاحب کردند. وجه استقراض روس را به قسمت و غرما گذاشته، اجمالاً این امیربهادر و پهلوان پنبه مصنوعی، هم رئیس کشکخانه است و سوارهای کشکخانه یعنی مداخل آن سپرده به اوست، و هم سه چهار فوج سرباز را سردار و فرمانفرما است، و هم وزیر دربار است و هم سپهسالار، هم وزیر همه چیز خود. سواد سطحی دارد. تقریباً بی سواد و بی اطلاع و کهنه پرست و عوام و ابله و قائل به موهومات و شقی [و] خودپسند و عنود و بی رحم و خائن است. در آغاز کار که حضرات در عهد صدارت عین‌الدوله و اواخر سلطنت مظفرالدین شاه در شاهزاده عبدالعظیم متحصن شده، از ظلم درباریان شکایت و درخواست عدالتخانه نمودند، امیربهادر خان به آن بقعه متبرکه رفته و متحصنین را تهدید کرده و صریحاً گفت من به شما نصیحت می‌کنم متفرق شده، پی کسب و کار خود بروید. من نوکر و نمک پرورده شاهم، و الآن اگر حکم کند که اینجا را به توپ بسته، خراب کنم، هر آینه بی درنگ اطاعت کرده، شما را به هلاکت رسانیده و از خرابی این بارگاه اندیشه نخواهم داشت. بعد از آنکه ملت به قدر بیست هزار نفر در سفارتخانه انگلیس جمع و کارشان قوت گرفت، از روی شماتت به امیربهادر سفارش کردند که

* اصل : عنفت.

اکنون ما در اینجا جمع شده، بالاتر و علاوه‌تر از آنها در زاویه حضرت عبدالعظیم می‌گفتیم می‌گوییم. اگر هنر داری بیا، توپ و تفنگ لاف است، یک سنگ کوچکی و یک عدد طَراقه به جمع ما بپنداز؛ و روزی گفت اگر چنانچه شاه دوباره مشروطه بدهد، من از خدمات چندین ساله خودم و پدرم صرف نظر کرده، عاقی شده، به هر قسم که می‌دانم و می‌توانم، نخواهم گذاشت که این امر صورت بگیرد. اجمالاً امرا و اعیان و سایرین الی بیست هزار نفر در خانه عضدالملک که جمع شده، تبعید چند نفر را از دربار سلطنت خواستند، سرسلسله و اصل و مقصود، همین امیربهادر جنگ بود. شاه از دروغ و بنا بر مصلحت آن روز، آنها را معزول و مطرود کرده، امیربهادر از روی حيله رفته، در سفارتخانه روس متحصن شد.

بعد از آنکه شاه، مجلس را به توپ بسته، خراب کرده، به ملت و مشروطه‌خواهان غالب آمد، امیربهادر [را] مورد التفات خود داشته، حميله^(۴۱) مرصع داده اختیار قشون* را با لقب سپهسالاری به او داد. چه تفرعن‌ها کرده و چه شقاوت‌ها به خرج داده، کتاب مفصل می‌خواهد.

در روز خرابی مجلس که جمع کثیری از نطاقین و وکلا و سایر احرار [را] اسیر کرده و در باغ شاه محبوس نموده، در آخر بعضی را آزاد و بعضی را به قتل رسانیده و برخی را با شدیدتر و سخت‌تر طریقی حبس کردند، امیربهادر به آنها شماتت‌ها کرد و سخنان زشت و دلخراش گفت و به فاتحین بهارستان و دستگیرکنندگان احرار از جیب خود انعام‌ها داد و رفته تبریز که حاجی میرزا حسن مجتهد و میرهاشم را تحریک کرده، فرستادند در آنجا الثای نفاق و فتنه و فساد نمایند. ایشان هم به نام انجمن اسلامیة مجمعی ساخته، اسباب فتنه و قتل و غارت را فراهم آورده و در آخر

* اصل : قشون.

با متعاونت سرکردگان و قشون* دولتی با مشروطه خواهان بنای جنگ و زد و خورد گذاشته، امیربهادر به واسطه تلگرافات برای آنها اظهار تقویت کرده و قوت قلب و وعده و نوید می داد.

ایشان یوماً فیوماً^(۴۲) غلبه یا ضعف خود و اسرار وقوعات را رأساً به واسطه امیربهادر اطلاع داده، استمداد و کسب تکلیف می کردند، و در تمام قیام تبریزیان و اظهار شجاعت فوق العاده ستارخان سردار ملی و باقرخان سالار ملی، امیربهادر در باغ شاه از دروغ، اخبارات و تلگرافات مبنی بر ضعف حال احرار تبریز و مقتولی یا معجروچی یا دستگیری سردار و سالار ساخته، نشر می کرد. بعد از آنکه طهران فتح و محمدعلی شاه از سلطنت خلع شد، امیربهادر با شاه در سفارتخانه روس متحصن بود تا با شاه روانه روسیه شد. یعنی نه اینکه در رکاب و معیت شاه باشد، بلکه خود جان از ایران سلامت برده و به اروپا رهسپار شد.

چون خون ناحق پروانه، مانع از افروختن شمع شده، نگذاشت فخرکند، درهای ذلت و فلاکت و ادبار به روی او باز شده، به کلی از مداخل و فواید بازمانده و از هر چیز دستش کوتاه شد.

هر چه در آذربایجان و طهران املاک داشت، طلبکاران او ضبط کردند و هر چه اثاث البیت داشت از فرش و ظرف و اسباب چراغ و رختخواب، «حتی الوتد فی الجدار»^{*} حراج کردند که به طلبکاران او بدهند. اگر کسی بحث کند که او داراست و زیاد داشت، پس چطور شد که تمامی املاک حتی خانه مسکونی و اثاث البیت را طلبکاران تصاحب کردند، جواب این است که او به کلی از ایران مأیوس بود و اموال و مایملکش در معرض تلف بود. آنها را به طلبکاران عرضه

* اصل: فی الوتد فی الجدار.

نموده، نقد و جواهرات را خود برداشت، و دلیل دیگر اینکه از اول بساط مشروطه که استبدادیان را دست از کیف مایشاء^(۴۳) و مدخل کوتاه و بیکار بودند، آن سه سال را به عادت متقدماً مخارج گزاف کرده و در مقابل نتوانسته بود مداخل کند. ضعف بهم رسانده، مقروض شده بود (ص ۱۸۳ - ۱۹۱).

– مختارالدوله ابوتراب خان کاشی، داماد میرزا جعفر طبیب است. از آن ایام که هنوز محمدعلی میرزا ولیعهد نشده بود [در] دربار او بود. بعد از آنکه محمدعلی میرزا ولیعهد، به مرتبه او افزوده، لقب بنان لشکر [و] پس از زمانی لقب بنان السلطنه گی داد، روز به روز او را منظور نظر داشته، ترقی می داد. تا اینکه بعد از جلوس به سلطنت، او را لقب مختارالدوله گی داد و او در نخستین درجه، محرم اسرار شاه بوده و از تمامی عملیه خلوت مقرب تر بود (ص ۱۹۱ و ۱۹۲).

– مجلل السلطان: حسب و نسب او معلوم و معروف نیست. پسر یکی از کلفت های (خادمه) ملکه، دختر کامران میرزا نایب السلطنه است. سالی که مشارالیه را به عقد مزاجت محمدعلی [میرزا] [در] آوردند و از طهران به تبریز می بردند، مادر مجلل السلطان با پسرش در رکاب ملکه به تبریز رفت. مجلل السلطان که کوچک دلبر و خوشگل و ملیح بود، محمدعلی میرزا با او میل معاشقه بهم رساند. دائم به او نقداً و جنساً عطا کرده، برایش بعضی تجملات و اسباب ظاهری فراهم کرده، بعضی کارهای با مداخل [به او] رجوع کرد [و] لقب داد تا اینکه جسته جسته از خواص درگاه و عملیه خلوت و محرم اسرار و چیزهای دیگر شد. در استبداد صغیر، دامن زن فتنه و فساد و در ترویج و استحکام استبداد، مصدر کارها بود و شریک قتل فریدون^(۴۴) گردید (ص ۱۹۲ و ۱۹۳).

– مفاخرالملک : علینقی خان، پسر محمدصادق خان داروغه تبریز است. از مفسدین بنام و در دزدی ید طولای [بی] داشت. بعد از فوت محمدصادق،

مفاخرالملک داروغه تبریز شد. پس از آن، او را به مشاغل و مأموریت‌های دیگر گذاشته و داروغه گئی شهر را به برادر او دادند. خود مفاخرالملک از طراز اول و نمره اول مفسدین عالم و مرد سفاک و بی‌باک ظالم و ستمکار و بی‌رحم و بی‌شرم و شقی بود. هر فتنه و شورش که در تبریز واقع می‌شد، با دست او و محرک و اسباب اجرای او بود.

اجتماع مردم تبریز، بلوا کردن، و زنان به بازارها ریخته، دکانها بستن و به قونسولخانه روس پرسیدن و از قشونان^{*} شکایت کردن که آن واقعه را تبریزیان (فتنه زینب‌پاشا) کرده، تاریخ قرار داده‌اند، با دستیاری مفاخرالملک بود. چند نوبه به اشاره و تحریک حکام تبریز و سایر حسودان، اسباب چینی کردند. اهالی را به آن مقام آوردند که از حاجی میرزا جواد مجتهد شاکی شده و خود او را مانع اکثر کارها دانسته، بلواها و شکایت‌ها نمودند، تا ناصرالدین شاه او را به طهران خواست. تمامی آن حقه‌بازیه‌ها و فسادها با کمک و مساعی مفاخرالملک می‌شد. در تاراج‌خانه نظام‌العلماء و اخوان او و تاراج‌خانه میرزا عبدالرحیم خان قائم مقام بنا به تحریک مغرضین، عمده اسباب هرج و مرج و شورش، همان مفاخرالملک بود. در ایام حکومت حسنعلی خان امیرنظام گروسی او را نفی بلد کردند. رفته مدتی در مشهد مقدس بسر برد. بعد از انفصال امیرنظام، باز به تبریز مراجعت کرد. در ایام ولیعهدی محمدعلی میرزا منظور نظر او شده، مدتی بیگلربیگی تبریز گشت. محمدعلی میرزا به تقاضای آن همه حرص و طمع که به پول داشت، بیگلربیگی گری تبریز را به او داد، به شرطی که هر چه مداخل کرده باشد، بالمناصفه قسمت کنند. مرد به آن ظالمی و سفاکی، به آن استظهار و پشت‌گرمی از ولیعهد، آتشی به تبریزیان زده، هر

کس را شری انداخته و تهمتی بسته، بی‌شرمانه زحمت و اذیت‌ها رسانیده، مداخله‌ها کرده، قسمتی از آن [را] به ولیعهد می‌رسانید. در نظر تبریزیان بسیار مغضوب و منفور بود. در اوایل بلوای تبریزیان درخصوص مشروطه که اهل شهر با ولیعهد مدعی شده، او را در باغ شمال به محاصره انداخته بودند، مفاخرالملک در طرف سلماس بود. چون بسیار محیل و در موارد شورش و فتنه و فساد، کامل و استاد و مصدر کارها می‌شد، ولیعهد او را معجلاً به تبریز خواست که در آن‌گیر و داریاری و کمک کند. [اما] آن وقت به تبریز رسید که ملت غالب و پرزور شده بودند*. از دستش کاری ساخته نشد. در آن اثناء، مظفرالدین شاه، ولیعهد را به طهران خواست، و مفاخرالملک نیز از ملتزمین رکاب بود. خواص و عمله‌جات ولیعهد آن شوق و شغف و آن امیدها و آرزوها که از دوره شاهی ولیعهد داشتند چنان، نشد. [...] از دولت مشروطه و احکام قانون اساسی نمی‌توانستند به قرار سابق دوره استبداد، فعال مایشاء بوده باشند. هر یکی بیکار و معطل و بی‌مداخل به آسوء [احوال] (۴۵) جان می‌گذرانیدند. مفاخرالملک به صرافهای تبریز قرض‌دار بود. یعنی عمارت عالی در تبریز بنا کرده، به آن خرج نموده، به طهران که آمد آن عمارت را طلبکاران او عوض طلب، از او گرفتند و هر چه اثاث‌البیت داشت، آنها را نیز فروخته، قیمت آن را به انتقال اهل و عیال و خانواده خود از تبریز به طهران خرج کردند. به قدر چهل پنجاه تومان از بابت بقیه کرایه چهارپایان به جلودار مقروض بود. مقابل آن مبلغ را با ذلت و زحمت زیاد از یک نفر [از] تجار تبریز گرفته، مهم‌سازی نموده، در استبداد صغیر محمدعلی شاه [او را] معاون وزارت تجارت کرد. عمل تجار را به دست گرفته، با آن استادی و پختگی که [داشت] در اندک

مدت، مداخل زیاد کرده، صاحب ثروت و دارائیت گشته، دو سه ماه بیشتر نبود که در آن مسند نشست، در طهران در خیابان قوام‌الدوله به عمارتی مشتری بود که شانزده هزار تومان قیمت داشت. آن روزها که برای چهل پنجاه [تومان] بقیه وجه کرایه، مقروض و از دادن آن عاجز بود از تاجر قرض می‌خواست، و در همان مجلس که مذاکرهٔ ابتیاع خانهٔ شانزده هزار تومانی می‌شد، خود مؤلف حاضر بودم؛ نه اینکه نقل قول می‌کنم، احتمال صدق و کذب داشته باشد. بالجمله در زمان استبداد صغیر که محمدعلی میرزا و مستبدین، هزاران تدابیر در نسخ و عدم مشروطه می‌نمودند، مفاخرالملک [...] و ورقه نوشت از زبان تجار، مبنی بر اینکه مشروطه به حال مملکت، بد حال دارد، ما مشروطه نمی‌خواهیم. آن ورقه را با قوهٔ جبریه، تهدید و تخویف به مهر و امضا [ی] تجار رساند و در طهران و حضرت عبدالعظیم شریک قتل چند نفر بی‌گناه گردید. بعد از خلع محمدعلی شاه و قوت گرفتن مشروطه، مفاخرالملک متوحش و متواری شد و تاب مقاومت نیاورده، از طهران فرار می‌کرد. به تفصیلی که در جای خود ذکر خواهد شد، در عرض راه او را گرفته به طهران آورده، به قتل رسانیدند (ص ۱۹۳ - ۱۹۸).

— شابشال* : یک نفر روسی یهودی‌الاصل بود. به جهت معلمی لسان روسی به محمدعلی میرزا او را اجیر کرده، به تبریز آوردند. از آنجا که محمدعلی میرزا، به روسها میل و رغبت زیاد داشت [و] روسی دوست بود، آن معلم را التفاتها و نوازشها کرده، او را لقب ادیب‌السلطانی دادند. متعلق به روسها با توسط و یاری او، کارها و تقلبها داشت. روسها نیز به واسطهٔ او با محمدعلی میرزا بعضی کارها اجرا می‌نمودند. [با] مختصر کار، او از معلمی به مدارج عالیه رسیده، او نیز در سلک

* اصل چنین است.

عمله خلوت و محرم اسرار محمدعلی میرزا گردید. از اجتماع مردم در خانه عضدالملک و اسم او را بردن، متوحش شده، به طرف وطن خود بازگشت (ص ۱۹۸ و ۱۹۹).

– ایام بودنِ نایب السلطنه در تبریز، حاجی علی بابا نام که از متشخصین و متمولین تجار محسوب بود، عمارت دو سه مرتبه عالی و با تکلف و اندرون محله نو بر ساخته، با آینه بندی و گچ بری و قالب کاری زینت داده، پنجره های بزرگ و شیشه های الوان به آنها گذاشته و بعضی سلیقه ها به خرج داده، بس که عمارت مزبور جالب انظار و قابل بود، اسباب چینی کرده، برای نایب السلطنه مهمانی کرده، او را به ناهار وعده گرفته بود. نایب السلطنه وارد شده، بعد از تماشا و صرف شیرینی و غذا، حاجی علی بابا، میزبان و صاحب خانه را پانصد اشرفی جریمه کرده، گفته بود یک نفر رعیت که عمارت او با عمارت سلطنتی و حکومتی شهر لاف همسری زده، بلکه برتری داشته، افراط و خلاف ادب است. اکنون آن عمارت با بعض تغییرات موجود، از عمارات متوسط، بلکه پست تر و نمره چهار [و] پنج عمارات تبریز است (ص ۲۳۶ و ۲۳۷).

– آقاسید حسین خان، از مردمان با اطلاع و دیپلوماس و مدیر و منشی روزنامه «حدید» است که بعد از مدتی اسم روزنامه را تغییر داده، «عدالت» گذاشت. مرد با وقوف و با ادراک و صاحب افکار عالی و مکارم اخلاق [و] از محبین وطن و عشاق مشروطه است (ص ۲۵۰).

– امیر بر وزن ته پُر: موسیو نوز بلجیقاس^(۴۶) که به سمت ریاست گمرک به طهران آمده، تازه بود، به کارها و عادات و عواید ایرانیان، دقت و غور رسی^(۴۷) می کرد. از جمله قبوضات که به گمرک خانه می آوردند، به سجع مهرهای اسم، دقت

می‌کرد و خود به زبان فارسی بلد بود [که] *خط فارسی را فی الجمله بدون مترجم بخواند. روزی از امیربهادر، قبض به او دادند. به سجع آن نگاه کرد و گفت: «امیرنهار در چنگ» یعنی چه؟ امیر را آمبر خواند به معنی، بهادر را نهار خواند و چنگ را چنگ خواند. از آن وقت، «امیرنهار در چنگ» ** شهرت کرده به امثله و افواه و افنده (ص ۲۹۳).

* اصل : و.

** یا : امیرنهاد در خیک / انبرنهاد در خیک (ع. ز.). ر.ک. توضیح ۴۸.

توضیحات:

- ۱ - تَنمِيق : نوشتن، آراستن کتاب به کتابت.
- ۲ - مَيَشُوم = (مَشُؤوم، مَشُؤومه) : بدیمن، نامبارک، نحس، شوم.
عَشْرَة میشوم : عمر آدمی از ۶۱ تا ۷۰ سالگی.
- ۳ - حدیث نبوی است : «أعمارُ أُمَّتِي ما بينَ السَّتينِ الى السَّبعين» (= عمرهای اُمّت من، میان ۶۰ تا ۷۰ سال است). برای دیدن آن ر.ک. الْمُعْجَمُ الْمُفْهَرُسُ لِأَلْفَاظِ الْحَدِيثِ النَّبَوِيِّ، به اهتمام ا.ی. ونسینگ و ی.پ. منسینگ، لیدن : بریل، ۱۹۶۲ م، ج ۴، ص ۳۵۹.
- ۴ - تَلِيد : مال کهنه و قدیمی. طَرِيف : مال نو، تازه.
- ۵ - غُرْمَا کردن : تقسیم کردن مالِ وامدارِ ورشکسته‌ای بین طلبکاران به نسبت طلب ایشان.
- ۶ - هَلْ مِنْ مَزِيد (جمله اسمی استنهامی) : آیا هیچ زیادتى هست؟ مأخوذ از سورة ق، آیه ۳۰.
- ۷ - ضَغْط : فشار، فشار دادن، فشردن، تنگ کردن.
- ۸ - مثلى است در عربى : «إِياكَ أَعْنَى وَأَسْمَعَى يا جَارَه». ر.ک. ابوالفضل احمدبن

محمد المیدانی، مجمع‌الأمثال، تحقیق محمدابوالفضل ابراهیم، بیروت، ۱۴۰۷ ق / ۱۹۸۷ م، الجزء الأول، ص ۸۰ - ۸۱ (مَثَل شماره ۱۸۷).

نظیر آن در فارسی: «در، به تو می‌گویم؛ دیوار، تو بشنو». ر.ک. دهخدا، امثال و حکم، ج ۱، ص ۳۱۸.

۹ - اِخْتِفَال: بزم کردن، گرد آمدن گروهی در مجلس، آراسته شدن، گرد آمدن مردم، انجمن شدن.

۱۰ - در منابع، از بعضی میانجیان و پیام‌آوران نام برده شده است. از این جمله‌اند: حاج آقا محسن عراقی، آقامیرزا مصطفی آشتیانی، مشكوةالدوله و نصرالسلطنة (ر.ک. ناظم‌الاسلام کرمانی، تاریخ بیداری ایرانیان، بخش ۱، ج ۳، ص ۲۴۸ و ۲۵۱؛ کسروی، تاریخ مشروطه ایران، ص ۱۰۴).

۱۱ - ما فی البال: آنچه در ذهن و ضمیر آدمی است.

۱۲ - مَثْنٰی و ثَلَاث و رُبَاع: دودو، سه سه و چهارچهار.

۱۳ - حُمَاة = حُمَات (جمع حامی): پشتیبانان، نگهبانان.

۱۴ - مُتَوَجَّح: تاجدار، تاج بر سر گذاشته.

۱۵ - سورة صَفّ، آیه ۱۳.

۱۶ - مُتَجَلِّی: روشن، آشکار، جلوه‌گر، روشن شونده.

۱۷ - برای دیدن نمونه‌های دیگری از اشعار متحصنین و نیز ضبط‌های دیگر آنها ر.ک. محمد مهدی شریف‌کاشانی، واقعات اتفاقیه در روزگار، به کوشش منصوره اتحاد و سیروس سعدوندیان، تهران: نشر تاریخ ایران، ۱۳۶۲، ص ۷۴ - ۷۶؛ هاشم

محیط مافی، مقدمات مشروطیت، به کوشش مجید تفرشی و جواد جان‌فدا، تهران: انتشارات فردوسی و انتشارات علمی، ۱۳۶۳، ص ۱۰۹؛ حسین ثقفی‌اعزاز، «تحصن در سفارت انگلیس و...»، خاطرات وحید، دوره ۱۰، شماره ۹ و ۱۰، تیر - شهریور ۱۳۵۱، ص ۸۰.

۱۸ - منظور، حاجی محمدتقی بنکدار است. برای دیدن خاطرات وی ر.ک. «ماجرای تحصن در سفارت و گرفتن فرمان مشروطه»، به کوشش دکتر نصرالله شیفته، دانشمند، سال ۱۷، شماره ۵، مرداد ۱۳۵۸ (شماره مسلسل ۱۹۰)، ص ۴ - ۵، ۱۵۴ - ۱۵۹.

۱۹ - واغوثه: به فریاد برس.

۲۰ - جم غفیر: گروه زیادی از مردم، همه.

۲۱ - برای دیدن دستخط محمدعلی شاه با عنوان «راه نجات و امیدواری ملت»، که روز دوشنبه ۸ جمادی‌الاولی ۱۳۲۶ ق منتشر شد، ر.ک. ناظم‌الاسلام کرمانی، همان، بخش ۲، ج ۴، ص ۱۳۹ - ۱۴۰؛ کسروی، همان، ص ۵۸۴ - ۵۸۶.

۲۲ - منابع موجود، درباره نام این هشت تن اتفاق نظر ندارند. کسروی، شش تن را شناخته است که عبارتند از: میرزا جهانگیرخان مدیر صوراسرافیل، سیدمحمدرضای شیرازی مدیر مساوات، ملک‌المکلمین، سیدجمال واعظ، بهاء‌الواعظین و میرزا داودخان (ر.ک. کسروی، همان، ص ۵۹۳ - ۵۹۷؛ نیز قس: شریف کاشانی، همان، ص ۱۸۵).

۲۳ - أَنَا فَأَنَا: متوالیاً، پی در پی.

۲۴ - در اصل آمده است : شنبه ۱۴ جمادی الاول سنه ۱۳۲۶ ق. اما این تطابق درست نیست، زیرا روز شنبه ۱۳ جمادی الاول و روز یکشنبه ۱۴ جمادی الاول آن سال بوده است. از آنجا که قرار بوده است روز یکشنبه مجلس تشکیل شود، احتمالاً واقعه تجمع در بهارستان نیز که مؤلف آن را ذکر می کند، مربوط به همان روز است (ر.ک. یحیی دولت آبادی، حیات یحیی، ج ۲، ص ۲۹۳؛ با توجه به این نکته که در صفحه مذکور، روز یکشنبه، برابر ۱۴ «جمادی الثانی» دانسته شده است، که بی شک درست نیست و ۱۴ «جمادی الاول» صحیح است).

۲۵ - واقعه به توپ بستن مجلس به دستور محمدعلی شاه، در بامداد روز سه شنبه ۲۳ جمادی الاول ۱۳۲۶ ق (۲ تیر ۱۲۸۷ ش) روی داد.

۲۶ - آلواد (جمع آلود) : آنان که به سوی عدل میل نکنند، گردن کشان، سرکشان.

۲۷ - منسوب به ژنرال انگلیسی، هنری شراپنل (H. Shrapnel) که مخترع آن بود..

۲۸ - منظور، انجمن آذربایجان یا انجمن آذربایجانیان است.

۲۹ - این کلمه، تصحیف «پالکونیک» است، که در زبان روسی، یک منصب نظامی

است معادل سرهنگ یا کلنل (مثلاً ر.ک. ب. و. میلر، فرهنگ فارسی و روسی، مسکو،

۱۹۵۳ م، ص ۲۸۵). این واژه به صورت های دیگر نیز در منابع تاریخ مشروطه دیده

می شود : پالکنیک، پولکنیک و پلکنیک.

۳۰ - مثلی است. همچنین است : «کالمیت بین یدی العسال». یعنی : بی هیچ اراده و

اختیار (ر.ک. علی اکبر دهخدا، امثال و حکم، ج ۳، ص ۱۱۸۶).

۳۱ - در دوره قاجاریه، منظور از عربستان، ولایت خوزستان بوده است. احیای نام

خوزستان، در سال ۱۳۰۲ ش صورت گرفت.

۳۲- رَغْمِ آنْفِ کسی : برخلاف میل او، علیه او، برضد او.

۳۳- کمپانی (در تداول فارسی زبانان) : بسیار دارا و متمول، ثروتمند، مالدار.

مثلاً: فلانی کمپانی است. یا : مگر من کمپانیم؟

۳۴- عِظَم و عُظْم (هر دو) : بزرگی، کالانی، عظمت.

۳۵- سواستوپول (Sevastopol)، بندر بزرگ امپراتوری روسیه در شمال دریای سیاه

و در جنوب غربی شبه جزیره کریمه بود که در سال ۱۸۵۵ م، پس از مدت‌ها

مقاومت در مقابل حملات نیروهای انگلیسی و خصوصاً فرانسوی، سقوط کرد.

۳۶- سعدی، گلستان، تصحیح دکتر غلامحسین یوسفی، تهران: انتشارات

خوارزمی، ۱۳۶۸، ص ۵۲.

۳۷- سورة واقعه، آیه ۷۹: که جز دست پاگان بدان نرسد.

۳۸- منظور مؤلف، سید عبدالحمید است. در باب این وقایع ر.ک. کسروی، همان،

ص ۶۶۹، ناظم الاسلام کرمانی، همان، بخش ۱، ج ۲، ص ۱۰۴.

۳۹- این بیت، بخشی از یکی از قطعات قآنی است با عنوان «رثاء حضرت

حسین بن علی علیه السلام در صنعت سؤال و جواب». ر.ک. قآنی شیرازی، کلیات

دیوان، به اهتمام محمدتقی معرفت، شیراز، ۱۳۲۸ ش، ص ۴۳۱.

۴۰- سورة حج، آیه ۱۱ و سورة زمر، آیه ۱۵: این است آن زیان آشکار.

۴۱- حَمِله : حِماله، بند شمشیر. کلمه در اصل ناخوانا بود. تصحیح قیاسی شد.

۴۲- یوماً فیوماً : روز به روز، هر روز.

۴۳- کیف مایشاء : آن طور که می خواهد.

۴۴- منظور، ماجرای قتل فریدون زردشتی است.

۴۵- به أسوء احوال : در بدترین حالات.

۴۶- بلژیکی.

۴۷- غور رسی : رسیدگی دقیق، تفحص و استتصاء، به تدقیق رسیدن کاری را.

۴۸- ظاهراً املائی این عبارت، در نسخه اصلی هم ناخوانا بوده است. از متن دستنویس مرحوم دکتر عبدالحسین زرین کوب برمی آید که ایشان نیز در قرائت درست عبارت، تردید داشته اند. به هر حال آنچه در حاشیه آمده، پیشنهاد دیگری است که ایشان برای قرائت عبارت مزبور، ارائه کرده اند.

کتابنامه

- آدمیت، فریدون، *امیرکبیر و ایران*، تهران: انتشارات خوارزمی، ۱۳۵۴.
- _____، *ایدئولوژی نهضت مشروطیت ایران*، تهران: انتشارات پیام، ۱۳۵۵.
- اذکائی، پرویز، «فرگزلوهای همدان» (بخش‌های ۱ - ۴)، *آینده*، سال ۱۳، شماره ۴-۵، تیر - مرداد ۱۳۶۶، سال ۱۳، شماره ۸ - ۱۰، آبان - دی ۱۳۶۶، سال ۱۴، شماره ۶ - ۸، شهریور - آبان ۱۳۶۷، سال ۱۴، شماره ۹ - ۱۲، آذر - اسفند ۱۳۶۷.
- افشار، ایرج (گردآورنده)، *قبالة تاریخ* (نمونه‌هایی از اعلامیه‌ها، بیانیه‌ها، شب‌نامه‌ها، روزنامه‌ها و فوق‌العاده‌های دولتی، حزبی، سیاسی، بازرگانی، فرهنگی در دوره مشروطیت تا پایان سلطنت احمدشاه)، تهران: انتشارات طلایه، ۱۳۶۸.
- باغمیشه، میرزاابراهیم کلانتر (شرف‌الدوله)، *روزنامه خاطرات شرف‌الدوله*، به کوشش یحیی ذکاء، تهران: انتشارات فکر روز، ۱۳۷۷.
- براون، ادوارد، *نامه‌هایی از تبریز*، ترجمه حسن جواد، تهران: انتشارات خوارزمی، ۱۳۵۱.
- تقی‌زاده، سیدحسن، «تهیه مقدمات مشروطیت در آذربایجان»، *مقالات تقی‌زاده*،

- زیر نظر ایرج افشار، ج ۱، تهران، ۱۳۴۹.
- ثقفی اعزاز، حسین، «تحصن در سفارت انگلیس و...»، *خاطرات وحید*، دوره ۱۰، شماره ۹ و ۱۰، تیر - شهریور ۱۳۵۱.
- دستره، آنت، *مستخدمین بلژیکی در خدمت دولت ایران*، ترجمه منصوره اتحادیه (نظام مافی)، تهران: نشر تاریخ ایران، ۱۳۶۳.
- دولت آبادی، یحیی، *حیات یحیی*، ج ۲، تهران: انتشارات عطار و انتشارات فردوسی، ۱۳۶۱.
- دهخدا، علی اکبر، *امثال و حکم*، ج ۱ و ۳، تهران: انتشارات امیرکبیر، ۱۳۵۲.
- رایت، دنیس، *ایرانیان در میان انگلیسیها*، ترجمه کریم امامی، تهران: نشر نو، ۱۳۶۸.
- زرگری نژاد، غلامحسین (گردآورنده)، *رسائل مشروطیت*، تهران: انتشارات کویر، ۱۳۷۴.
- زرین کوب، عبدالحسین، «از صبا تا نیما»، *نه شرقی، نه غربی، انسانی*، تهران: انتشارات امیرکبیر، ۱۳۷۸.
- ———، «تحصن در سفارت انگلیس»، *راهنمای کتاب*، سال ۶، شماره ۸، آبان ۱۳۴۲.
- شیخ الاسلامی، جواد، «ماجرای قتل اتابک»، *قتل اتابک و شانزده مقاله تحقیقی دیگر*، تهران: انتشارات کیهان، ۱۳۶۷.
- شریف کاشانی، محمد مهدی، *واقعات اتفاقیه در روزگار*، به کوشش منصوره

- اتحادیه و سیروس سعدوندیان، تهران: نشر تاریخ ایران، ۱۳۶۲.
- صدیق، عیسی، یادگار عمر، ج ۱، تهران: دهخدا، ۱۳۵۲.
- ضرغام، بروجنی، جمشید، «ابوالقاسم خان قرگزلو همدانی»، وحید، سال ۹، شماره ۷، مهر ۱۳۵۰.
- قآنی شیرازی، کلیات دیوان، به اهتمام محمدتقی معرفت، شیراز، ۱۳۲۸.
- کسروی، احمد، تاریخ مشروطه ایران، تهران: انتشارات امیرکبیر، ۱۳۵۱.
- محمدتقی بنکدار (حاجی)، «ماجرای تحصن در سفارت و گرفتن فرمان مشروطه»، به کوشش دکتر نصرالله شیفته، دانشمند، سال ۱۷، شماره ۵، ۱ مرداد ۱۳۵۸ (شماره مسلسل ۱۹۰).
- محیط مافی، هاشم، مقدمات مشروطیت، به کوشش مجید تفرشی و جواد جانفدا، تهران: انتشارات فردوسی و انتشارات علمی، ۱۳۶۳.
- ملک‌زاده، مهدی، تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، ج ۲، تهران: انتشارات علمی، ۱۳۶۳.
- الميدانی، ابوالفضل احمد بن محمد، مجمع الأمثال، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، الجزء الأول، بیروت، ۱۴۰۷ ق / ۱۹۸۷ م.
- ناظم‌الاسلام کرمانی، تاریخ بیداری ایرانیان، به اهتمام سعیدی سیرجانی، بخش ۱ و ۲، تهران: انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۶ و ۱۳۴۹.
- ونسینک، ای. وی. پ. منسینگ (گردآورندگان)، المعجم المفهرس لألفاظ الحديث النبوی، ج ۴، لیدن: بریل، ۱۹۶۲ م.

– یلفانی، رامین ، زندگانی سیاسی ناصرالملک، تهران : مؤسسه مطالعات تاریخ
معاصر ایران، ۱۳۷۶.

– Avery , Peter, *Modern Iran*, London , 1965.

– Shuster, W. Morgan, *The Strangling of Persia* , London, 1912.

گزیده تصاویر اسناد

ناصر الملک و پسرش حسینعلی قراقرزلو



ابوالقاسم خان ناصر الملک

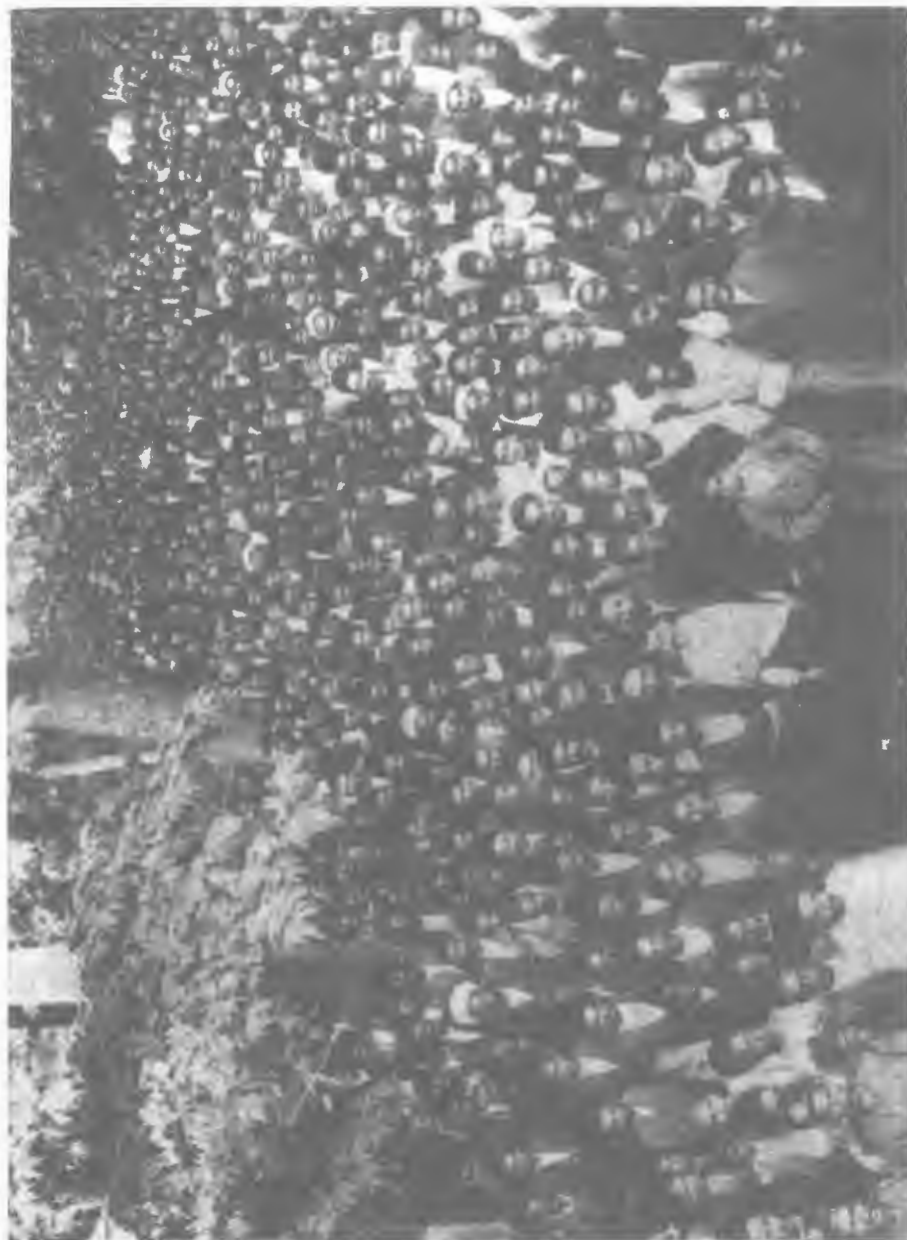




عين الدوله



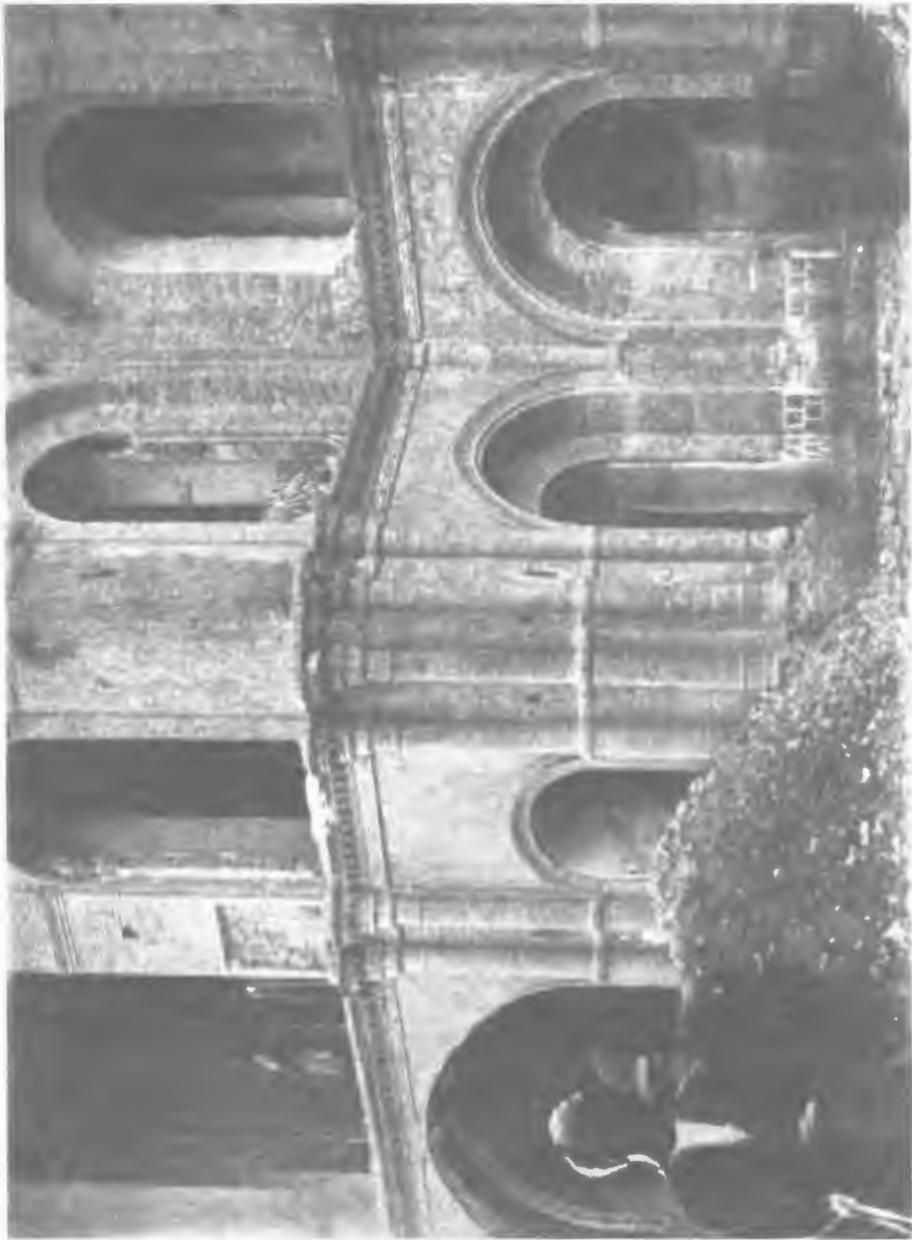
امين السلطان اتايي



تحصن در سفارت انگلیس



حاجی محمدتقی بنکدار و جمعی از متخصصین در سفارت انگلیس



ساختمان مجلس، پس از اینکه به وسیله لیاخوف روسی به توپ بسته شد.



آزادی خواهان در زنجیر، در باغ شاه



سپهبدار اعظم و سردار اسعد، پس از فتح تهران



سپه‌دار اعظم



سردار اسعد



ناصرالملک در جلوی ساختمان مجلس، پس از پذیرفتن نیابت سلطنت.

صف، جلو از چپ به راست: مصمصام السلطنه، ناصرالملک، سپهبد اعظم، محتشم السلطنه، امیر اعظم، سردار اسعد و سردار جنگ.

یادداشت‌های ناصرالملک است .

صدر ملت ایران

مجلس از روی نسخه اکام آگاهی

رضاعی دیوانه بیلی از روی

نسخه خطی از مصحف است

نسخه آگاهی دیوانه بیلی از روی

آگاهی سیدین نقی از روی

دیوانه بیلی از روی

کتاب از روی آگاهی است

از روی نسخه

این کتابچه در نوشته‌های من است از یادداشت‌های ناصرالملک که
بر حسب اتفاق بدست من افتاد . تفصیل از این کتابچه است : چند
سال پیش روزی در ضمن صحبت از آقای حسین قزوینی فرزند
و نیز خرم که با انجمن رفاقت و خویشی دارد پرسیدم : آیا چیزی
از این کتابچه بدست شماست ؟ خود مطالب گفته‌ای برشته‌نکر آورده ؟
گفتم وقتی که ما فرزندان بودیم لایق بودیم از وقایع دوره خدمت
حکایت کنیم ، که حضار بر غمت خوش می‌آمدند و من مخصوصاً
لذت می‌بردم ، بیکار باشان عرض کردم : خوب بود این خاطرات
را می‌نوشتید . جواب دادند هیچ در این فکر نبودم ، گفتم هنوز وقت
باقی است بنویسید تا فراموش نشود ، گفتند چه نتیجه دارد
ازین مذاکره مدتی گذشت هنگامی که مصحف به بازگشت ایران
رفته بود ، روزی کتابچه را که غنای خود را جمع آورده می‌بردند ،
او را فتح را ندیده و وسط بخاری انداختند ، من بخیرالاسه
عباد را آن میان نوشته‌ای قابل استفاده با نه ، خوری کاغذ
را از روی بخاری برداشتم ، پدرم فرمود چیزی نیست ، بگذار

بطهران احضار شد. سپس از اعلام شروطیت ابتدا وزیر مالتیه
 بوده بعد رئیس الوزرا شده و متعاقباً به نیابت سلطنت رسیده است
 که چگونگی آن در یادداشتها یش مذکور است. در سال ۱۲۹۱
 شمس پس از نا جگذاری سلطان احمد شاه از خدمات سیاسی کناره
 نموده با خانزاده خود بفرنگستان رفته چهارده سال تمام در انگلیس
 و فرانسه بسر برده است. در اردی بهشت ۱۳۰۶ بالاً فرزند بایران
 مراجعت نموده و در وطن مرور احترام خاص و عام بوده و در آذر
 ماه همان سال بن هفتاد و یک سال و نیم در طهران وفات کرده و با تجلیس
 فرق العاده بنجاک سپرده شده است. ناصر الملک مردی عاقل و
 دانشمند و وطن پرست و درستکار بوده به افکار عامه توجه داشته
 و با اجرای قوانین مرشوعه مقید بوده است. و در موقع زمامداری
 خود برای حفظ استقلال ایران خیلی کوشیده است.

اسفند ۱۳۱۶

رضاعی دیوانی

چو آنکار حریفی مرد مطلع و آگاه بخوابی
 بود. آنکار کج زانکه لور او بود و در
 نه آن مرد تر می بدید هیچ را چه چها
 کند و در کج زانکه لور او را نه را چه چها
 که بود و در کج زانکه لور او را نه را چه چها
 رفته حذر است و آگاه چو آنکار او را نه را چه چها
 در بعضی جرایم می انداخت و ناچار و در نه را چه چها
 هم ساقای می فروخته

مظفر الدین شاه شوقیان کار از انصر الدین شاه بیشتر بود. با
 زحمات و مخارج زیاد قدری از حیوانات غریبه کوسه و از نقادار و باج
 کرد آنرا را پرستار و مامور داشته و وظیفه گوشت و خوراک بر آنها مقرر
 بود. در اواخر سلطنت مظفر الدین که دولت بسیار بی پول و
 دست شللی بود مواجبع مستتری اکثر طبقات کور و غیره نرسیده و سقوط
 ماند. شیر بانان و پرستاران آن حیوانات بی زبانی به چهره عیب
 عارض شده گفتند که دوسال است حقوق ما نرسیده و خوراک حیوان
 نیز نرسیده لایه اعتراض کرده بطوری خوراک آنرا را رسانده ایم
 آه امروز لا یمیر طاقت ما طی شده و عجز به پرستند ایم لا یماد
 جایی هعاش و خوراک این حیوانات بی زبانی را معین فرمایید
 در جواب گفت من پول ندارم و دوحوش و طیاره گئی خوراک آنرا را بفرست
 از وجه آن حقوق خود را ترا برادرید. گفتند حیوانات وحشی تنای
 نیست که بمروض خویش نداشته شود و کی آنرا مستتری می شود گفت
 صرد هید بروند صحرای ای از قید خوراک آنرا نماند با سیم.
 بعد از آنکه از سلطنت خلع رفته بطرف روسیه رفتن ره گامی

فهرست‌ها:

۱- کسان

۲- مکان‌ها

۳- کتاب‌ها و روزنامه‌ها

۴- اصطلاحات و مدنیات

۱- کسان

آ	امام جمعه خوی	۹۸
آصف الدوله	امیربهادر ۱۳، ۱۴، ۱۷ - ۱۹، ۳۲، ۳۴، ۹۴	۳۱-۳۳
آقابالاخان	۹۸، ۱۱۷ - ۱۲۰، ۱۲۶	۳۷
الف	امیربهادر (پسر سردار اسعد)	۵۰
	امیرمفخم	۳۹، ۴۰، ۵۰
ابراهیم (حاجی میرزا)	امیرنظام	۹۸
ابوالفتح (پسر محمد علی شاه)	امیرنظام گروسی	۱۲۲
احتشام السلطنه	امین الدوله	۵۱
احمد (سید) ← عبدالحمید (سید)	امین السلطان، میرزا علی اصغر خان	۷
احمد خان سرتیپ	۹ - ۱۱، ۱۴، ۱۸، ۲۴ - ۲۸، ۵۱، ۷۲، ۷۴، ۱۰۵	۷
احمدشاه	۱۱۶	۴۰، ۸
ارشاد الدوله		۳۱
استکس (ماژر)	ب - پ	۵۴
اصفهانى (میرزا آقا)	باقرخان	۷۶
اقبال الدوله	باقرنخجوانی (سید)	۲۶، ۳۲، ۳۳
		۴۶

بانو عظمی	۱۰۳	حاجب الدوله	۳۴، ۱۴، ۱۳
بختیار الدوله	۳۴	حسن مجتهد (حاجی میرزا)	۱۱۹
بهبهانی، سید عبدالله	۹۸، ۴۳، ۳۳	حسین خان (آقاسید)	۱۲۵
بیزو	۵۲	حسینقلی خان نواب	۵۲، ۴۳
پاخیتنف	۵۵		

د-ر-ز

دیوان بیگی، رضا علی	۸۰۴، ۳
ریسپیر	۴۱
رحیم خان قراداغی	۹۳
رشدیه، حاجی میرزا حسن	۷۶
رضا خان (حاجی میرزا)	۱۰۳
زرین کوب، عبدالحسین	۱۱۱، ۶۷، ۳
زینب پاشا	۱۲۲

ت-ث

تقی زاده، سید حسن	۴۶، ۴۳، ۴۲، ۲۹، ۳
ثقة الاسلام	۱۱۱، ۶۷، ۵۲
	۵۶

ج-چ-ح

جعفر طبیب (میرزا)	۱۲۱
جلال الدوله	۹۴
جواد مجتهد تبریزی (حاجی میرزا)	

س-ش

سالار الدوله	۱۲۲، ۱۱۷
سپهدار	۵۱-۴۷، ۴۲-۳۹، ۳۶، ۱۸، ۱۶
سپهسالار، میرزا حسین خان	۱۰۶، ۹۱
ستارخان	۱۲۰، ۴۳، ۳۶
جهانشاه خان	۹۳
جهانگیر خان (مدیر صوراسرافیل)	۹۸
چرچیل	۳۵

۳۶	صمدخان (حاجی)	۵۶،۵۰ - ۴۷،۴۵ - ۳۹	سردار اسعد
۵۱،۳۷	صمصام السلطنه	۵۰	سردار جنگ
۹۹	صنیع حضرت	۵۰	سردار ظفر
۹۰،۲۸،۲۴	صنیع الدوله	۵۰	سردار محتشم
		۴۳ - ۴۱	سردار محیی
	ط - ظ	۹۴	سردار منصور
۹۸،۳۳،۱۶،۱۴	طباطبائی، سید محمد	۲۸،۲۴،۲۲،۲۰،۱۴،۱۱	سعد الدوله
۱۰۷،۱۰۶،۱۰۳،۹۷،۳۶	ظل السلطان	۷۶،۷۵،۴۰ - ۳۸،۳۲	
۱۰۷،۱۰۳	ظهیر الدوله	۱۰۲	سعدی
		۳۱	سعید السلطنه
	ع - غ	۳۴	سلطان علی خان
۱۱۶،۱۰۵	عباس آقا	۱۱۷،۱۱۵	سید الشهدا (حضرت)
۳۷	عبدالله (ملا)	۱۲۴	شابشال
۱۰۵،۷۶	عبد الحمید (سید)	۵۴،۱۹	شعاع السلطنه
	عبدالرحیم خان قایم مقام (میرزا)	۵۶ - ۵۲	شوستر
	۱۲۲	۹۸	شیخ رئیس
۱۲۵،۱۱۹،۹۴،۴۴،۴۰،۱۸	عضد الملک		
۱۱۶،۹۴،۳۲،۱۲،۱۱	علاء الدوله		ص - ض
۴۹	علاء السلطنه		صالح خان تبریزی (میرزا)، وزیر اکرم
۳۳	علی آقای یزدی (آقاسید)		۱۰۳

م	۱۲۵	علی بابا (حاجی)
۴۱	۵۲	علیقلی خان
مجتهد تبریزی، حاجی میرزا حسن	۶۷	عمید، موسی
۷۶	۷، ۱۰، ۱۲، ۱۴، ۱۶، ۱۸	عین الدوله
مجلل السلطان	۲۰، ۲۴، ۳۶، ۳۸، ۷۱، ۷۳، ۷۵، ۷۷، ۱۰۵	
۱۲۱، ۱۰۱، ۹۹		
محسن (حاجی آقا)	۹۳	۱۱۵، ۱۱۶، ۱۱۸
محمد (شیخ)	۱۶	غلام رضا خان
محمد آقا ایروانی	۱۱۶، ۱۱۱، ۱۰۹، ۶۸، ۶۵	
محمد آقای آذربایجانی (حاجی)	۱۱۶	ف-ق
محمد تقی بزاز (حاجی) ← محمد تقی	۱۲۱، ۹۹	فریدون زردشتی
بنکدار	۵، ۴	قراگوزلو، حسینعلی
محمد تقی بنکدار (حاجی)	۹۸، ۸۹	قوام الدوله
محمد خان قاجار (آقا)	۱۱۷	قوام الملک
محمد صادق خان	۱۲۱	
محمد صادق آجودان باشی	۱۱۷	ک-گ-ل
محمد علی شاه	۵۰، ۴۳، ۲۳، ۲۲، ۱۱	کامران میرزا
۱۱۳، ۱۰۴، ۱۰۳، ۱۰۱، ۹۹، ۹۴، ۹۲، ۵۴، ۵۱	۵۵	گری، سردار
۱۲۵-۱۲۰، ۱۱۷، ۱۱۴	۵۵	لکفر
محمد علی میرزا ← محمد علی شاه	۹۷	لیاخوف

۹۸	ملک المتکلمین	محمد کاظم (آخوند ملا) ۴۳، ۴۲، ۳۷
		محمد واعظ (حاجی شیخ) ۷۶
	ن	محمد یزدی (حاجی سید) ۹۹
		محمود ورامینی (شیخ) ۱۰۰، ۹۹
	ناصرالدین شاه ۷، ۱۶، ۵۱، ۶۹، ۷۱، ۷۵، ۱۲۲، ۱۱۸، ۱۱۳	مختارالدوله ابوتراب خان کاشی ۱۲۱
	ناصرالملک، ابوالقاسم خان ۳- ۹، ۱۳، ۱۹، ۲۵، ۲۶، ۲۸، ۳۲، ۳۴، ۳۵، ۳۸، ۴۰، ۴۴ -	مختارالسلطنه ۱۱۶
	۴۸، ۵۶، ۱۱۶، ۱۱۷	مرنار ۲۲
	ناصرالملک، محمودخان ۷	مستشارالدوله ۹۸
	نظام السلطنه ۴۸	مستوفی الممالک ۴۳، ۴۴، ۴۶، ۴۷، ۴۹، ۵۲
	نظام العلما ۱۲۲	مشیرالدوله، حسن خان ۱۹، ۲۴
	نوری، شیخ فضل الله ۱۰، ۳۳، ۴۱، ۹۳، ۱۰۶	مشیرالدوله، محسن خان ۵۱
	نوز ۱۰- ۱۲، ۱۴، ۲۲، ۱۲۵	مشیرالدوله، نصرالله خان ۱۳، ۱۸، ۱۹
	نوشیروان ۸۱	۲۱- ۲۳، ۲۵، ۲۸
		مشیرالسلطنه ۲۱- ۲۳، ۲۸، ۳۸
		مظفرالدین شاه ۷، ۹، ۱۱، ۱۵، ۲۰، ۲۲، ۵۱، ۵۲، ۶۹، ۷۲، ۷۳، ۹۰- ۹۲، ۱۱۳، ۱۱۷
	و- ه- ی	۱۱۸، ۱۲۳
	وحیدالملک شیبانی ۴۶	معین الدوله ۱۱۶
	هاشم تبریزی (میر) ۹۳، ۱۱۹	مفاخرالملک ۱۲۱- ۱۲۴
	یحیی (حاجی میرزا) ۹۸	مقتدر نظام ۹۹
	یفرم ۴۹، ۵۱- ۴۹	

۲- مکان‌ها

آ

آذربایجان	۱۵، ۲۱، ۲۳، ۲۶ - ۲۹، ۴۷، ۵۵
آسیا	۱۱۳
آلمان	۵۴، ۱۳
اردبیل	۴۷، ۴۲
ارگ	۳۹
اروپا	۱۲۰، ۱۱۳، ۷
استرآباد	۵۴، ۵۰
اسلامبول	۳۷
اصفهان	۱۷، ۳۷، ۳۹، ۵۰، ۱۰۰
اطریش	۳۸
افریقا	۱۱۳
اکسفرده، دانشگاه	۷
امامزاده زید	۱۱۶
امریکا	۵۳
انزلی	۵۵، ۳۵
انگلستان ← انگلیس	۷، ۸، ۱۱، ۱۷، ۲۰، ۲۲، ۳۵، ۳۸

الف

آذربایجان	۱۵، ۲۱، ۲۳، ۲۶ - ۲۹، ۴۷، ۵۵
آسیا	۱۱۳
آلمان	۵۴، ۱۳
اردبیل	۴۷، ۴۲
ارگ	۳۹
اروپا	۱۲۰، ۱۱۳، ۷
استرآباد	۵۴، ۵۰
اسلامبول	۳۷
اصفهان	۱۷، ۳۷، ۳۹، ۵۰، ۱۰۰
اطریش	۳۸
افریقا	۱۱۳
اکسفرده، دانشگاه	۷
امامزاده زید	۱۱۶
امریکا	۵۳
انزلی	۵۵، ۳۵
انگلستان ← انگلیس	۷، ۸، ۱۱، ۱۷، ۲۰، ۲۲، ۳۵، ۳۸
ب - پ - ت	
بادکوبه	۲۱، ۳۵
باغ بهارستان	۲۰، ۱۰۷
باغ شاه	۱۲، ۳۶ - ۳۸، ۹۴، ۹۵، ۹۷ - ۹۹
باغ شمال	۱۲۳
باغ فتح	۱۰۱
باغ گلستان	۳۴
بروکسپیل	۷۵
بلجیک	۱۰، ۲۲، ۲۴، ۵۲، ۷۵
بلژیک ← بلجیک	
بوشهر	۴۸
بهارستان	۲۰، ۹۰، ۹۷، ۹۸، ۱۰۰ - ۱۰۲

۵۴	سوئد	۱۰۷-۱۰۴
۱۰۰	شمس‌العماره	۴۳
۱۰۳	شمیرانات	۳۵
۹۳	شیراز	۱۰۸، ۹۳، ۹۰، ۵۶، ۳۸-۳۶، ۱۷، ۱۱-۱۲۵، ۱۲۳-۱۱۹، ۱۱۷، ۱۱۵، ۱۱۴
	ص - ط	تهران ۷
۱۸	صاحبقرانیه	
۲۴، ۲۲، ۲۰، ۱۷، ۱۵، ۱۱، ۸، ۷	طهران	ح - خ
۵۶-۵۴، ۵۰، ۴۸، ۴۶، ۴۵، ۴۲، ۳۹-۳۵، ۲۶		حضرت عبدالعظیم (ع)، بقعه ۱۲
۱۰۸، ۱۰۰، ۹۸، ۹۳، ۹۱، ۹۰، ۷۸، ۷۵، ۷۲		۱۲۴، ۱۱۹، ۱۱۸، ۷۷
۱۲۵-۱۲۰، ۱۱۸-۱۱۶		۱۱۶
	ع	خراسان ۹۹، ۹۸، ۷
۷۷، ۳۷، ۱۶	عتبات عالیات	خمسه ۹۳
۴۸، ۳۷، ۱۳	عثمانی	
۹۸، ۹۳	عراق	ر - ز
۹۸	عربستان (= خوزستان)	رشت ۵۰، ۳۹، ۳۷، ۳۵
	ف - ق	روس ۴۷، ۴۰-۳۸، ۳۵، ۲۲، ۲۰، ۱۷، ۱۰-۱۲۲، ۱۲۰-۱۱۷، ۱۱۴، ۹۴، ۷۰، ۵۶-۵۲، ۴۹
۴۹، ۴۸، ۱۹	فارس	روسیه ← روس
۹۰، ۵۴، ۵۲، ۵۱، ۴۱، ۸، ۷	فرانسه	زرگنده ۱۱۴
۱۱۷	قرباغ	
۵۶، ۵۵، ۴۷، ۴۶، ۳۵	قزوین	س - ش
۱۱۷، ۳۷	قققاز	سلطنت آباد ۴۰، ۳۹
	قققازی ← قققاز	سلماس ۱۲۳
		سواستوپول ۱۰۲

۷۹	مدرسه رضاقلی خان	۹۹.۷۶	قلعه کلات
۱۱۵.۷۹	مدرسه سپهسالار	۱۰۰.۹۳.۷۸.۷۷.۵۱.۱۸.۱۷	قم
۱۰۵.۷۷.۷۶	مسجد جامع		
۹۷.۹۵.۳۴.۳۲	مسجد سپهسالار		ک-گ
۱۲۲	مشهد	۱۰۰.۸۱	کاشان
۳۸	منجیل	۵۰.۷	کردستان
۳۶	میدان توپخانه	۱۰۰	کرمان
		۹۸.۷۷	کرمانشاه
	و-ه-ی	۵۰	گموش تپه
۵۲	واشنگتن	۳۸.۷	گیلان
۷۷.۷	همدان		
۱۰۰.۷۶.۲۰	یزد		ل-م
۳۵	ینگه امام	۵۲.۴۹.۷	لندن
		۹۳	ماکو
		۷۹	مدرسه دارالشفاء

۳- کتاب‌ها و روزنامه‌ها

۹۸	صور اسرافیل	الف	
		اختر	۱۱۱
	ع	ایران نو	۴۲
۱۲۵	عدالت		
	ف-ق	ت-ح	
۶۸	فوائد کاظمیه	تاریخ مشروطه ایران	۱۰۹، ۶۸
۱۱۵، ۱۱۴، ۱۰۵، ۱۰۴	قرآن	تورات	۱۰۴
		حدید	۱۲۵
	م-ن-ه	حیات الانسان	۶۸
۶۸	مرآت الوطن		
۱۱۱	ناصری	ر-ص	
۱۱۱	ندای وطن	روح القدس	۹۸
۶۸	هیاکل التوحید		

۴- اصطلاحات و مدنیات

آ- الف	بنان لشکر	۱۲۱
آتاشه	۵۴، ۷	
ارامنه	۹۸، ۳۷	ح
استبداد صغیر	۱۲۴، ۱۲۳، ۱۰۸، ۳۷	حزب اعتدالی (اعتدالیون) ۲۹، ۴۲،
انجمن آذربایجان	۱۱۶، ۹۷	۵۵، ۴۳
انجمن اسلامیة	۱۱۹	حزب انقلابی (انقلابیون) ۲۹، ۴۲، ۴۶
انجمن ایالتی	۹۳	حزب دموکرات (دموکرات‌ها) ۴۴ -
انجمن سعادت	۳۷	۵۶، ۵۵، ۵۳، ۴۸، ۴۶
انجمن مرکزی	۳۱	
اولتیماتوم	۵۶، ۵۵	د- ژ
بانک روس	۵۳	دیوان عدالت ← دیوان عدل،
بانک شاهنشاهی	۵۲، ۵۱	عدالت‌خانه
بانک ملی	۲۰	دیوان عدل ۱۲- ۱۵
بختیاری،	۵۱، ۵۰، ۴۵، ۳۹، ۳۷	دیرکتوار ۴۲، ۴۱
		ژاندارم ۵۱، ۵۰
		ژاندارمری ۵۵، ۵۴

س - ش	قوامیان	۹۳
ساخلو	۴۷	
سرباز سیلاخوری ← سیلاخوری		ک
سلیگمان	۵۴	۴۶ کمیته ترور
سیلاخوری	۱۰۳، ۹۷، ۴۰، ۳۹، ۳۶	۲۳ کنستی تونیونل
شارژدافر	۵۲	
ع - ق		م - ن
عدالت خانه	۱۱۸، ۷۷، ۷۳	۵۲ مجلس ثانی
عدل مظفر	۱۰۰	۴۱ مجلس عالی
قاجار	۱۱۷	۳۱ مشروطه ثانی
قانون اساسی	۹۰، ۵۶، ۲۳، ۲۲	مکان آذربایجان ← انجمن
قانون اساسی، متمم	۲۴	آذربایجان
قراگوزلو	۷	۳۴ میرشکار
قزاق	۱۰۲، ۹۸، ۹۶، ۹۴، ۷۸، ۷۷، ۴۰، ۳۹	۱۵، ۱۴، ۱۲ نسخ تمیر
۱۰۸، ۱۰۵، ۱۰۳		

Two Treatises on Iran 's Constitution Revolution

" Of: Ab-al-Qasem Khan Naser-al- Molk &

Mohammad Aqa Iravani "



Edited by : Dr. A.H. Zarrinkoob

R. Zarrinkoob

Publication Of Iran National Archives Organization

Records Research Center

2001